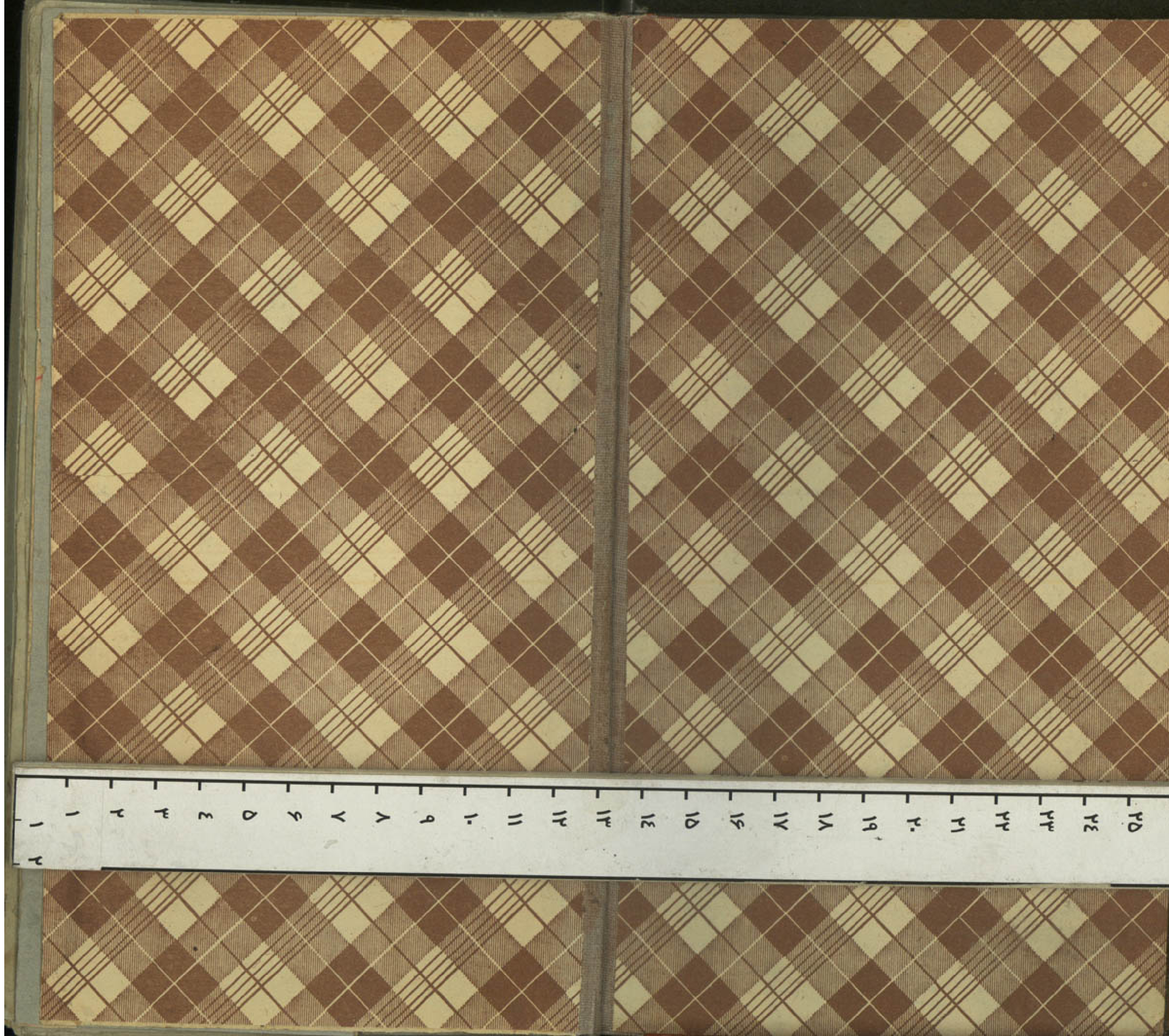
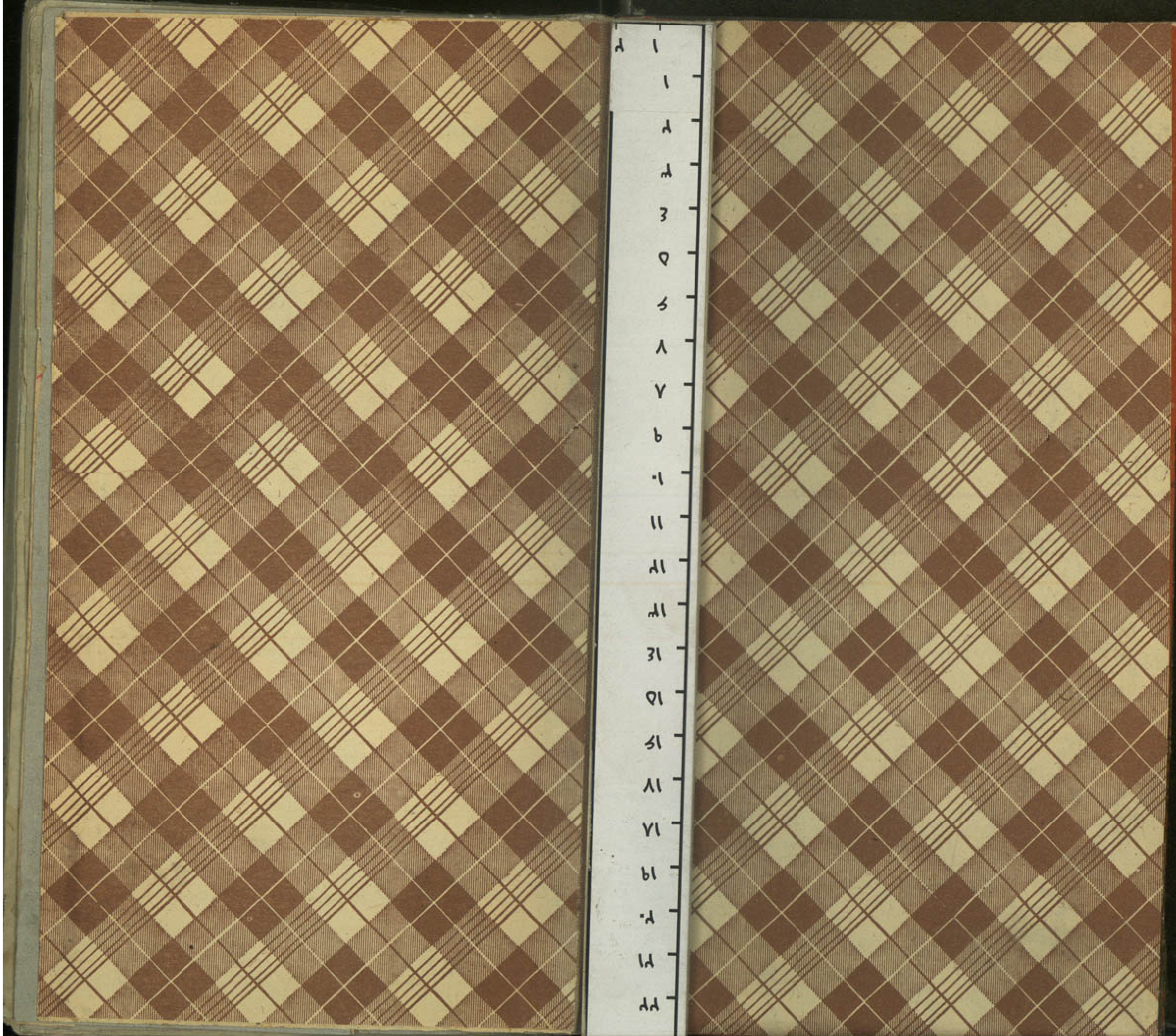
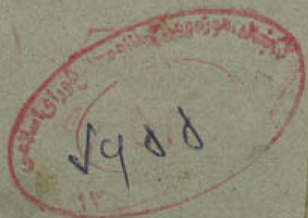




16325/



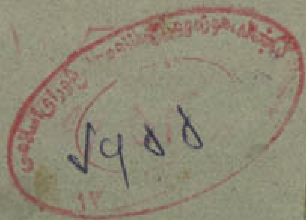


[illegible]

۱۶۳۲۵/

نسخه ضیاء العیون





ضیاء العیون

فارسی

محمد باقر بن عماد الدین

محمود طبیب شیرازی



بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای شایسته جناب قادر بیچون و مبدع امر کن
فیکون را سزد که انظار اولی الابصار در مشاهده
جمالش خیره است و ابصار ذوی الانظار از
ادراک کنه دانش تیره جل شانه و عظم برهانه
و درود نامعدود بر سید موجودات
و خلاصه کاینات و علة غایی ایجاد و آل و اولاد
امجاد ایشان یعنی محمد مصطفی و علی مرتضی
و ائمه هدی باد که غبار رهگذار ایشان روشنایی
دیده انسانیست و کحل الجواهر نظر اتقان سلام الله
علیهم اجمعین و علی من اتبعهم من العالمین اما بعد

چنین گوید حقیر غریب محمد باقر بن محمود الطبیب که
اعلیحضرت خاقان ثریا منزلت عالیمقدار
و پادشاه کیوان رفعت جم اقتدار شهریار
مشتری سیرت خورشید اشتهار خدیو مریخ صولت
عطارد شعار کامکار کشور گیر عالم مدار آنکه نور
آفتاب عالم تاب پرتوی از اشعه ضمیر منیر
اوست و تدبیر وزیر فلک شمه از رشحات
خاطر خطیر او درگاه گیتی پناهش مرجع خواقین
عالم و جناب عالم مآبش ماوای اساطین بنی آدم
سلاطین اوان سرهای اطاعت بر آستان
او نهاده و اعیان زمان جباه مطاوعت بر خاک
رهگذارش سوده شمس سما سیادت بدر فلک
سعادت ثمره شجره ولایت حدقه حدیقه
هدایت سلیل صلب امامت خازن گنجینه کرامت
درج شهریاری دری برج بختیاری مخزن

فنون تاجداری منبع شیون کامکاری برگزیده
خاندان مصطفوی و خلاصه دودمان مرتضوی
موسس اساس الریاسه ممهد قواعد الخلافه حامل
الویه النصر والوانه رافع رایات الظفر والکرامه ناصب
اعلام الهدایه کاسر اصنام الضلاله حامی الشریعه
النبویه مروج المله الجعفریه المستغنی ذاته العلی
عن الالقاب و ذکر معالیه عن الاطناب ماحی
الظلم والعدوان ناشر العدل و الاحسان باسط
الامن و الامان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
ابو المظفر شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان
امید که مدار فلک بر مراد خاطرش باشد و کار
کریم انجه بر ضمیر منیرش از مطالب و مآرب گذرد
از مکمن غیب بساحت ظهور رساند این پادشاه
جم جاه بواسطه تسخیر بلاد موروثی و مکتسبی بنفسه
اوقات ایلغارهای صعب می نمودند چنانچه اکثر عساکر

منصوره و جیوش مظفره از مرافقت موکب
همایون باز می ماندند بلکه اکثر اعیان دولت
قاهره و ارکان سلطنت باهره را تاب و توانائی
آن نبود که در رکاب ظفر انتساب توانند
همراهی کرد خصوصا در ایلغاری که از دار السلطنه
اصفهان صانها الله من الحدثان بدار السلطنه
تبریز نمودند و در چند روز با جمعی از غلامان
خاص تسخیر مملکت آذربایجان که ده قمع
و قلع رومیه شومیه نمودند و بعد از فتح قلعه
تبریز و نخجوان که معظم بلاد آذربایجان است
و سایر قلاع دیگر که در حوالی آنها بود رایات
عز و اجلال متوجه ایروان شد و در محاصره
آن قلعه چون منتسبان این دولت از غایت
اعتقاد که باین دودمان داشتند و نهایت
جلادت که می ورزیدند خود را بی محابا بهدف

ناوک اهل قلعه می کردند بنابرین بعضی ازیشان که
خسته شده مخالف می گردیدند اعلیحضرت خاقانی
ازجهت کثرت عاطفت نسبت بمنسوبان این دولت
خود بنفس نفیس متوجه شده مرهم راحت بجراحت
ایشان می نهادند و تصرفات بدیعه که فهم اکثر علما و حکما
بساحت آن نمی رسید در معالجات می کردند درین
اثنا گاهی بخاطر اشرف می گذشت که در مثل این
ایلغارات اگر چنان واقع شود که کحالان و جراحان خاصه
شریفه از آستان بوسی بازمانند درین صورت
اگر مقاله مشتمل بر نسخ ضروریه ادویه عین و مقاله
دیگر منطوی بر ذکر مراهم لابدیه همیشه در سرکار عالی
حاضر باشد بد نخواهد بود تا در وقت دستور العمل بوده
باشد بنابرین فرمان قضا جریان لازم الاذعان
بکمترین غلامان صادر گشت تا مقالتین مذکورتین
را جمع آورد و آنچه ضروری باشد از نسخ مذکوره

ذکر کند پس این حقیر نیز امتثالا للامره المطاع لا زال
نافذا الی الارباع ازروی استعجال از بعضی کتب
که حاضر بود استخراج نسخ مذکوره نمود و طریق
ساختن هر یک را نیز بطریق اجمال بیان کرد تا هنگام
احتیاج بکار آید و اطاعة لامره الاعلی ادویه مفرده
که در نسخ مذکوره واقع شده چون مایه هر یک را
واختیار خوب و بد آن نیز مذکور ساخت تا زیادتی
در معرفت واقع شود **مقاله اولی** در ادویه عین و
این مقاله مشتمل است بر پنج فصل **فصل اول** در آنکه
چگونه چشم را باید گشادن و چگونه دارو باید کشید
بباید دانست که هرچند برفق و ملایمت چشم را
بگشایند که آزاری بدان نرسد بهتر است اگر
گشادن چشم بواسطه آنست که علة داخل چشم را
ملاحظه نمایند و غرض دارو کشیدن است چشم راست را
بدست چپ و چشم چپ را بدست راست باید گشاد

واگر بچه دارو کشیدن باز میکند چشم راست را بدست
راست باید گشاد بانگشت مسبحه و ابهام و میل بدست
جب باید گرفت بانگشت وسطی و ابهام و سر میل را
بر گوشه چشم که از طرف بینی است باید نهاد و بانگشت
دیگر و میل را اندر چشم باید تافت تا اندر چشم بگردد چنانچه
دارو همواره [illegible] رسد و چشم از حرکت میل آزرده نشود
و چشم جب را بدست جب باید گشاد بانگشت
خنصر و ابهام و میل بدست راست باید گرفت
و بدستور مذکور در چشم کشید و چون میل از چشم بردارند
یکبار انگشت از پلک چشم برندارند بلک
باهستگی بر باید داشت تا پلک چشم باهستگی
بجای خود باز آید و می باید که میل بسیار کوچک
نبوده باشد خاصه سر میل که اگر کوچک باشد دارو
کمتر بر خواهد داشت و بقدر کفاف نخواهد بود
بلکه اندکی کنده تر می باید تا دارو بقدر احتیاج

بردارد و اگر احتیاج شود که پلک چشم را باید
گردانید مژه را بابهام و سبابه باید گرفت و اندکی
باهستگی باید کشید و کنجه میل بر پشت چشم باید نهاد
و برفق فرو بردن تا باز گردد و چون فارغ شود بیکبار
دست از چشم بر نباید داشت لیکن [illegible]
داشت تا برفق بجای باز آید و [illegible] درد سخت دا
باشد میل بدو نشاید رسانید پلک داروی سوده
حل کرده باید چکانید تا از میل بچشم آزاری نرسد
و چشمی را که داروی شد باید کشید میلها از پی یکدیگر
نشاید کشید و تا چشم از میل نخستین آسوده نشود و
سوزش دارو ساکن نگردد میل دوم را نباید کشید و اگر
درد صعب با ضربان باشد بغیر از داروی نرم و لعاب
چیزی دیگر نباید کشید و امراض مزمنه کهن را مثل جرب
و سبل و ظفره و مانند آن جز بداروی شد علاج
نتوان کرد و در جایی که سپیده یا اثری خواهند

از چشم بردارند همان موضع اثر را بدارو باید ترا شدید

چنانکه بحوالی آن هیچ آسیبی نرسد **فصل دوم**

در کیفیت تدبیر ادویه عین و طریق ترکیب

و عجن آن ادویه عین آنچه حجریت و صلابت دارد

بعضی از آن را هم می باید سوخت و هم می باید

شست و تصویل کرد مثل قلیمیا و صدف و حلزون و از احجار

و بسد و مانند آن و بعضی دیگر را همین غسل تنها کافیست

مثل شادنج و توتیا و مرقشیثا و سنگ سرمه و مروارید

و مانند آن و آنها که می باید سوخت طریق سوختن

آنست که آنرا بشکنند و در کوزه سفالی نو کنند

و سرش را بگل حکمت بگیرند و در تنوری یا در تون حمام

در میان آتش ساکن دفن کنند و شب بگذارند و

صباح بیرون آورند و نرم بکوبند و تصویل کنند

چنانکه بعد ازین مذکور میشود و آنها را که می باید شست

قاعده غسل آنست که دوا را بسیار نرم بکوبند

وصلایه

و صلایه نمایند و قدری آب بان داخل کنند و برهم

زنند آنچه غبار دوا است که با آب در روی ظرف

است در ظرف دیگر کنند و باقی مانده را باز صلایه

نموده بدستور آب داخل کنند و برهم زنند و هر چه

غبار آنست در ظرف مذکور کنند از آنچه در این

ظرف کرده اند بگذارند تا دارو در ته نشیند و آب

از روی آن برفق بریزند و دارو را در جای که مطلقا

غبار بر و ننشیند خشک کنند و روی ظرف را به

پارچه و دستاری بپوشانند تا از گرد محفوظه باشد

و اگر یکمرتبه دیگر آب تازه داخل کنند و برهم زنند

و باز احتیاطا غبار آنرا بگیرند و ثفلش که در ته نشسته است

جدا شود بهتر خواهد بود و این شستن را باصطلاح

تصویل می نامند و از جمله داروهای شستنی بعضی را که مکرر

باید شست مثل سفیداب که ترشی او برود مکرر بهمین

قاعده بشویند و از ادویه مذکوره آنچه غیر احجار است

بعضی از انها را نیز بعضی اعمال می باید کرد تا احتیاج
باید بشود مثل سنبل که از اول می باید نرم مقراض
کرد و بعد از ان در هاون خان می باید کوفت که نزدیک
باحتراق شود و بعد از ان از پارچه تافته می باید
گذرانید تا مثل غبار بیخته شود و توپال مس را سحق
اول می باید [illegible] پس از انکه بکوبند و بعد از ان
می باید کوفت و بیخت و شست و اشنه را از چوب
و شوایب دیگر اول می باید پاک کردن و بعد از ان
در خرقه مالیدن تا پوست سیاه که بر روی ان
باشد برود و سفید خالص بماند پس اندکی اب و بپاشند
و بکوبند تا مثل مرهم شود و بعد از ان در سایه
خشک کنند در جایی که گرد باو نرسد و در وقت
احتیاج بکوبند و مثل غبار به بیزند و زنگار را می باید شست
و از ان در داروها که می کنند اندکی یا بسیاری
از سفیداب داخل نمایند و صمغها بعضی را مثل اشق و سکبینج

انقدر که در هاون شکسته شود خورد کنند پس
در آب بخیسانند تا نرم شود پس در هاون بدسته آن
بر هم زنند تا خوب حل شود و ادویه را بان ترکیب کنند
و بعضی دیگر را مثل صمغ عربی و کتیرا صلایه کنند
و در اب بخیسانند تا حل شود و از پارچه صاف کنند و
ادویه دیگر را بان ترکیب نمایند [illegible]ون را خورد
و بر روی صفحه از مس بر روی خاکستر گرم انقدر بگذارند
که صفحه مسی گرم شود و زیاده نگذارند که مبادا و آتش کم شود
و بسوزد پس در اب خوب حل کنند و با پارچه لته تصفیه کنند
دیگر بار بزنند و مشک را از مو و پوست پاک کنند و نرم صلایه
نمایند و اندکی در داروهایی که باید داخل کرد داخل کنند
و جمیع دواها که داخل در داروهای چشم کنند شرط است
که اول دواهای خوب اختیار کنند پس از شوایب که
بان امیخته باشد پاک کنند و هر یک را علیحده بکوبند
و بسیار نرم به بیزند مثل غبار پس بوزنی که مقرر شده

بکشند و ترکیب کنند چرا که بعضی ادویه زود ترکوفته میشود
و بعضی دیرتر و بعضی نخاله از ان بسیار می ماند و بعضی مطلقا
نخاله نمی دارد و بعضی گرد بسیار جدا میشود و بعضی
هیچ تلف نمیشود و مانند این تفاوتها میان ادویه
می باشد اگر همه را باهم بکوبند در اوزان ادویه تفاوت
بسیار میشود و [illegible] مطلوب حاصل نمیشود و بعد از انکه همه
بوزن مذکور کشیده شد همه را باهم کرده باز در هاون صلایه
نمایند تا خوب مخلوط شود پس اگر کحل و ذرور است همچنان
نگاه دارند و اگر شیاف است بچیزی مایع که بان
مقررش باشد که شیاف کنند بان چیز خمیر کرده شیاف
سازند و در سایه خشک کنند چرا که افتاب قوت دوا را
باطل یا ناقص میکند و از غبار نگه دارند و بعد از انکه
خشک شود در جای که از تصرف هوا محفوظ باشد نگاه
دارند تا هوا قوت از انها نکند و داروهایی که با بعضی ابها
مقرر است که بخیسانند مثل شیاف علایی و ورود

حصرم که باب غوره ترتیب میدهند و امثال ان از
داروهای دیگر که باب بادیان یا اب مرزنجوش یا اب
بلیلج یا اب سماق یا اب باران می سرشند بنا بر
وارانست که مکرر بان اب ترتیب دهند تا دوا
قوت اب را فرا گیرد و اثرش بیشتر ظاهر شود و بهترین
اوقات از برای ساختن شیاف [illegible] است و از برای
ذرور و اکحال آخر بهار و اول تابستان و
و اگر داروی باشد که باب غوره یا غیر ان باید
پرورد هم در اخر بهار بهتر است

فصل سیوم

در ادویه مفرده که در امراض چشم بدان احتیاج
میشود و شیافات و اکحال از انها مرکب اند **حرف**
الالف اثمد سرمه است و بهترین وی انست که صفحها
باشد براق و روشن و چرکی و اشیای غریبه مخالط ان
نبوده باشد و زود از هم پاشیده شود طبیعت
وی سرد است در اول و خشک است در درجه دوم

حفظ صحت چشم بکند و اجزای چشم را قوت دهد و مژه را
نیکو کند و مور سرج را سود دارد و چرک از قروح
پاک کند و ریشها چشم را برویاند **انزروت** سرخ می باشد
و سفید و سفید وی که مایل بزردی باشد و حب دانه
درشت باشد و ریزه نشده باشد بهتر است
طبیعت وی گرم است در درجه دوم و خشک است
در درجه اول از برای بقایای مد و چسپیدن جفن
نافعست خصوصا که با شیر خر یا شیر دختر پرورده باشند
و چرک را از چشم پاک کند و آب آمدن از وی باز دارد
و ریشهای چشم را پاک کند و گوشت برویاند و منع
نوازل از چشم بکند **افیون** بهترین وی آنست که
بوی آن تند باشد و در آب زود حل شود و در آفتاب
نرم شود و اکثر آنچه مغشوش است آب را زرد کند
و خوب حل نشود و درشت بماند طبیعت وی سرد
خشک است در درجه چهارم با شیر دختر تسکین

اوجاع چشم و اورام آن بکند و قدما از استعمال آن
منع می کرده اند چرا که بقوت باصره زیان دارد و فاما
در منع نزول مواد بسیار خوبست در وقت احتیاج
افیون را با بعضی ادویه دیگر که موافق علت باشد ترکیب
باید کرد و صرف استعمال نباید کرد تا از مضرت وی
امین باشند **اسفیداج** سفیداب ازبعضی و سرب
سرد و می سازند و آنچه در داروهای چشم بیشتر استعمال
میشود سفیداب قلعی است نیکوترین وی آنست
که سفید و خوشبوی بود طبیعت آن سرد و خشک است
در دوم از برای بثور و جوشش که در چشم بهم رسد نافع بود
اسرب سرد و تر است در درجه دوم و گویند خشک است
سوخته و شسته آن نافعست از برای قروح چشم و مور
سرج و اثر جراحت که بر قرنیه واقع شود هموار کند و از برای
رمد یابس مفید است **اقاقیا** بهترین وی مصری خوشبوی است
که لونش سبز مایل بسیاهی باشد و صلب و مصمت باشد چون

بشویند سرد و خشک بود در درجه دوم و ناشسته وی
سرد است در درجه اول و خشک است در اول درجه
سوم تقویت چشم بکند و از برای رمد و سرخی چشم نافع بود
و ماده ها را از چشم باز دارد و در ادویه طفره داخل است
انیسون گرم است در درجه دوم و خشک است
در سوم بهترین وی آنست که دانه های بزرگ
و قوی الرایحه باشد و کهنه نباشد از برای سل مزمن نافعست
افسنتین رومی خوشبوی تازه وی بهتر است گرم است
در درجه اول خشک است در درجه سوم نافعست
از برای رمد کهنه اگر ضماد کنند و از برای غشاوه چشم نیز
مفید است و با دوشاب اگر ضماد نمایند ضربان چشم
و ورم را ساکن کند و دق را فایده دهد آس مورد است
بهترین وی آنست که بسیاهی گراید و جبلی آن که
برگش باستداره مایل باشد اقوی است سرد است
در درجه اول و خشک است در درجه دوم و باوی

قبضی و گرمی لطیفی نیز هست رمد را نافع بود و حفظ و
برآمدگی چشم را ساکن کند و چشم را قوت دهد و آب
دویدن از وی باز دارد و منع انصباب مواد از چشم بکند
اسارون بهترین وی رومی است که بویش شدید باشد
گرم و خشک است در سوم از برای غلظ قرنیه نافعست
دواله است بهترین وی تازه خوشبوی ا
که لونش سفید بوده باشد و سیاه وی خوب نیست
سرد مایل باعتدال بود و بعضی گفته اند که گرم است
در اول و خشک است در دوم چشم را جلا دهد و اجزای
ان را قوت دهد و رطوبتها ببرد اسبج سرد است در اول
خشک است در دوم تقویت چشم بکند اشق گرم است
در دوم خشک است در اول جربه و خشونه و غلظ اجفان را
زایل کند و بیاض را جلا دهد و رطوبات چشم را نافع بود
اکلیل الملک مرکب است از جوهر سرد و قابض و جوهر
گرم و منضج و تحلیل دهنده و تقوت اول چشم را قوت دهد

وفضول از وی دفع کند وبقوت دوم اما اسهال
نرم کند وخلط غلیظ بگدازاند و به پزاند **آبنوس** بهترین
وی انست که سیاه ویکرنگ مستحکم هموار باشد
شبیه بشاخ تراشیده و در اتش اگر بگذارند بوی خوش
از ان ظاهر شود گرم وخشک است در درجه
دوم از برای غشای رقیق که بر احدقه پدید اید وریشهای
کهنه وتاریکی چشم وبیاض نافعست شیافات چشم را بر روی ان
اگر بسایند و در چشم کشند بواسطه موافقتی که با چشم دارد خوب است
واگر نشاره او را بر روی تابه بسوزانند وبشویند از برای
قروح مزمنه وجرب ورمد یابس مفیداست **حرف الباء**
بانوج بهترین ان شیرازی است که تازه وخوشبوی
باشد گرم وخشک است در اول غرب را که منفجر شده باشد
چون ضماد کنند فایده دهد **بسد** سه نوع است
سرخ وسفید وسیاه بهترین آن سرخ بود سرد است
در اول خشک است در دوم چشم را قوت وجلا دهد وآب

رفتن از وی باز دارد واثر ریشها را زایل سازد وتشف
رطوبات بکند وباید که بعد از سوختن وشستن استعمال نمایند
وطریق آن مذکور میشود **بلسان** گرم وخشک است در
دوم وحب وی گرم تر است ودهن وعلش از هر دو گرم تر
همه از برای غشاوه وتاریکی چشم نفع کند امتحان روغن
چنان کنند که در شیر حل کنند اگر شیر را غلیظ کند و به بزد
خوب است والا بد وپاره پشم یا پنبه بدان الوده سازند
اگر بشستن برود خوب است والا بد وانچه نو وخوشبو
باشد بهتر است وکهنه وی کم قوت می شود **بنفشه**
بهترین وی انست که بنفش باشد ورنگ وبوی ان تغیر
نیافته باشد سرد وتر است در درجه اول از برای
رمد گرم فایده دهد **بوره** بهتر وی انست که صفحهای
سبک وپوچ باشد وزود پاشیده شود ولذاع وسفید
باشد یا اندکی بسرخی گراید گرم وخشک بود در آخر
درجه دوم بیاض را ببرد واخلاط غلیظ را لطیف کند

بیض تخم مرغ سفیده وی مایل بود بسردی و زرده
مایل بگرمی باشد سفیده ان تسکین درد چشم بکند و زرده
اش با زعفران و روغن گل سرخ از برای ضربان چشم
مفید است و بار دیگر ضماد کردن منع نوازل از چشم بکند
و همچنین اگر با کن[illegible] اگر بر پیشانی طلا کنند منع نزله بکند و سست
[illegible] مرغ از برای آثار [illegible] روح و بیاض نافعست
بزرالبنج سفید وی به نیکوتر بود و بعد ازان سرخ
وانچه سیاه بود بد باشد سرد و خشک است در
درجه سیوم اگر بدان یا برگ ان طلا کنند منع نوازل
از چشم بکند عصاره برگ ان بر چشم طلا کنند دردهای
سخت را ساکن گرداند **پرسیاوشان** معتدل مایل بگرمی است
عرب را نافع بود **بقلة الحمقا** خرفه است سرد و تر بود در
دوم رمد را فایده دهد **باقلا** مایل بسردی و خشکی بود
چون با عسل و حلبه ضماد کنند از برای کوفته چشم و طرفه
نفع دهد و با کندر و گل سرخ و سفیده تخم مرغ از برای

جو ظه خاصه برامدگی حدقه نافع بود سرگین سوسمار که بزرگ
که ازا برقره گویند از برای بیاض و نزول بسیار
فایده مند بود **براق** آب نعناعی است وی خاصه که از ادم
گرسنه بوده باشد از برای طرفه و بیاض مفید است
بازرد ترکان قاسنی گویند گرم است در دوم خشک
در سوم جرب را سود دارد و اخلاط [illegible] را مرهم [illegible]
و بپراند **بصل** پیاز است گرم بود عصاره وی [illegible]
چشم که از خلط غلیظ تولد کرده باشد [illegible] دور کند
و در ابتدای نزول آب سود دارد ولیکن در وی
مضرتی هست که سر رگهای چشم را بگشاید **حرف التا**
توتیا چند نوعست بهترین ان هندی است بعد ازان
زرد بعد ازان کرمانی سبز وانچه تازه تر است بهتر بود
و مراد از توتیای هندی در نیجا نه توتیای هندی
مشهور است که گرم است و حدت تمام دارد و
بر جراحتها می پاشند که گوشت را بخورد بلکه هم از قبیل

توتیای کرمانیست و طبیعت وی سرد است در اول
و خشک است در دوم درد چشم را نافع است
و ریشهای چشم را سود دارد و اشک باز دارد و منع
فضول ردیه که محتقن باشد در عروق چشم بکند و نگذارد
که برطوبات بریزد و صحت چشم را نگاه دارد خصوصا
مغسول وی **تین** انجیر گرم و تر است شیری که از آن
ترشح کند چون با عسل در چشم کشند غشاوه چشم را که از رطوبت
باشد و غلظ طبقات ابتدای نزول آب را نافع بود و بر
انجیر جرب را بدان حک نمایند مفید است توبال
اندر همه توبالها قوت سوزاننده و لطیف کننده هست
توبال مس گوشت زاید را بخورد و توبال آهن قابض است
رطوبتها را کم کند و ریشها را سود دارد و توبال شاپور
قان اندر کم کردن و گداختن گوشت زاید قوی تر از
توبال مس است **حرف الجیم جادشیر** نیکوترین وی آنست
که تلخ باشد و لون ظاهرش زرد و باطنش سفید باشد و در آب

زود حل شود گرم و خشک است در دوم و گویند تر بود
بصر را جلا دهد و ابتدای نزول آب را نافع بود **جبسین**
سنگ گچ است که نپخته باشد سرد و خشک است
با سفیده تخم مرغ مرهم نموده بر ظاهر چشم گذارند
درد مو یرا فایده دهد جشمک مایل بگرمی و خشکی است درد
چشم را بغایت نافع بود و باید که کهنه نباشد **جوز بوا**
گرم و خشک است در سوم اندر اکحال بسیار بکار آید **جعده**
کلپوره گرمست در دوم خشک است در سوم با عسل
از برای تاریکی چشم نافع بود **جندبیدستر** گرم و خشک است
در سوم چربی که در پس طبقه قرنیه مانده باشد بتحلیل برد
حرف الحاء حضض در بعضی مواد سل تقویت و هندی
وی اقوی است و از برای اورام گرمی بهتر است طبیعت
وی معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم
درد چشم را نافع است و غشاوه چشم و جرب را زایل کند
و قرنیه را جلا دهد و روشنی بیفزاید و چشم را قوت دهد

حلتیت انچه سرخ رنگ بود وصاف و چون بکمد ازند
لون آن بسپیدی زند نیکو باشد گرم است در اخر
سوم خشک است در دوم از برای ابتدای آب سود
دارد و روشنائی بیفزاید حلبه گرم است تا دوم
و خشک است در اول جوشانیده ان از برای طرفه
نافع است و از برای ابتدای نزول اب مفید است
حرف الخاء خشخاش سرد و خشک است درد چشم را ساکن
گرداند فاما بقوت باصره نقصان دارد خطمی معتدل
مایل بحرارات است از برای تهیج اجفان نافع است
خردل گرم و خشک است تا چهارم در داروهای چشم که بجهة
غشاوه و خشونت است بکار اید خربق ابیض گرم و خشک است
در سوم بصر را قوت دهد و ماده آب را از چشم باز دارد و زدا
ینده است خربق اسود نیز همین خاصیت دارد خس
کاهو سرد و تر است بری وی اقوی بود شیری که ازان
بیرون می اید جلای قروح قرنیه بدهد و چون کاهو را برد در چشم

گرم ضماد نمایند سود دارد و شیر بری ان از برای
عرب نافع بود خس الکلاب هو جوه گرم و خشک است در دوم و بعضی
گویند سرد است از برای اثار قروح چشم و غلظ
طبقات نافع بود خفاش شب پره دماغ وی با عسل با آب
پیاز از برای ابتدای نزول آب نافع بود و چون بسوزانند
و در چشم کشند سفید که در چشم باشد زایل گرداند و خاکستر وی
بصر را قوت دهد و شیر زرق که شیر وی است با بول
وی بیاض و ظفره را زایل گرداند خطاف پرستوک اگر
بسوزانند و خاکستر انرا با عسل در چشم کشند چشم را روشن
کند و از برای ابتدای نزول آب نافع بود
خیار بری وی اقوی است سرد و تر است در اول
چون برگ انرا بخایند و با اندکی نمک در نو بصر
چشم نهند فایده دهد و گوشت برویاند خبث الحدید از برای
خشونت جفن و خبث الرصاص از برای قروح
عین نافع است حرف الدال دار فلفل انچه سطر و بطعم فلفل با

بهتر است گرم است در سیوم و خشک است در دوم جلاء چشم
بدهد و با آب جگر بز بریان کرده از برای شب کوری
نافعست دهنه سنگی سبز است دو نوع بود کرمانی
و فرنگی بهترین آن فرنگی بود که شیرین باشد و امتحان
وی چنان کنند که وی را بسایند و بر روی آینه بمالند و بگذارند
تا خشک شود اگر آینه زنگ گیرد تلخ باشد و اگر نه شیرین بود
طبیعت وی سرد و خشک است جهة سفیدی چشم نافع بود با
مروارید و توتیا نرم بسایند چون در چشم کشند فایده تمام
دارد و بهترین دهنه آنست که نقره بار باشد و غیر آن خوب نیست
و این امتحان چنان کنند که بر سر صفحه آهن صیقل کرده
بسایند اگر اثری که از آن در آهن مذکور باقی می ماند سفید است
نقره بار بود و الا غیر آن دارچینی گرم و خشک است
در سیوم از برای غشاوه و تاریکی چشم نافعست حتی خوردن
وی این اثر دارد و رطوبت غلیظ را از چشم ببرد
دخان کندر و دخان بطم دود کندر و دود سقز چشم را

نیکو کند و از برای قروح چشم نافع بود و منع رویدن
موی زاید بکند و سلاق و تاکل و خارش و قروحات و رطوبات
کهنگی رمد باشد جمله را نافع بود دخان القوارید دود شیشه گرم است
و شد اشک فرود آورد و تحلیل کند و سبل را بپوشاند
و بصر را قوت دهد دم خون زل و حردون و حربا و خون
وزغ جمله تقویت بصر می کنند و منع رویدن موی
مینمایند خون کبوتر و ورشان و شفنین و فاخته خصوصا
خونی که از بیخ پر تازه که از بال آنها بکنند و خون که های
بال ایشان هرگاه بر طرفه بچکانند نفع تمام بکند دم الا
خوین خون سیاوشان گویند نیکوترین آن چکیده بود که
قطعا چوب و خاک در وی نبود سرد است باعتدال
بعضی گویند سرد است و خشک است در دوم چشم را
قوت دهد جراحت را درست کند و برویاند دبق گشمش
کاولیان گویند گرم است و تند رطوبتهای غلیظ را که
در قعر بود برکشد و ناصور را که در گوشه چشم افتد سود

دارد حرف الذال ذهب معتدل بود بصر را قوه دهد و روشنائی
بیفزاید و اگر میل زرین سر با مداد در چشم کشند قوه دهد ذرق
الخطاطیف سرگین پرستوک زداینده و پاک کننده است
بیاض را نافع بود ذراریح بسیار گرم است ظفره را بغایت
نافع بود و قطع آن بکند حرف الراء رازیانج گرم است در دوم و
خشک است و بری وی گرم تر و خشک تر از بستانی است
بصر را قوه دهد خصوصاً صمغ وی و از برای ابتدای نزول آب
نافع بود و بقراطیس گوید که گزندگان به تخم رازیانه تازه
چرا کنند که بصر ایشان قوت پیدا کند و افاعی یعنی
ماران وقتی که از جحرهای خود بیرون می آیند چشم
خود را بر بادیان میسایند که چشم ایشان روشن شود ر
مازریون بصر را قوت دهد رمان نار شیرین سرد و تر است
در اول و ترش سرد و خشک بود در دوم و گویند در
تری و خشکی معتدل بود و آب انار را چون در آفتاب نهند
تا غلیظ شود و در چشم کشند روشنائی بیفزاید و عصاره

انار ترش ناخنه را سود دارد ریباس سرد و خشک است
در دوم چون عصاره وی در چشم کشند بصر را قوت دهد
رته فندق هندی است مایل بگرمی و خشکی بود و بعضی
گفته اند که اگر کلهٔ سر طفلی که ازرق بوده باشد بدان طلا
نمایند کبودی را ببرد رخمه زهره مردارخوار
چون در چشم کشند با آب سرد از برای بیاض فایده دهد
حرف الزاء زبرجد نوعی از زمرد است سرد بود
در دوم و خشک بود در اول ... بصر را قوت دهد
زعفران نیکوترین وی آنست که تازه و تند بود و
و خوش رنگ بغایت سرخ باشد و ریشها پر و درشت
باشد گرم است در دوم و خشک است در اول
جلای چشم بدهد و منع نوازل از آن بکند و آب رفتن باز
دارد و غشاوه و تاریکی را نافع بود و کبودی چشم که در
مرضها بهم رسیده باشد ببرد زنجبیل بهترین وی چینی بود
که لون آن مایل به زردی زند گرم است در سوم و خشک است

در دوم جرب را سود دارد وظلمت وتاریکی چشم که از
رطوبت باشد جلا دهد ونشف رطوبات بکند **زوفا خشک**
انچه از کوه بیت المقدس اورند بهتر بود پس انچه تازه و
بوی تند داشته باشد گرم وخشک است در سیوم [illegible]
در چشم ضماد نمایند از برای نزول اب وطرفه وخون
مرده که در سخت چشم باشد نفع دهد **زبد البحر** کف دریا
گرم وخشک است در سیوم جلا چشم بدهد وبیاض را
سود دارد **زجاج** شیشه گرم است در اول وخشک است
در دوم چشم را جلا دهد وبیاض را زایل کند چون بسوزانند
اقوی بود وطریق سوختن وی انست که در کوره
اهنگران نهند وبدمند تا نزدیک بگداختن پس برون
آورند ودر آب قلی اندازند وبعد ازان بسایند وگویند
طریق سوختن وی چنان است که حلایه نموده بر روی
صفحه اهن گذارند واتش انگشت در شب آن بگدازند
ودایم برهم زنند تا سه ساعت **زفت** ترمی باشد

که روان بود ودر مرهمها کنند وخشک می باشد که زفت
بطبیعت خود خشک میشود گرم وتر است ودود آن
پلک چشم را برویاند ونیکو کند ودید نهار اقوت دهد
ومنع دمعه بکند وقروح چشم را پر سازد واز زفت
انچه پاک وصاف وبیغش باشد نیکوتر بود **زنجار** دو نوع است
معدنی وعملی بهترین ان معدنی بود که معدن مس حاصل شود
گرم وخشک است در درجه چهارم غلظ اجفان وجساوت
وصلابت نافع بود وچشم را جلا دهد واشک اورد و
جرب وسبل وظفره وبیاض وسلاق را زایل کند هرگاه با
ادویه ان بیامیزند ودر ادویه قروح چشم بکار آید هرگاه
استعمال زنجار در ادویه عین کنند صواب انست
که چشم را به اسفنجه یعنی ابر مرده با اب گرم تر کرده
نکماد نمایند **زبل** فضله مایل بگرمی است با ان
رطوبتی مخمت پس سرگین سوسماری که انرا ورل
گویند وسرگین ضب وتمساح وسرگین پرستوک

وفضله که اول مرتبه از اطفال بیرون می آید احمقی
از برای حابض بسیار مفید است **زیتون** انچه بسیار رسیده
باشد وروغن ان را زیت انفاق گویند سرد وخشک است
در اول وزیتون رسیده وروغن ان گرم وتر است
در اول واگر بشویند معتدل شود وشستن وی چنان بود که
در اب شیرین کنند وبدست بزنند چند نوبت وصاف
کنند وهر چند زیت کهنه شود گرم تر گردد واگر به زیت کهنه
اکتحال نمایند ظلمت چشم وبادبل را نافع بود وروشنائی
بیفزاید واگر در اجفان رطوبت غلظ بارد یابس باشد
زایل کند وزیت در یکسال کهنه شود وهر چند بماند بهتر شود
ودرد زیت نیز در ادویه عین بکار اید وبرگ درخت
زیتون وچوب آن سرد است اگر برگ ان را بسوزانند
بدل توتیا باشد وصمغ آن از برای غشاوه وبیاض
وغلظ طبقه قرنیه نافع بود وعصاره برگ آن
آهن از برای محوط وقروح قرنیه ونوازل فایده دهد حرف

السین بادج هندی بود ورومی هندی وی که تازه باشد
وبوی ان قوی بود بهتر است یک وی قوی بزردی
مایل بود وروی دیگر بسبزی وانچه لون آن سیاه باشد
برگ قرنفل بود گرم وخشک است در دوم
بادها را از چشم باز دارد وچشم را جلا دهد **سرنج** سفیداب
سوخته است وقوت وی نزدیک است بشادنج و
طبیعت وی سرد وخشک بود **شنجرف** مصنوع بود
که از گوگرد وزیبق بسازند ومخلوق نیز باشد در طبیعت
وی اختلاف واقع شده بعضی گویند معتدل است
وجالینوس گوید سرد است در دوم وخشک است در
داروهای چشم به قوت برابر شادنج بود **شیکنج** نیکوترین
وی انست که صاف باشد ولون ظاهر ان سفید نماید
ولون داخل مایل بسرخی بود ودر آب زود حل شود و
گرم است در سیوم خشک است در دوم تاریکی چشم را سود دارد
غلظ اجفان واثاری که در چشم بهم رسد وبیاض را نافع بود

از برای نزول اب بسیار سود دارد و اگر با سرکه حل کنند
و بر شیره و برده بگذارند به تحلیل برد **سداب** بستانی باشد
و بری و از بستانی انچه نزدیک درخت انجیر رسته
بهتر است تازه ان گرم و خشکست در دوم و خشک
ان گرم و خشکست و در سیوم و بری وی اقوی باشد بصر را
تند کند و جلا دهد خصوصا عصارهٔ وی با عصارهٔ رازیانه
و عسل و چون با ترخون جو برچی که ضربان داشته باشد
ضماد کنند فایده دهد **سنبل الطیب** بهترین وی
سوری تازه سبک است که پر ریشه و سرخ رنگ باشد
و خوشبوی گرم است در اول و خشک است در دوم
در داروهای چشم مژه را برویاند و همچنین اگر سائیده ان را
با میل بر اجفان کشند این فایده بدهد و مواد را از چشم
باز دارد **سلیخه** بهترین وی انست که سرخ رنگ و
گنده باشد و در طعم وی تلخی با عفوصت و در بوی تیزی
داشته باشد و قصبهٔ وی دراز باشد و سوراخ وی تنگ

گرم و خشک بود در سیوم در داروهای چشم بصر را جلا دهد
و تقویت چشم کند و رطوبت غلیظ بزداید **سوسن**
معتدل است بیخ وی ظفره را نافع بود و عصاره اش
قوی تر است پسیخ بپارسی شبه خوانند سرد و خشک است
میل ان در چشم کشند روشنی بیفزاید و قوت باصره بدهد
و انیه ازان اگر در نظر دارند از نزول اب ایمن باشند
سکر شکر تیغال العشر است قوت بصر دهد **سفرجل** به سرد است
در اول و خشک است در دوم چون به پزند و بر ورم چشم
ضماد نمایند نفع دارد **سرطان بحری** صنفی از خرچنگ است
در دریا که حجریت دارد خشک بود و زداینده جرب را
و ظفره را بر دارد شیافی از ان بسازند و جرب را
بدان خشک کند و دمعه را منع کند و ریشها را خشک کند
و پاک گرداند **خزف الشین شادنج** نیکوترین وی عدسی باشد
و از عدسی پس بهتر و بسیار سرخ باشد و چنانچه بسیاهی
گراید و لون ظاهر و باطن یکی باشد و زود شکند و انچه

در آب بمالند پس خمی وی زایل شود و صلب بود بدبا شد
وگاه باشد که از گل سرخ شادنج علی بسازند خطها
انگشت بران ظاهر باشد ازان نیز امتحان از طبیعت وی
آنچه ناشسته آن است گرم است در اول و مایل گرد
خشک است در دوم و شسته وی سرد است در اول
و خشک است تا سوم قروح چشم را جلا دهد و مندمل
سازد و گوشت زیادتی بخورد و همه اجزای چشم را
قوت دهد و خون آمدن باز دارد و جرب و خشونت اجفان
و ورم گرم که دران باشد نفع دهد شیاف مامیثا سرد و خشک است
در درجه اول چشم را قوت دهد و رمد را سود دارد شقایق
گرم است در دوم و تر است عصارهٔ وی از برای
بیاض و آثار قروح و ظلمة چشم نافع است و چون باد
و شاب بر اورام صلب که در نواحی چشم بهم رسد
ضماد نمایند نفع کند شنج گرم است در دوم و خشک است
در سیوم تخم با آب آن ضماد نمایند رمد کهنه را بتحلیل برد

شراب انگوری کهنه گرم و خشک است تا سوم
چشم را قوت دهد و خلط غلیظ را بتحلیل برد شمع موم
معتدل است و نضج دهنده شعیره را تحلیل کند حرف
الصاد صمغ عربی بهترین صمغها است و نیکوتر وی آنست
که شفاف و صاف و سفید باشد و اشیای غریب
مخالط آن نبوده باشد و چون در آب نهند زود حل شود
و طبیعت وی معتدل است منفعت وی بواسطه قبض و
تغریه و تخفیفی که دارد ریشی که در چشم واقع شود سود دارد
و قروح آن را نافع بود و منع نزول مواد بکند صبر بهترین
انواع آن سقوطری است که بلون جگر باشد و زود آب
که حل کنند آن آب زرد شود برنگ زعفران و
ایضا صبر خوب آنست که زود از هم بپاشد
و بوی مر کند گرم و خشک است در دوم از برای
قروح چشم و اوجاع آن و سوزش و جرب مفید است
و تخفیف چشم رطوبت بکند و ابتدای نزول آب را نافع بود

صمغ البطم سخت گرم است و لطیف و محلل و زداینده صمغ
آلو چون چشم کشند تقویت آن بکند صدف بهترین وی
سفیدی است که در آب شیرین یافت شود و وی
خشک است چون بسوزانند و بشویند از برای غلیظی را
و قرحه و بیاض و غشاوه چشم مفید است موی باد
باز دارد صنوبر گرم و خشک است اگر دود وی در داروهای
چشم کنند مژه چشم را نیکو گرداند و نگذارد که بریزد و از برای
تاکل ناق نافع بود حرف العین عروق صفر زردچوبه است و طبیعت
زردچوبه گرم و خشک است در دوم عصارهٔ وی و نبات
چشم مغزید در سفیدی زایل کند عقیق سوخته وی استعمال نمایند
گرم و خشک است چشم را قوت دهد عفص مازو سرد است
در دوم خشک است در سیوم سوخته وی خشک و تر بود
مواد را از چشم باز دارد عکر الزیت درد روغن زیت
گرم است و خشک آب را به تحلیل برد عدس اما سیاهی
گرم را سود دهد خاصه درونیج عاقرقرحا گرم است و خشک لطیف

و سوزاننده

و سوزاننده قوت آن بعضلهای اندرون می رسد
استرخا چشم را سود دارد عنب الثعلب آنچه بر کس سبز و ثمرهٔ احمر
زرد است نیکو بود ناصوری را که در گوشهٔ چشم منفجر شده
باشد نفع تمام دهد بعصارهٔ آن هرگاه اکتحال نمایند بصر را
قوت دهد علق تر کی بکبر تگین گویند سرد و خشک است
از برای نتو و برآمدگی چشم نافع بود و چون از وی شیاف
سازند باین طریق که تازهٔ وی را بکوبند و آب از را
صاف نمایند و در روی سنگ بسایند تا غلیظ شود
و صمغ عربی با آن ممزوج کنند و شیاف سازند جهت
دردهای چشم و ورمهای آن نافع بود عسل گرم و خشک است
در دوم زداینده است تاریکی چشم را نافع بود عنبر
هرچند سفیدتر و سست‌تر و سبکتر و خوشبوتر است
بهتر بود و باید که چرب بود گرم است در دوم خشک است
در اول در تلخ جو سردار و داخل است و منفعت وی در تقویت
بصر بخصوصه اگرچه در کتب کم بنظر رسیده اما عموما

چون تقویت جمیع حواس میکند و جوهر همه روحها که در
اعضا است قوت میدهد حاسه بصر نیز ازان جمله است
می باید که نفع دران داشته باشد و شیافهای عنبر که
در قرابادینات مذکور است دلالت بر نفع میکند
حرف الفا فلفل گرم و خشک است در اخر سوم فلفل سفید
چشم را جلا دهد و آلات چشم را قوت دهد و استرخای چشم را
سود دارد فرفیون انچه تازه و زرد مایل بسفرت باشد که بوی تند
وطعم داشته باشد بهتر است گرم و خشک است در
چهارم چون با عسل در چشم کشند جلا دهد لیکن سوزش ان بگرد
بماند و از نزول اب را نافع بود فراسیون گرم و خشک است
در سوم عصاره آن با عسل بصر را قوت دهد و در داروهای چشم
اقسام جرب را زایل گرداند و در اکحال بجهة اثار قروح
و بیاض نافع بود و غشاوه و ظلمه چشم را مفید باشد و
جلا دهد فجل ترب گرم و تر است و گویند خشک است
آب آن آب برگ آن چشم را جلا دهد اگر در چشم بچکانند

فضه نقره سرد و خشک است و گویند معتدل بود و فعل
وی حکم فعل یاقوت دارد فیروزج بهترین آن نشابوری
کهن بود که لون آن پخته باشد طبیعت ان سرد و خشک
بود چون در داروهای چشم کنند شب کوری و تاریکی چشم را
نافع بود فیلاسوس بجوز مریم است عصاره ان با عسل
نزول آب را مفید است و بصر را جلا دهد فوفل سرد و
خشک است از برای التهاب چشم فایده دهد حرف
القاف قلیمیا انواع ان ذهبی و فضی و نحاسی است معدنی
باشد و عملی نیکوترین او ان بود که از جزیره
قبرس آورند و انرا در آب بانهند و بعد ازان معدنی
و باید که لاجوردرنگ بود و انچه عملی باشد دو
زر و نقره و ثقل انست در حرارت و برودت معتدل بود
و خشک بود در سیوم و نقره وی سرد و تر است چشم را
قوت دهد و قروح چشم و بیاض و ابتدای نزول آب را
نافع بود و اقلیمیا انست که وی را [illegible]

بعد ازان استعمال کنند **قلقطار** زاج زرد است گرم
وخشک بود در سیوم وبهترین وی مصری براق بود
که زود از هم بپاشد وکهنه نبوده باشد از برای
صلابت اجفان وخشونت آن نافع بود وچشم را جلا دهد
قلقند زاج سبز گرم وخشک است تا چهارم از برای
ظفره نافع بود وتخفیف رطوبات بکند وزاجات دیگر
نیز در داروهای چشم فایده قلقطار دارد لیکن اختلاف
فی الجمله در غلظ ولطافت دارند زاج سفید الطف است
وزاج سبز اقوی ولهذا از برای ظفره واشال آن نافع است
زاج سرخ اغلظ است وقلقطار وسط است میانه اینها
قرنفل گرم وخشک است در سیوم بصر را قوت دهد وغشاوه
چشم را نافع بود **قصب الذریره** گرم وخشک است در دوم
بصر را جلا دهد **قطران** گرم وخشک است در چهارم
بصر را قوت دهد وآثار قروح ازائل گرداند **حرف**
الکاف کثیرا بهترین آن است که سفید وپاکیزه باشد وطبع وی

معتدل

معتدل منع نزول مواد از چشم بکند وقروح وریشها که در آن
بهم رسد باصلاح آورد **کندر** بهترین وی آنست
که سفید وجهای او مدور باشد غش وی بصمغ وراتینج کنند
گرم است در دوم خشک است در اول بجهة قروح چشم
نافع است وزود مندمل بسازد وگوشت برویاند
ونضج ورم فرمن بدهد ودود کندر هم در قروح نفع کند
وقطع سیلان رطوبات چشم بکند وسرطان چشم را
وورم را حار که در آن بهم رسد فایده دهد **کزمازک** سرد
وخشک است منفعت وی در امراض عین مثل بار و بعضی است
کافور قیصوری سفید که مانند برف باشد بهتر بود سرد
وخشک است در سیوم در ادویه رمد گرم داخل است
کمون زیره کرمانی وی اقوی است بس فارسی گرم است
در دوم خشک است در سیوم چون بخایند وآب
آنرا در چشم بچکانند جرب وسبل وظفره را که بریده باشند
نگذارد که بجهد وعصاره برگ وی بصر را جلا دهد واشک

آورد و جوان به موضع موی چنین که از انجا کنده باشند
طلا نمایند منع روییدن بکند **کاه ربا** تبرکی کوبلک گویند
انچه سفید بود که در رنگ رسته باشد بهتر است از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که
آب وی چشم را جلا دهد **کبر** از برای شب
کوری نافع بود و آب کباب از او در چشم کشند و سر را
به بخار آن بدارند و جگر را بجوزند بسیار مفید است
حرف اللام لاجورد گرم است در دوم خشک است در
سوم مژه را برویاند و بسیار کرداند و مجرب است
و چشم را نیک گرداند **لبن** بهترین شیرها شیر زنان است
و بعد از ان شیر خر سرد است و جلا دهنده از
رمد و خشونت چشم نافع بود بادهای گرم که به چشم ریخته شود
رفع ضرر آن بکند و اگر در چشم بدوشند طرفه را سود دارد
لسان الحمل بارتنگ دو نوع است بزرگ و کوچک
بزرگ وی بهتر است سرد و خشک است در چشم را

منسوب بان است هم در خاصیت و هم در لون
گرم است در دوم خشک است در سیوم جلا و تقویت چشم بدهد
و صحت آن را نگاه دارد خواه سوخته وی و خواه ناسوخته که این
اثر بدهد **مغنیسا** مثل مرقشیثا است **مر مکی** نیکوترین وی آن بود
که بسرخی مایل باشد و خوشبوی و صافی بود و بغایت تلخ باشد
و بعضی وی را مغشوش سازند شیخ الرئیس گوید که در
داروهای چشم اقوی است گرم است در دوم و خشک است
در سیوم اثرها که از قروح چشم مانده باشد و بیاض را
جلا دهد و در قروح گوشت برویاند و خشونت
اجفان را نافع بود و تحلیل مواد از چشم بکند و در ابتدای
نزول آب کمال فایده دهد و طبقه قرنیه را لطیف گرداند
ملح اقسام دارد و اندرانی که برا قسمست مانند بلور است
بهتر است و نمک هندی نیز در ادویه عین مستعمل ا
کل نمکها گرم و خشک است در دوم گوشت زاید را در
اجفان فانی سازد و ظفره و سبل و غشاوه و بیاض را

بیاض و نزول آب را نافع بود **نوی التمر** دانه خرما گرم
و خشک است چون بسایند و بشویند در الکحال قایم
مقام توتیا است و با میل بر مژه بکشند مژه را برویاند
و نیکو کند و قروح چشم را نافع بود **حرف الها** هلیله زرد آنچه
اندکی بسبزی زند و صلب باشد و پر گوشت بود بهتر است
سرد است در اول و خشک است در دوم اسطرخاوسنی که
در چشم واقع شود نفع کند و آب ریختن از چشم باز دارد و منع مواد
سبل بکند **هندبا** کاسنی تازه وی سرد است و تر
در اول از برای رمد گرم نفع کند و شیره کاسنی بری از
برای بیاض مفید است **حرف الواو** اکر است آنچه پرگو
و خوشبوی تر باشد بهتر بود گرم و خشک است در
دوم غلظ قرنیه را تنک کند و بیاض را نفع دهد خصوصا
عصارهٔ آن **ودع** بزرگ وی سفید مهره است و کوچک
وی را گوش ماهی گویند سرد و خشک است سفیدی که
در چشم بود زایل کند و نشف رطوبات بکند و آب رفتن

نافع بود و اگر با مویز و عسل بر چشم ضماد نمایند خون مرده را
منحل سازد **مامیران** بهترین وی چینی است گرم و خشک است
در آخر دوم بیاض و ناخنه را زایل کند و بصر را قوت دهد
و رطوبت غلیظ که در چشم باشد جلا دهد خصوصا عصارهٔ آن
مرجان در قوت و کیفیت و منفعت مثل بسد است چرا که بسد
بیخ مرجان است و مرجان شاخ وی **مسن** سنکی است
که کارد بروی تیز کنند زداینده و جلا دهنده است
بیاض را نافع بود **حرف النون نانخواه** گرم و خشک است در سوم
و لطیف آب آن خون فسرده را تحلیل برد **نحاس محرق** مس سوخته است
روسختج خوانند و پارسی راسخت در سیوم ریش و سبل و ناخنه و کوری شب
زیادتی را سود دارد **نشاسته** سرد و خشک است در اول
از برای ریش چشم سود دارد و منع سیلان مواد از آن
بکند **نوشادر** معدنی بود و عمل نیکوترین طبعی خراسانی بود
صافی مانند بلور گرم و خشک است در آخر سیوم
از برای بیاض نافع بود **نفط** سفید گرم و خشک است تا چهارم

بازدارد و جلا زیادت بدهد و اگر ناسوخته در چشم کشند جلا
زیاده تر دهد و اگر سوخته استعمال نمایند تخفیف وی زیاده
بود و اگر بعد از سوختن شسته باشند نشف رطوبات بی لذع
بکند و صفت سوختن وی چنان است که در گلی که با سرگین اسپ
سرشته باشند بگیرند و در تنوری نهند که آتش تافته
باشند تا بسوزد و علامات سوخته وی آن بود که سفید
شده باشد و اگر سفید نشده باشد دیگر در گل گیرند و در
آتش برند یا در کوزه گواری کنند و در گل گیرند دیگر بار در آتش
برند تا تمام سوخته گردد و سفید شود و بعد از آن باب
سحق کنند و بشویند و خشک [illegible] انند و دیگر بار جلا
کنند و بکار برند **حرف الیا یاقوت** یاقوت بهترین وی سرخ
رمانی بود در داروهای چشم روشنائی بیفزاید و صحت چشم
فصل چهارم در شیافات شیاف ابیض از برای مد گرم و خارش
و سوزش که از گرمی بهم رسید باشد مفید است قروح
و جوششی را که در چشم واقع شود سود دارد سفیداب شسته

دو مثقال انزروت بشیر خر و شیر دختر پرورده در سایه
خشک نموده سه مثقال کثیرا سفید نشاسته از هرکدام
یکمثقال افیون نیم مثقال اجزا را بسیار نرم صلایه کرده
از پارچه تافته بگذرانند و با شیر دختر خمیر کرده شیاف
سازند و در سایه خشک کنند و طریق شستن سفیداب
آنست که سفیداب قلعی را باب پاک حل کنند و بر هم زنند
و آنچه نرم و حریر است ازین ظرف بظرف دیگر کنند
و هرچه درشت است که در ته ظرف نشسته بریزند
و حریر آن را که در ظرف دیگر کرده اندیک دو ساعت
بگذارند تا خوب [illegible] ته آن بنشیند پس آب از روی
آن بریزند و سفیداب را در سایه خشک نموده داخل
دارو نمایند **نسخه دیگر** سفیداب هشت درم صمغ
عربی کثیرا سفید نشاسته از هر یک چهار درم انزروت
دو درم افیون یک درم در بعضی نسخه های قلیمیا
نقره یکدرم واقع شده با سفیده تخم مرغ شیاف سازند

و در سایه خشک کنند نسخه دیگر بلی انزروت صمغ عربی
کثیرا نشاسته از هر کدام دو درم افیون یکدرم
سفیداب قلعی شسته شش درم با سفیده تخم مرغ شیاف
سازند شیاف نافع از برای درد چشم گرم و حرارت
ان سفیداب یکجزو کثیرا نیم جزو انزروت نیم جز
و با سفیده تخم مرغ سرشته شیاف سازند شیاف ابیض
بادها را از چشم باز دارد و ضربان را ساکن گرداند و مزاج
چشم را به اعتدال باز آورد و در یکروز چشم را خوش کند و بدین
سبب است که وی را بروشنا نامیده اند شیاف
مامیثا انزروت بشیر پرورده از هر کدام هشت درم بکوبند
و به پارچه تافته بسیار نرم به بیزند و به اب باران شیاف
سازند و به سفیده تخم مرغ حل کرده در چشم کشند ایضا
نسخه دیگر در ابتدای مد و حرارت چشم نافع است
قلیمیا ذهبی سه درم راسخت سه درم شیاف مامیثا دو
درم اقاقیا یکدرم صبر مه یکدرم قلیمیا و راسخت و سترا

بدستوری که در فصل دوم این رساله مذکور گشت بشویند
و قلیمیا را بعد از انکه سوزانیده باشند بطریقی که در
فصل مذکور مذکور است بشویند ادویه دیگر را نرم
صلایه نموده همه را با هم مخلوط ساخته با اب
باران شیاف سازند شیاف کافور از برای مد گرم و گرمی چشم
مفید است سفیداب قلعی شسته سه درم کثیرا چهار درم
صمغ عربی چهار درم بعر الضب یکدرم کافور نیم درم بکوبند
و بیزند و به وزن مذکور گرفته با هم مخلوط ساخته
با سفیده تخم مرغ شیاف سازند شیاف سماق از برای مد
گرم و سوزش چشم و خارش و دمعه و سبل که با حرارت
باشد و با جوش و حرکت کنجهای چشم و چسبیدن اجفان مفید است
سماق پاکیزه در اب پاک بجوشانند و صاف کنند
و باز بجوشانند تا غلیظ شود و بعد از ان سفیداب شسته
یکجزو کافور ربع جزو کثیرا سدس جزو نرم سائیده
با اب سماق مذکور شیاف سازند نسخه دیگر سفیداب شسته

یکجزو کتیرا و افیون از هر کدام یکجزو و در بعضی نسخ
سفیداب سه جزو واقع شده باب سماق شیاف
سازند و بعضی در آب سماق مذکور باز سماق را بسیار نرم
صلایه کرده و نرم بیخته داخل می کنند و شیاف
میسازند **شیاف** نافع از برای رمد صعب که در ابتدا
استعمال کنند سفیداب قلعی شسته هشت درم قلیمیا
ذهبی شسته هفت درم افیون اقاقیا از هر یک دو
درم توتیا شسته پنج درم کتیرا چهار درم صمغ عربی
نشاسته از هر یک چهار درم دواهای شستنی را بقاعده
که در فصل دوم مذکور است بشویند و با ادویه دیگر
نرم کوفته و بیخته شیاف سازند **شیاف** نافع از برای
رمد شدید صعب و درد چشمی که در آن سفیدی چشم مرتفع
و ورم کرده باشد که از سیاهی بلندتر شده باشد
و از برای جمیع انواع رمد قلیمیا ذهبی مغسول اقاقیا سرمه
سوخته مغسول از هر کدام هشت درم توتیا کندر صبر سقوطری صمغ

عربی از هر کدام چهار درم زعفران دو درم
بدستور شیاف سازند و طریق سوختن سرمه آنست که
سرمه را با پیه خمیر سازند و بر روی اخگر آتش بگذارند آنقدر
که مشتعل شود پس از روی اخگر بردارند و با شیر زنی که پسر زاده باشد
صاف نمایند و طریق دیگر آنست که همچنین لیکن
پیه با آن مخلوط سازند بر روی اخگر آتش بگذارند و بدم
بدمند تا افروخته شود پس بر دارند و بسیار نگذارند که
اگر بیشتر محترق شود خاصیت وی متغیر گردد **شیاف**
بجهت رمد بعد از آنکه چهار روز گذشته باشد در چشم کشند
قلیمیای ذهبی مغسول پنج درم زعفران مرمکی سنبل افیون
از هر کدام دو درم اقاقیا صمغ عربی از هر کدام هفت
درم نحاس محرق مغسول چهار درم چنانچه رسم است شیاف
سازند **شیاف** نافع از برای رمدی که ده روز از وی گذشته
باشد سرمه شسته قلیمیا ذهبی شسته از هر کدام چهار درم
مس سوخته شسته دو درم صبر زرد یک درم و نیم اقاقیا شش درم

مرکی چهار درم و نیم بدستور شیاف سازند **شیاف** نافع
از برای اخضرهای مدبل الطیب گل سرخ صبر زرد
از هر کدام دو درم بزر البنج یکدرم نشاسته کثیرا از هر
کدام دو درم شیاف ماشا پنج درم انزروت چهار درم
افیون زعفران از هر کدام یکدرم شیاف سازند **شیاف کندر**
از برای قرحه نافعست وزود باصلاح اورد و کسی که
بسیاری دارو کشیدن بچشم او مضرت ساینده باشد رفع
ان اذیت بکند و فایده برساند و از برای درد چشمی که سردی
بدو رسیده باشد سود دارد اشق انزروت از
هر کدام پنج مثقال کندر سفید ده مثقال زعفران دو مثقال
اجزا را نرم کوفته بیخته بلعاب حلبه شیاف سازند
شیاف ابیض درد چشم صعب و قرحه و بثره بزرگ و مورسرج
و رمدهای کهن و جوظ که پردن ... ستن چشم است نافع بود
و کمنه و آن باز ماندن ریم است اندر زیر طبقه قرنیه
زایل گرداند و بادها از چشم باز دارد برگ گل سرخ تازه

هفتاد و دو مثقال سنبل دو مثقال قلیمیا سیم محرق مغسول
بیست و چهار مثقال زعفران شش مثقال مرکی چهار مثقال صمغ بیست و
چهار مثقال افیون سه مثقال سرمه دو دانگ زنگار دو مثقال
هر یک از اجزا را بعد از انکه نرم بیخته باشند بوزن
مذکور بکشند و قلیمیا را بدستوری که گذشته بسوزند و
بشویند و مجموع را باب باران سرشته شیاف سازند
شیاف نافع از برای قرحها انزروت بشیر دختر پرورده
سفیداب از هر کدام یکدرم صمغ عربی کثیرا از هر یک
سه درم نشاسته دو درم قلیمیای نقره افیون از
هر یک یکدرم بدستور شیاف سازند **شیاف** نافع
از برای ابتدای قرحه و جوشش قلیمیا سوخته شسته نحاس
سوخته شسته از هر یک چهار درم زعفران دو درم
اقاقیا صمغ عربی از هر یک شش درم شیاف ساخته با سفیده
تخم مرغ در چشم کشند **شیاف** در قروح گوشت بر ناید
و منع مورسرج بکند و اثر قرحه را نیک کند قلیمیا مغسول

سفیداب مغسول توتیای مغسول سرمه اصفهانی کندر سفید
از هر کدام دو مثقال مر مکی یکمثقال انزروت یکمثقال و نیم دم
الاخوین صبر زرد افیون از هر کدام یکمثقال توتیا و قلیمیا
نرم صلایه نموده بدستوری که سفیداب میشویند
بشویند و بقیه اجزا را چنانکه مذکور شد نرم بکوبند و به پرند
و شیاف سازند و طریق دیگر در شستن توتیا انست
که توتیا را بکوبند و نرم به پرزند و باب بیامیزند و در صره
بندند که بسیار تنک نباشد و در ظرف چینی اب باران
بر سر آن کنند و در آب بجنبانند تا انچه رقیق بود با آب
بیرون آید و انچه درشت و چرک و پلیک بود در خرقه
بماند پس این توتیا را که با آب در ظرف است بر هم زنند
و انچه غبار انست با آب در ظرفی دیگر بکنند و در
که در ته ظرف مانده باشد آن نیز خوب نیست بریزند
وانچه در ظرف دوم حاصل شده بگذارند تا خوب
در ته بنشیند پس آب را از روی آن بریزند و توتیا را خشک کنند

واین

واین طریق شستن بهترین طریق است در هر جا که توتیا
واقع شود باین طریق می باید غسل کرد نسخه دیگر سرب
سوخته سرمه اصفهانی مس سوخته توتیای هندی صمغ
عربی کثیرا از هر یک هشت درم مر مکی افیون از
هر کدام نیم درم بدستور شیاف سازند و طریق
سوختن سرب چنانست که سرب را در طیانچه آهنین
بگذارند و آتش در ته ان چندان کنند که سرب
بگدازد و بر روی ان چیزی مثل خاکستر بهم رسد پس
ان خاکستر را بکفچه کوچک بر یکطرف کنند
و آتش کنند که تا مرتبه دیگر هم در روی ان خاکستر
بهم رسد باز بکفچه خاکستر بر یکطرف کنند و همچنین انچه
در روی سرب گداخته ان گردها که بهم میرسد
دور می کنند و یکجا جمع میکنند تا انکه سرب تمام خاکستر شود
پس این خاکستر را در طیانچه مذکور بکفچه اهنی کوچک بر هم
میزنند بسیاری تا پخته شود و مثل غبار گردد و رنکش سفید شود

برزدی مایل پس بردارند و بکار برند **شیاف** نافع از برای
مورسرچ و درد صعب که در چشم واقع شود قلیمیا سیم
محرق مغسول هشت درم سفیداب شسته هفت درم
سرب محرق مغسول چهار درم سرمه محرق مغسول شش درم
کثیرا توتیا مر مکی گل کوکب از هر یک چهار درم افیون
سه درم سرب را بدستوری که مذکور شد می‌سوزانند
و بطریقی که در شستن سفیداب گذشت بشویند و قلیمیا را
بدستوری که قاعده کلیه است که در فصل دوم ذکر شد
احراق و غسل بدهند و سرمه را نیز چنانچه پیش ازین
سمت ذکر یافت بسوزانند و بقاعده کلیه فصل
دوم بشویند و مجموع را باهم امیخته شیاف سازند
و گل کوکب گل شاموس نیز گویند گلی است سفید و
سبک بر زبان بچسبد و در آب زود حل شود در بلاد یونان
از جزیره قبرس خیزد نزدیک باشد به گل مختوم **شیاف اباره**
نسخه دیگر قلیمیا زر مغسول سفیداب شسته مس سوخته سرمه

صمغ عربی کثیرا سرب سوخته از هر یک هشت درم
مر مکی افیون از هر کدام یکدرم باب باران شیاف سازند
ایضاً سرب سوخته سرمه توتیا صمغ عربی کثیرا از کدام
هشت درم افیون یکدرم بدستور شیاف سازند **شیاف**
ابیض کندری وقتی که مدت قرحه دراز کشد و چرک غلیظ
و بسیار بیرون اید نافع است سفیداب مغسول هشت
مثقال افیون انزروت کثیرا از هر کدام یکدرم صمغ
چهار درم کندر نیم درم باب باران شیاف سازند
شیاف ابیض قلیمیائی در وقتی که قرحه سر کرده در ان وقت باید
تا قرحه پاک کند حکم این شیاف شیاف ابیض
انزروتی یکیست صمغ کثیرا نشاسته از هر کدام دو درم
سفیداب پنج درم افیون قلیمیا نیم از هر کدام یکدرم
شیاف سازند **شیاف اصفر** در دهای چشم و حرارت ان را
نافع بود قلیمیای ذهبی سوخته شسته مس سوخته از هر
دو درم بسد مروارید دم الاخوین از هر کدام چهار دا

کثیرا در تریکی نشاسته زعفران اقاقیا زردچوبه از هریک دو
دانگ زرنیخ سرخ نبات شسته از هریک نیم درم باب
شیاف سازند شیاف اسود که از برای حرارت چشم نافعست
و نشف دمعه بکند و درد و سوزش چشم و سبلی که با حرارت
باشد نفع کند صمغ عربی یکدرم کثیرا یکدرم سفیداب
قلعی شسته چهار درم اقاقیا پنجدرم مر صاف یکدرم سنبل
چهار دانگ افیون بدستور باب شیاف سازند شیاف
اصفر نسخه دیگر که بجهت جلاء چشم نافع بود پوست هلیله
زرد پنجدرم زعفران یکدرم توتیای هندی فلفل
صمغ عربی از هریک دو درم و نیم باب بادیان
شیاف سازند شیاف احمر لین از برای بقایاء رمد و غلظ اجفان
و خشونت آن و جرب و سبل رقیق نافعست و شرناق
و غده و برده و کمنه و ورد نیج و جسا و صلابت که در ملتحمه
عارض شود و سلاق این جمله را مفید است شادنج عدسی
مغسول مس سوخته بسد مرجان هر دو سوخته و شسته سادج

هندی از هر کدام چهار مثقال صمغ عربی کثیرا از هر کدام
پنج مثقال مر صاف دو مثقال دم الاخوین زعفران از هر یک
یک مثقال اجزائی بسیار نرم صلایه نمایند از زوا
لای باریک بگذرانند مرجان و بسد را بسوزانند و
بعد از ان بشویند شادنج و مس سوخته را بشویند و این
هر چهار را بسنگ سماق اول نرم بسایند و بعد از ان
بشویند و مجموع را باب بادیان خمیر کرده شیاف
سازند و صفت سوختن مرجان و بسد انست که
بلغور نموده در کوزه سفالی نو کنند و سر ان را بگل
حکمت بگیرند و شب در تنوری که نان پخته باشند
بگذارند و صباح بیرون آورند و طریق غسل چنانچه
پیش ازین نیز مذکور گشته انست که بسیار نرم بسایند
و آب در ان داخل کنند و در هاون بر هم زنند
و انچه نرم و غبار انست که باب مخلوط است در ظرفی
دیگر بکنند و درشت از نرم بسایند و بهمان دستور

آب داخل نموده دران ظرف بریزند پس روی ظرف
بپوشند تا غبار داخل نشود و بگذارند تا دوای صلایه
نموده در ته آب بنشیند و بعد ازان آب را
از روی آن بریزند و خشک کرده نگاه دارند و در بعضی
نسخها عوض شادنج هندی در نسخه مذکوره شادنج واقع
شده و از اهم شسته می باید استعمال کرد و طریق شستن او داخل
سفیداب است شیاف احمر نسخه دیگر شادنج عدسی
مغسول قلقطار محرق مغسول از هر کدام سه مثقال راسخت
مغسول دو مثقال مر مکی زعفران از هر کدام یک مثقال دار فلفل
نیم مثقال بدستور باب بادیان شیاف سازند شیاف
احمر لین نسخه دیگر هم از برای منافع مذکوره و نفع وی
بجهت سلاق و جساده و غلظ اجفان اختصاص بیشتر دارد
شادنج عدسی مغسول ده درم راسخت هشت درم مروارید
شادنج هندی از هر کدام چهار درم صمغ عربی
کثیرا مر مکی از هر کدام دو درم دم الاخوین زعفران از هر کدام

یکدرم بدستور مقرر شیاف سازند عادت کحالان چنانست
که این شیاف را در اکثر کنند و احمر حاد را اکثر و تا در میان
هر دو فرق توانند کرد شیاف احمر حاد جرب و سبل و
سلاق و کمنه را سود دارد شادنج عدسی شش درم
صمغ عربی پنج درم راسخت ده درم قلقطار محرق
دو درم افیون نیم درم صبر زرد نیم درم زنگار
دو درم و نیم زعفران مر مکی از هر کدام دانگی و نیم بدستور
شیاف سازند شیاف احمر حاد نسخه دیگر هم از برای جرب
و غلیظ و غلظ اجفان مزمن و از برای ظفره و سلاق
و حکه و اسپتر خای جفن مفید است شادنج عدسی دوازده
درم مر مکی زعفران از هر یک چهار درم روسختج هشت
درم دار فلفل دو درم شیاف اخضر از برای سبل غلیظ
و ظفره و جرب و بیاض نافعست زنگار سه درم
قلقطار محرق شش درم زرنیخ سرخ یکدرم بوره ارمنی
کف دریا از هر کدام یکدرم نوشادر نیم درم جناره درم

اشق یکدرم و نیم اجزا را چنانکه باید صلایه نمایند
و اشق را باب سداب حل کرده اجزا با ان خمیر کرده
شیاف سازند شیاف اصغر نسخهٔ دیگر از برای مدنا فعت
شیاف مامیثا پنج مثقال زعفران انزروت بشیر خر پرورده
کثیرا سفید از هر کدام دوازده مثقال افیون نشاسته
از هر کدام هفت مثقال جندبیدستر سه مثقال نرم صلایه
نموده باب پاک شیاف سازند شیاف الورد بجهة سبل نافع بود
اقاقیا صمغ عربی از هر کدام هشت مثقال مس سوخته
پنج مثقال مرمکی افیون از هر کدام یک مثقال نیم باب
باب باران شیاف سازند شیاف اخضر نسخهٔ دیگر نافعست
از برای ظفره و جرب و سبل و بیاض زنگار سه درم
قلیمیا الفضه اشق صمغ عربی سفیداب قلعی از
هر یک دو درم بآب سداب خمیر کرده شیاف
بسازند ایضا زنگار سه درم قلقطار محرق شش
درم اشق یکدرم اشق باب سداب حل نمایند و ادویه

دیگر را با ان خمیر کرده شیاف سازند شیاف قلقند از برای
ظفره نافع بود در ابتدا پنج مثقال زنگار دو مثقال نوشادر
یک مثقال بوره ارمنی زرنیخ مصفا از هر کدام یک مثقال
اجزا را نرم صلایه نموده با سرکه معجون سازند و
یکهفته بگذارند و بعد از ان شیاف سازند و ظفره را
بدان حک کنند شیاف زرنیخ از برای سلاق و سبل و
جرب کهنه و بیاض نافع بود و سوختن چشم را باز دارد
و نفع وی بعلت شتره اختصاص پیدا دارد صمغ عربی
کثیرا قلیمیا مغسول سفیداب قلعی مس زرد و زنگار زرنیخ
قلقطار محرق براستخت دار فلفل فلفل سیاه فلفل سفید
زرد چوبه نشاسته سکر العشر توبال مس سوخته از هر یکده
درم دم الاخوین یکدرم و نیم اقاقیا یک درم و نیم انزروت
سه درم توتیا حضض سنبل بازوی سوخته از هر یک یک
درم قند یکدرم در آب سداب و حماض اترج حل کرده ادویه را
بسرشند و سوختن باز و یا باتش بود و یا بروغن زیت

اولی آن بود که بروی آتش برشته کنند و در شراب بایکر
بیندازند و بعد از آن بیرون آورده خشک کنند
نسخهٔ دیگر زنگار شش درم صمغ عربی چهار درم
اشق چهار درم قلیمیا زر مغسول از هر کدام دو درم بازرد یکدرم
بآب سداب حل نمایند **شیاف زنگار** از برای جرب و سبل
نافع بود سفیداب قلعی چهار درم زنگار پنج درم اشق
صمغ عربی از هر یک چهار درم نشاسته سه درم ادویه
کوفته نرم بیخته اشق را بآب سداب حل نمایند و با ادویه
بسرشند و شیاف سازند **شیاف قرح** از برای ظفره و گوشت
زاید نافع بود ساذنج دوازده درم نحاس محرق صمغ عربی
از هر یک شش درم زنگار قلقطار محرق از هر یک
دو درم افیون یکدرم و نیم زعفران نیم درم
بدستور شیاف نمایند **شیاف زنگار** زنگار یکدرم پوست بلیله
زرد نیم درم توبال مس مس سوخته از هر کدام چهار درم مر
نیم درم زعفران دانگی نشاسته صمغ عربی از هر کدام یکدرم

کثیرا یکدرم سفیداب یکدرم دارفلفل دو دانگ شیاف
سازند **شیاف الورد** در انتفاخ ذکر کرده‌اند بادها که اندر پلک
ملتحم باشد ویرا پراکنده کند و نفخ را زایل سازد
بچشم بکشند یا از بیرون طلا نمایند پس سوخته یکدرم
و نیم زعفران نیم درم مروارید بسد از هر کدام یکدرم
افیون یکدرم و نیم اقاقیا پنج درم شیاف مامیثا نیم درم
بآب باران شیاف کنند **شیاف خلوقی** هم از جهة انتفاخ
نافعست بادها و نفخ را پراکنده سازد مس سوخته سه درم
اقاقیا دو درم کثیرا صمغ عربی زعفران سنبل الطیب
از هر کدام یکدرم بآب باران شیاف سازند **شیاف**
زعفران بواسطه جرب مفید است قلیمیا قلقند از هر کدام
دو درم زعفران یکدرم فلفل دو درم زرنیخ زرد یکدرم
و نیم نوشادر نیم درم صمغ عربی ده درم شیاف
سازند **شیاف دیگر** بجهة جرب و ظفره مس سوخته شانزده درم
فلفل هشت درم قلیمیا چهار درم مرمکی زعفران از هر یک

دو درم زنگار پنج درم صمغ عربی بیست درم بآب باران
شیاف سازند شیاف طرحماطیقان کهنه و جرب و باده بسل و استرخای
جفن را سود دارد شادنج دوازده درم زنگار پنج درم قلقطار
محرق پنج درم راسخت چهار درم صمغ عربی ده درم
افیون زعفران از هر یک یکدرم بآب بادیان تازه خمیر کرده
شیاف سازند و در بعضی نسخ شب یمانی ده درم قلیمیا
چهار درم آورده اند نسخه دیگر معنی طرحماطیقان احمر حادا است
و منافع وی نیز همان منافع شیاف احمر است شادنج مغسول
دوازده درم صمغ عربی زنگار از هر یک شش درم راسخت
چهار درم قلقطار محرق چهار درم افیون بریان کرده
دو درم زعفران هفت درم بسیار نرم صلایه کرده بآب
بادیان شیاف سازند شیاف زعفران نسخه دیگر از برای
ظلمه و تاریکی چشم و خارش آن و سلاق نافع بود زعفران
دو درم دارفلفل یکدرم فلفل یکدانگ و نیم نشادر نصف
درهم مازو سبز سه درم سنبل دو درم کافور نیم درم بسیار

نرم صلایه نموده شیاف سازند یا همچنین شیاف نساخته
اکتحال نمایند شیاف دیزج نسخه دیگر صمغ عربی اقلیمیا ذهبی
و فضی سفیداب مس سوخته شادنج عدسی ستة سنبل الطیب
از هر کدام شش درم مر مکی افیون جند بیدستر حضض مکی
از هر کدام دو مثقال اجزا را بسیار نرم صلایه نموده یک مثقال
قند در سداب تازه حل کرده همه اجزا را بآن خمیر کرده
شیاف بسازند شیاف جلایی از برای مرضهای احمر لین فایده
میدهد سودمند بود و بسیار دوای شریف و خوب است
توتیای کرمانی پوست هلیله زرد کتیرا از هر کدام پنج مثقال نوشادر
یکدانگ زردچوبه سه مثقال زنجبیل صمغ عربی شیاف
مامیثا از هر کدام دو مثقال دارفلفل نمک هندی مامیران
زعفران صبر زرد حضض مکی از هر کدام یک مثقال
اجزا را آنچه باید نرم صلایه نموده و نرم هیچه بآب غوره
چند روز تربیت داده شیاف سازند شیاف دیناگون سنبل
رفیق را بر دارو زردچوبه شادنج عدسی مغسول صبر زرد

شیاف بسازند شیاف طرفه   زرنیخ سرخ کندر سفید مرمکی
اشق اجزا را مساوی شیاف سازند نسخه دیگر طرفه
زایل کند شادنج سه درم راسخت دو درم بسد مروارید
از هر کدام یکدرم و نیم صمغ عربی کثیرا از هر یک دو
درم و نیم فوفل چهار درم سفیداب یکدرم زرنیخ سرخ دم
الاخوین زعفران کهربا از هر کدام نیم درم اجزا را
نرم صلایه نموده بخون جوزه مرغ خانگی شیاف
سازند و با شیر زنان بچکانند شیافی که طرفه و درد
که از گرمی بوده باشد زایل گرداند قلیمیا زر مغسول
مس سوخته از هر یک سه درم دم الاخوین بسد مروارید
از هر یک چهار درم کثیرا مرمکی زعفران نشاسته زرد چوبه
اقاقیا از هر کدام دو دانگ زرنیخ سرخ نبات از هر کدام
نیم درم شیاف سازند شیافی که پشش که در اجفان
می افتد پاک کند و مستاصل سازد خاک چوب شب یمانی
زرنیخ مومنج از هر کدام یکمثقال صمغ عربی یکدانگ و نیم

بدستور شیاف سازند و در وقت احتیاج به آب حل
کرده برنج اسفانز لواجفان بمالند شیاف غرب از برای ناصور
که در گوشه چشم بهم میرسد ترکیب نموده اند صبر زرد
کندر انزروت دم الاخوین گلنار فارسی سرمه شمالی
از هر یک یک مثقال زنگار یک دانگ و نیم شیاف کنند
و باین طریق در چشم بچکانند که اول بحمام روند یا روی را
بخار آب گرم بدارند و بعد از آن انگشت بر گوشه چشم بگذارند
تا هر چرکی که در آنجا باشد خوب پاک شود و پس ازین
شیاف در آب حل کرده یکدو قطره در گوشه چشم بچکانند
و ساعتی بگذارند و پاک کنند چند روز بیا پی چنین کنند
انقدر که چرک پاک شود و انگشت بر گوشه چشم گذارند
چرک بیرون نیاید تا مدتی که چشم پاکست و چیزی از آن
ترشح نمیکند بچکانند و بعد از آنکه شروع کند که دیگر چرک
بیاید باز بدستور عمل نمایند همچنین دایم بهمین قاعده بعمل
می آورده باشند تا همیشه چشم پاک بوده باشد بشرط

انکه در چشم دردی یا سرخی یا سوزشی دیگر نبوده باشد
واگر احیانا در اثنای این عمل سرخی در چشم بهم رسد چکانیدن آن را
بر طرف کنند **شیاف عنبر** از برای تاریکی چشم و ضعف
آن مفید است توتیا پست مثقال زنگار سه مثقال
صمغ عربی یکمثقال مشک قیراطی عنبر خام دو دانگ
اجزا را نرم صلایه نموده حضض مکی با آب حل کرده دوا را
با آن خمیر کنند و شیاف سازند **نسخه دیگر** راسخت سه مثقال
سنبل زعفران اقاقیا از هرکدام نیم مثقال صمغ عربی کثیرا سفید
از هرکدام یک مثقال عنبر خام خوشبو یکدانگ و نیم
صلایه کرده باب خمیر نمایند و شیاف سازند **شیاف**
ابار کندری اقلیمیا فضی محرق مغسول راسخت از هریک هفت مثقال
سرب سوخته چهار مثقال سرمه هفت مثقال نشاسته صمغ عربی
کثیرا اسفید از هرکدام هفت مثقال افیون کندر از هرکدام
پنجمثقال سفیدمهره سوخته شسته پنج مثقال اجزا را نرم صلایه
نمایند و باب شیاف سازند طریق سوختن و شستن اقلیمیا

و سرب و شستن راسخت و سرمه مذکور شده و طریق سوختن
سفیدمهره چنانست که در فصل سیوم در نوع مذکور شد
شیاف زعفران از برای ضیق که عبارت از تنگ شدن
حدقه است نافع بود زنگار اشق از هرکدام یکدرم اخلاط
زعفران چهار درم شیاف سازند و در نسخه دیگر جای کرو شیر
یکدرم واقع شده نسخه اخلاط زعفران بگیرند زعفران شیاف
مامیثا گل سرخ صبر زرد مر مکی نشاسته صمغ عربی برابر
یکدیگر کوفته و بیخته نگاه دارند **شیافی** که بینایی را قوت دهد
سکبینج جاوشیر نمک اندرانی زنگار فلفل سفید اجزا برابر هم
شیاف سازند **شیاف سنبل** خواه در چشم کشید و خواه از خارج
طلا نمایند که نفع میکند از برای بقایای رمد و از برای
جرب خفیف و خارشی و سوزش چشم نفع دهد و غلیظ اجفان را
مفید است و نشف رطوبت از اجفان بکند و چشم را
قوت دهد اقاقیا صمغ عربی راسخت توتیا مس از هرکدام
پانزده مثقال سنبل الطیب سه مثقال زعفران یک مثقال و نیم

افیون یکمثقال باب باران شیاف سازند شیاف وردی
از برای درد چشم نافعست و منع انصباب مواد بچشم بکند
و مور سرج را مفید است برگ گل سرخ تازه چهار مثقال
زعفران چهار مثقال افیون یکدانگ سنبل الطیب یکدانگ
صمغ عربی سه مثقال باب باران شیاف سازند
و در وقت احتیاج بسفیده تخم مرغ سائیده در چشم کشند
شیاف نفاحی از برای بثور و قروح که در طبقه قرنیه واقع شود
و از برای سرج نافعست و منع انصباب مواد از چشم بکند
قلمیا سوخته در آب انداخته شانزده مثقال سفیداب قلعی
شسته هشت مثقال زعفران چهار مثقال کثیرا دو مثقال باب باران
شیاف سازند و با سفیده تخم مرغ در چشم کشند شیافی
که از برای اقسام رمد و انتهای آن نافعست و فساد و خوارش
و ناخنک که در گوشه چشم واقع شود جمله را مفید است
و قرحه را نیز فایده دهد سرمه سوخته شسته دو درم اقاقیا
شش درم سرب سوخته شسته سه درم قلمیا ذهبی سوخته

شسته از هر کدام دو درم سفیداب قلعی سه درم حضض مکی
دو درم مرتکی یکدرم و نیم سنبل و زعفران جند بیدستر
از هر کدام یکدرم افیون یکدرم و نیم صمغ عربی
چهار درم بدستور شیاف سازند شیاف نافع از برای
ضیق و تنگی حدقه اش دو درم زنگار چهار درم زعفران
یکدرم فلفل یکدرم صمغ یکدرم و نیم روغن بلسان نیم درم
اجزا را بسیار نرم صلایه نموده و بیخته شیاف نافع
از برای دردهای صعب و از برای بثور و جرب و از
برای کسی که از بسیاری کشیدن دارو چشم او متاذی شده باشد
قلمیا ذهبی مغسول شش درم زعفران چهار درم توتیا مس مرتکی
از هر کدام یکدرم شادنج دو درم سنبل افیون از هر کدام
یکدرم و نیم [illegible] صمغ عربی سه درم اجزا
کوفته و نرم بیخته بدستور شیاف سازند شیاف نافع از
برای درد صعب و قرحه که چرک بسیار میداده باشد و در طبقه
قرنیه باشد و از برای منع و دفع موادی که متوجه قرحه

مذکور باشد گل سرخ تازهٔ پاک پانزده درم قلیمیا ذهبی محرق
مغسول شش درم زعفران یکدرم و نیم مرمکی سرمه اصفهانی
افیون از هر کدام یکدرم و نیم صمغ عربی مس سوخته درم
زنگار توبال مس سنبل از هر کدام نیم درم بدستور شیاف
سازند شیاف نافع از برای قروح گنده و نتوء برآمدگی
که شبیه به غدد بوده باشد سفیداب شسته سه درم نوشادر
سرمه مغسول از هر یک دو درم نحاس محرق چهار درم
حضض مکی هشت درم سنبل الطیب سه درم جعده مر
از هر یک یکدرم قلیمیا ذهبی محرق مغسول هشت درم
اقاقیا پنج درم جندبیدستر دو درم صبر سقوطری
سه درم صمغ عربی هفت درم بدستور شیاف سازند
ایضا آثار قروح غلیظ را ببرد قلیمیا ذهبی سوخته شسته
مس سوخته شسته اقاقیا از هر کدام هشت درم صمغ عربی
سرمه سوخته شسته از هر کدام ده درم صبر زرد مازو زنگار
جندبیدستر حضض مکی سنبل زعفران افیون مرمکی

قلقند سفیداب نشاسته انیسون از هر کدام یکدرم و نیم بقاعده
مذکور شیاف سازند شیاف زعفرانی از برای جرب و حکه و ظفره
نافع بود قلیمیا ذهبی قلقند از هر کدام سه درم زعفران
دو درم گل سرخ دو درم صمغ عربی ده درم
شادنج مغسول سه درم نحاس محرق دو درم نوشادر یکدرم
بدستور شیاف سازند شیافی که درد چشم را ساکن گرداند
و خواب آورد شیاف مامیثا هشت درم زعفران افیون
حضض مکی صمغ عربی از کدام ده درم کثیرا انزروت
از هر یک چهار درم جندبیدستر فلفل سفید زهره
مردارخوار از هر یک دو درم زعفران خربق
سفید از هر یک نیم درم باب ترب نرم بسایند
و خشک کنند و باز بسایند و خشک بکار برند
شیاف سازند شیافی که در ابتدای آب سود دارد
خربق سفید یک وقیه فلفل نیم وقیه اشق یکدرم آب
ترب بسرشند و شیاف کنند شیاف مجرب مجرب بجهة ابتدای

نزول آب و ابتدای انتشار و بیاض بود دارد زهره
گاو قدری یکدرم بارزد و در خرقه کنند و اندرین زهره
همی مالند تا حل شود پس یکدرم روغن بلسان با وی
بیامیزند و خشک کنند و شیاف سازند **شیاف مرارات**
هم بجهة امراض مذکوره زهره بز و گاو زهره شبوط زهره
عقاب زهره کلنگ زهره باز باز کوبر هر ده درم ازین
زهره ها دو درم فرفیون و یکدرم تخم حنظل و یکدرم سکبینج
بآب بادیان بسایند و شیاف سازند **شیاف مجرب**
از برای نزول آب مرقشیشا را در کوزه پاشیده کنند و
بگل حکمت بگیرند و در تنور آتش بگذارند تا خاکستر شود
ازین خاکستر بگیرند و دار فلفل و اقلیمیای ذهبی و دودی که
در جایی که پس را میکند از ند بهم میرسد از هر کدام
بگیرند و بآب بادیان شیاف سازند **شیاف دینارگون**
از برای رمد یابس نافع بود سفیداب شسته و اقلیمیای شسته
از هر کدام ده درم افیون نشاسته از هر کدام یکدرم

کثیرا یکدرم و نیم شیاف سازند **شیاف اصطفطیقان** از برای
ابتدای آب و قروح جفن و تاریکی چشم و ابتدای
نزول آب نافع بود اقلیمیای ذهبی زعفران فلفل
افیون پوست هلیله زرد صبر سقوطری مر بوره
ارمنی از هر کدام چهار دانگ صمغ عربی شیاف
مامیثا انزروت از هر کدام یکمثقال و دو دانگ
نمک یک دانگ و زرنیخ زرد دو دانگ بآب بادیان
شیاف سازند **شیاف دینارگون** دیگر از برای ظفره نافع بود
شنجرف روسختج کنند زرنیخ سرخ نبات اشق از هر یک
یکدرم مرمکی زعفران زرد چوبه از هر کدام ربع درم
بدستور مقرر با آب شیاف سازند و این شیاف را
بواسطه آن دینارگون گویند که بلون مشابه دینار است
یعنی طلا **شیاف الود** از خارج چشم طلا نمایند بجهة رمد
گرم و ورم و خارش و سوزش چشم و سلاق نافع بود
و ورم را ساکن گرداند و چشم را قوت دهد و نگذارد که ماده

بروریزد و انچه ریخته باشد بتحلیل برد صندل سفید گل
سرخ از هرکدام پنج درم زرد لد وان تخمهای ریزه زرد است
که در میان گل می باشد دوازده درم صمغ عربی کتیرا
سفید حضض کلی هندی صبر سقوطری شیاف مامیثا
از هرکدام سه درم زعفران افیون از هرکدام یکدرم
نرم بیخته بگلاب خمیر کرده شافها بزرگ بسازند و خشک کنند که
وبآب گشنیز تازه وامثال آن سائیده طلا نمایند شیاف
اقاقیاشش بصر را جلا دهد و جرب و سبل را نافع مواد غلیظ
که در طبقات چشم از بقایا ر رمدهای کهنه مانده باشد
بتحلیل برد و حدقه را قوت دهد اقلیمیای ذهبی توتیا مس
صمغ عربی نحاس محرق زعفران از کدام دوازده مثقال
افیون مر صافی شادنج مغسول سنبل هندی زر ورد از
هرکدام چهار مثقال فلفل سفید بیست و چهار دانه اقلیمیا را
بکوبند و با عسل معجون سازند و بسوزانند و در سرکه
اندازند و درهمان گرمی که از آتش برون می آورند

و بعد ازان بقاعده که مذکور شد بشویند وتسویل کنند
و توتیا را و شادنج را بدستور بشویند و افیون بر روی آتش
بریان کنند و مجموع را نرم صلایه نموده بآب باران
شیاف سازند شیاف غولانی از برای جرب و سبل و غلیظ
اجفان و خارش و بقایا رمد نافع بود و تری پلک را
برطرف کنند رمد و تاکل را سود دارد حضض هندی
توتیا از هرکدام هفت درم مامیران چینی انزروت
از هر یک دو درم نشاسته صمغ عربی زنگار از
هرکدام یکمثقال بآب پاک شیاف سازند شیاف
گل سرخ از برای ریشهای کهنه و بثور ومورسرج
نافع بود و تنقیه چشم بکنند و بقایای مدرا بتحلیل برد و چشم را
قوت دهد و حفرها و گوها که در سطح قرنیه از قروح
بهم رسیده باشد پر سازد گل سرخ تازه برگ نموده
هفتاد و دو مثقال اقلیمیای محرق مغسول سرمه اصفهانی
توتیا مس سوخته شسته و شادنج مغسول سفیداب شسته

از هر کدام شش درم صمغ عربی بیست و چهار درم
گل را نرم بکوبند تا مثل مرهم شود و اصلا ریزهای بر
نیز نماند و خوب حل شود و تمام ادویه را نرم صلایه نموده
بان خمیر کنند و شیاف سازند **شیاف** نافع تسکین
اوجاع در یکروز بکند و درم را در ساعت فرو نشاند سر
اقاقیا از هر کدام چهل مثقال اقلیمیا فضی محرق مغسول
شش مثقال نحاس محرق مغسول چهارده مثقال سفیداب
شسته هشت مثقال سنبل الطیب حضض هندی از
هر یک چهار مثقال جندبیدستر صبر سقوطری افیون مصر
فلقطار محرق از هر کدام دو مثقال صمغ عربی چهل مثقال
ادویه را کوفته و بیخته بابی که دران گل سرخ جوشانیده
باشند خمیر کرده شیاف سازند و با سفیده تخم مرغ
در چشم کشند **شیاف ملوکی** از برای نزول آب و از برای
هر غشاوه که با رطوبت باشد نافعست و آثار قروح
را ببرد اقلیمیای محرق مغسول یک رطل و ربعی مداوهند

پنج اوقیه فلفل سفید پنج اوقیه زهره کفتار عدد
و زهره شبوط هفت عدد زهره کبک هفت عدد
شیره خشخاش یک اوقیه روغن بلسان دو اوقیه جاوشیر
و سکبینج از هر کدام دو اوقیه صمغ عربی هشت اوقیه
با عصاره بادیان شیاف سازند **شیاف**
معروف لمولف ساذج از جالینوس نافع بود از برای
دردهای سخت و امراض عین و زانها قلیمیا مغسول شانزده
مثقال اقاقیا چهل مثقال نحاس محرق چهارده مثقال ساذج
هندی سنبل الطیب زعفران صبر زرد جندبیدستر از
هر یک دو مثقال مرمکی چهار مثقال سفیداب قلعی برشته
از هر یک دو مثقال صمغ عربی چهل مثقال باب
شیاف نمایند **شیاف** که آن را کوکب الذی لا یغلب گویند
از برای دردهای سخت و بثور و قروح و مواد سرج
و مرضهای کهنه و ریشهای شاکله نافع بود و آثار قروح را
ببرد اقلیمیای مغسول سفیداب قلعی مغسول از هر یک شانزده

مثقال نشاسته سرمه از هر کدام دوازده مثقال خاکستری
که در کوره که پس امی گدازند و هم سیر سد سرب سوخته شسته
گل نشا موس از هر یک هشت مثقال مر دو مثقال افیون دو
مثقال کثیرا هشت مثقال اب باران شیاف سازند
شیاف الورد بسیار سرخ که کحالان استعمال مینمایند
عدس سرخ سنگ سلطان مهره گل سرخ از هر یک
یکجزو گل ارمنی شیاف مامیثا پوست انار از هر کدام سدس
جزوی صمغ عربی کثیرا از هر یک نصف جزوی سماق را
در آب خوب بجوشانند و صاف کنند و باز بجوشانند
تا غلیظ شود ادویه مذکوره را درین آب سرشته شیاف
سازند شیاف ازین هر چشم را جلا دهد حضض هندی
مرمکی کف دریا از هر کدام یکدرم زعفران سندروس
از هر کدام نیم درم بوره ارمنی ربع درم هر یک را علیحده
صلایه کنند و بسیار نرم بهم بیزند و با گلاب شیاف
سازند و با سفیده تخم مرغ در چشم کشند شیاف مرارات

از برای ابتدای آب و تاریکی چشم نافع بود زهره شیر
و زهره گرگ و زهره کفتار زهره سگ زهره گربه
دشتی زهره میمون زهره آهو زهره خرگوش زهره روباه
زهره خر دشتی زهره باز زهره کلنگ زهره دراج
زهره گوسفند زهره بچه کرکس زهره شبوطا از هر یک
یکدرم شیافی که چون موی جفن را بمنقاش بکنند و
ازین شیاف حل کرده بران موضع بچکانند منع
رویدن آن بکند و نگذارد که دیگر عود کند زعفران
الحدید زنگ آهن استنج از هر کدام یکجزو زنگار نوشادر
توبال مس از هر یک نیم جزو نرم صلایه کرده باز هر
یک را بسرکه شیاف سازند شیاف عنبر انخت دو درم
سنبل زعفران اقاقیا از هر کدام نیم درم صمغ عربی
کثیرا اسفید از هر کدام یکدرم عنبر خام خوشبوی ربع درم با گلاب
بدستور شیاف سازند فصل پنجم در اکحال و ذرورات
وغیره از ادویه چین آنچه خشک استعمال میکنند آن را

کحل میگویند و ازین ادویه یابسه انچه در چشم می باشند
ازادزور گویند همچنانکه در ادویه جراحات و قروح
نیز دوای که بر جراحت میپاشند ازاهم مسمی باین اسم
گردانیده اند و از جمله این داروها انچه بجهة روشنائی
چشم ترتیب داده اند ازا باسلیقون گویند چرا که معنی ان
روشنائی بود و چون از برای ظلمه و تاریکی چشم نافعست
بنابرین باین اسم مسمی گردانیده اند و از جمله داروهای
مذکور انچه در قروح گذشت برویاند و جراحات را
باصلاح آورد ازا اکسیرین گویند و این اسم نیز مشتهر گشت
میان داروی که بجهة این امر در چشم استعمال نمایند یا در
جراحات و قروح اعضای دیگر بکار برند و بر و از جمله
داروهای چشم در اصل موضوع از برای داروئیست که
تبرید چشم کند فاما بسیار است که این نسبت را مرعی
نداشته داروی که گرم نیز باشد مسمی باین ساخته اند
و قطور چیزی را گویند که در چشم چکانند و مثل انست

که با عسل سرشته باشند **کحل روشنائی** بعربی جالب النور
گویند یعنی کشنده نور از برای ضعف بصر نافع بود
و جرب و سبل و ظفره و بیاض کهنه و غشاوه عین را سود دارد
و شادنج عدسی مغسول نحاس محرق اقلیمیا فضی نمک هندی
بوره ارمنی زنگار از هر کدام چهار درم فلفل سفید فلفل سیاه
کف دریا از هر کدام هفت درم دارفلفل صبر سقوطری
سنبل الطیب قرنفل از هر کدام چهار درم و نیم زنجبیل پوست
بلیلج املج از هر کدام دو درم زعفران نوشادر از هر کدام
یکدرم انچه می باید سوخت و شست بطریقی که سابقا مذکور گشت
عمل کنند و داروهای دیگر را بسیار نرم بکوبند و نرم
بیزند و همه را با هم مخلوط سازند و باز صلایه کنند
تا مثل غبار شود و در جائی نگاه دارند که از تصرف هوا
محفوظ باشد و از گرما و نم و غبار سالم باشد و در وقت
احتیاج اکتحال نمایند و مبالغه در سحق و صلایه این داروها
یعنی اکحال احتراز از شیافات می باید کرد چرا که شیافات بمرتبه

بخمیر درسرشتن می باید و یکمرتبه دیگر در سنگ سائیده
میشود و در ینجا این مراتب مفقود است **جوهر دارو** لعل آبدار
فیروزه دهنه فرنگ از هر کدام نیم مثقال شیاف مامیثا
یکمثقال زعفران چهار دانگ مروارید ناسفته مامیران
حضض کمی قرنفل شادج هندی سنبل الطیب سرمه اصفهانی
از هر کدام یکمثقال جواهر را جنانچه پیش ازین مذکور شد
تصویل نمایند و سایر ادویه را کوفته و به پارچه تافته
نرم بیخته همه را باهم باز نرم صلایه کنند و در وقت
احتیاج با میل در چشم کشند **ایضاً** نسخه دیگر یاقوت سرخ
یاقوت زرد و یاقوت کبود و لعل آبدار از هر کدام سه
مثقال زبرجد دو مثقال فیروزه پنج مثقال مرجان دو
مثقال لاجورد مغسول پنجمثقال ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب
از هر کدام نیم مثقال مشک یکمثقال سرمه اصفهانی بیست
مثقال توتیای کرمانی شسته ده مثقال سرگین ضب سرگین
شب پره راسخت مروارید ناسفته از هر کدام دو مثقال

بدستوری که سابقا مذکور شد ترتیب نمایند **کحل الجواهر** نسخه
دیگر سرمه اصفهانی ده درم توتیای هندی ده درم
وآن نه توتیای مشهور است که در کمال حدت است بلکه از
قبیل کرمانی است و آنکه بعضی کحل الجواهر را ازین توتیا می کنند
وانواع ضرر میرسانند ازین مکدر است مرقشیثا جهار
درم سرطان بحری شش درم یاقوت دو درم مرجان
جهار درم دهنه فرنگ جهار درم عقیق پنجدرم لاجورد مغسول
جهار درم نقره جهار درم مروارید دو درم زرپر سرخ دو درم
نقره جهار درم مامیران چینی جهار درم فلفل سفید جهار درم
دار فلفل دو درم اقلیمیای ذهبی جهار درم لعل دو درم
زعفران سه درم توپال مس جهار درم شادنج مغسول شش
درم فیروزه دو درم طریق داخل کردن زر و نقره یکی
تکلیس است بدستور معجون کنا و یکی آنست که ورق
انرا بصمغ عربی بسرشند تا خمیر شود و بر روی سنگ
سماق چندان سایند که مثل غبار شود و این طریق معمول

این حجر است و سایر ادویه و جواهر را چنانچه در نسخهٔ اوّل
مذکور شد ترتیب دهند نخ جواهر وار و از خط غفران
پناه ابوی ام عماد محمود انقل شده و تیز توتیای هندی
و حل کردن زر و نقره برای شریف ایشان است و کحل
الجواهر از برای تقویت چشم و جلاء البصر مذیر است
و آثار قروح و بیاض را فایده دهد و حفظ صحت چشم
بکند و دمعه و سلاق و اکثر امراض عین را سود دارد ذرور
ابیض از برای ابتدای رمد و قرحه نافع بود انزروت سفید
بشیر خر پرورده یا شیر دختران هرکدام که میسر شود در
سایه خشک نموده نرم صلایه کرده موازی هر ده
درم از آن دو درم نشاسته اضافه نمایند و باهم
بسایند ذرور ملکایا از برای رمد و وردتج نافع بود هرگاه
که در وقت نضج ماده و ظهور رمد استعمال کنند
در روز به میکند و از غایت سرعت اثر که بادی است
منسوب بملیکه گردیده زیراکه معنی ملکایا منسوب

بملیکه است انزروت بشیر خر پرورده ده درم خشک
معتبر یکمثقال نشاسته نبات از هر کدام سه درم بسیار
نرم بسایند و بکار برند برود کافوری از برای حرارت
چشم و رمد صفراوی نافعست توتیا پرورده نرم
سائیده در هر پنج مثقال یک قیراط کافور اضافه نمایند
ذرور ابیض نسخهٔ دیگر نشاسته پنج درم نبات دو درم
صمغ عربی یکدرم چنانچه رسمست ترتیب دهند
ملکایا نسخهٔ دیگر انزروت نشاسته نبات اجزا مساوی
ذرور اصفر کبیر از برای رمد و اوجاع عین و وردینج
که چند روز گذشته باشد و رطوبتی با آن باشد نافعست
انزروت پرورده پنج درم شیاف مامیثا دو
درم صبر سقطوطری و زرورد زعفران از هرکدام
نیم درم افیون دو دانگ هر یک را علیحده نرم بسایند
و از نافه باریک بگذرانند و به وزن مذکور بکشند
و باهم مخلوط ساخته باز خوب بسایند و نگاه دارند

ذرور اصفر صغیر همان فایده دهد انزروت بشیر خر پرورده
ده درم صبر سقوطری شیاف مامیثا از هر یک
دو درم بدستور ذرور سازند ذرور اصفر نسخهٔ دیگر انزروت
پاک ده مثقال صبر زرد زعفران حضض مکی از هر یک
دو مثقال مر مکی یک مثقال بسیار نرم بیخته در وقت
احتیاج اندکی در چشم بپاشند ایضاً در ابتدای رمد و ورد
منج بکار دارند و بجهت برده نیز سودمند بود انزروت
پرورده هشت درم شیاف مامیثا دو درم صبر زرد
افیون نشاسته تخم گل از هر کدام نیم درم زعفران
سه درم مر مکی یکدانگ و نیم ذروری که اطبای مصر در
رمدهای اطفال و ورد منج استعمال میکرده اند و اثرش
در وقت ظاهر میشده و بسیار خوبست انزروت
پرورده ده درم حمک سه درم حنا که بسمت ترتیب
دهند لکایا نسخهٔ دیگر اقوی از نسخهٔ سابق انزروت
ده درم نبات سفید سه درم نشاسته یکدرم کف دریا

یکدرم و نیم ذرور سازند ذرور عنبر در رمد چون پلک
ریش شده باشد و چشم نتوان گشاد باید گشمد
و ریشها چشم و بادسبل گرم و جرب اسود دارد
و توتیای کرمانی مغسول سنج محرق مغسول از هر کدام
ده درم نبات سفید پنج درم نرم بسائیده ذرور
سازند ذرور منصف که اطبا عراق و شام استعمال
مینمایند در اوجاع عین ذرور لکایا ذرور اصفر صغیر سیاهی
باهم مخلوط سازند برود جهرم از برای سلاق و دمعه و
بقایای رمد و غلظ اجفان و جرب و سبل رفع نافعست
و خارش کنج چشم را سود دارد توتیای شسته زرد چوبه
زعفران از هر کدام ده درم در بعضی نسخ زعفران را
نیاورده اند و در بعضی زرد چوبه مذکور نیست زنجبیل و
هلیله زرد از هر کدام پنجدرم دار فلفل مامیران چینی
از هر کدام دو درم و در نسخهٔ دیگر دو درم و ثلثی درمی
واقع شده نمک هندی یکدرم اجزا را بسیار

نرم کوفته باب غوره صاف تربیت داده خشک کنند
و باز بسایند و تربیت دهند سه چهار مرتبه و خشک
نموده نرم بسایند و اکتحال نمایند **نوعی دیگر** از برای سرخی چشم
و صاحب مزاج گرم و سلاق سود دارد توتیا را نرم
سائیده و شسته هفت روز در آب غوره صاف
تربیت دهند و خشک کنند و نرم بسایند و بدان
اکتحال نمایند **صفت توتیای مرورد** چنانست که توتیای
کرمانی را بکوبند و بشویند و در هاون باب خوش همی کنند
و میسایند تا ده روز هر روز بشویند و تصویل کنند و آب
تازه هر روز همی کنند و می سایند و از پس از ده روز
خشک کنند و نگاه دارند و باید که این بعد از آنکه استفراغ
ماده کرده باشند بکار دارند و در مدت نزاید هیچ
مرض داروئی که دران از زوت باشد بکار نشاید
داشت **ذرور** که پس از شیاف ابیض
بکار دارند و بیاض و آثار قروح را نیز فایده دارد و بوست

تخم مرغ باب نمک درشت بشویند و پوستهای
تنک از روی باز کنند پس باب خوش بشویند تا شوری
از وی بستانند و بخرقه اندر کنند و بمالند تا اگر پوستی
اندروی مانده باشد جدا شود پس در سایه خشک کنند
و بسایند تا چون غبار شود و بکار دارند **برود الاسی**
از برای غلظ اجفان و رطوبت عین سود دارد توتیا
شسته ده درم اقلیمیای فسی سوخته و شسته اقاقیا
ماميران از هر یک دو درم شب یمانی سه درم پوست
هلیله زرد شش درم شادنج مغسول پنج درم کوفته و
بیخته باب مورد و آب سماق تا هفت روز در اقتاب
در ظرفی که آب را بخود نکشد تربیت دهند و روی
ظرف را بخرقه بپوشند تا غبار بروی ننشیند و
هرگاه آبش خشک شود دیگر آب داخل کنند پس از
هفت روز خشک کنند در سایه و نرم سائیده نگاه
دارند **کحل روشنائی** نسخه دیگر جرب و ظفره و انتشار و سبل

آب اسود دارد توتیای اقلیمیا هندی نقره قلیمیا طلائی
مرقشیثا ذهبی از هر کدام سه درم سرمه ساذج هندی
هندی از هر کدام یکدرم زعفران مروارید از هر یک
دو درم کافور مسک از هر کدام یکدانگ **باسلیقون**
از برای کندی بصر و ابتدای نزول آب و خیالات
نافع بود پس سوخته شش درم سرمه اصفهانی اقلیمیای
ذهبی از هر یک دو درم قرنفل سنبل الطیب از هر یک
یکدرم و نیم بیل قاقله کبار مامیران زعفران از هر یک
یکدرم شیاف مامیثا صبر سقوطری نوشادر اسارون
شادنج عدسی از هر یک یکدرم کف دریا آشنه نمک
اندرانی از هر یک سه درم فلفل دار فلفل نمک هندی
از هر یک دو درم مشک جاجه کافور دو دانگ بدستوری
که مکرر مذکور شده ترتیب نمایند **نسخهٔ دیگر** جرب
وسبل و ظفره و کمنه و دمعه و خیرگی چشم را سود دارد و
فلفل دار فلفل زنجبیل پوست هلیله زرد هلیله سیاه از هر یک

پنجدرم صبر زرد یکدرم و نیم کف دریا شش درم
شنجرف سلیخه قرنفل از هر یک چهار درم نوشادر
یکدرم **باسلیقون اکبر** کف دریا اقلیمیا فضی محرق مغسول
از هر کدام ده درم ملح اندرانی جندبیدستر سنبل الطیب
سرمه اصفهانی از هر کدام دو درم قرنفل یکدرم مس سوخته
مغسول پانزده درم صبر سقوطری پنجدرم اشنه یکدرم
مرصاف مامیران چینی نوشادر زردچوبه از هر کدام
سه درم پوست هلیله زرد چهار درم و در نسخهٔ دیگر
پنجدرم واقع شده نمک طعام هشت مثقال شیاف
مامیثا پنجدرم نمک هندی یکدرم کم دواها را کوفته و
نرم بیخته و بوزن مذکور کشیده باهم بیامیزند
بسایند **نسخهٔ دیگر** از برای خارش چشم و تاریکی
آن نافع بود قلیمیا ذهبی مغسول کف دریا از هر کدام
ده درم نحاس محرق شش درم نمک اندرانی سفیداب
قلعی شسته نوشادر ساذج فلفل سفید سنبل الطیب پیه

از هر یک دو درم جوز بوا قرنفل اشنه از هر یک نیم درم
کافور یکدانگ بدستور ترتیب دهند یا سلیقون دیگر
و عزیز نیز گویند نزول آب و دمعه را نافع بود و بصر را
جلا دهد و از برای پیران سود دارد شادنج عدسی
سرمه قلیمیا ذهبی سادج سرطان بحری توتیا نحاس
محرق صبر زرد توپال مس زعفران از هر کدام دو درم
فلفل دار فلفل از هر کدام یکدرم بسیار نرم سائیده
نگاه دارند کحل العزیز بصر را قوت دهد و جرب و خارش
و بیاض را سود دارد قلیمیا مغسول سرمه صفاهان شادنج
عدسی سادج هندی صبر سقوطری توپال رومی از هر کدام
یکدرم فلفل دار فلفل نوشادر از هر کدام نیم درم نمک
اندرانی برگ فرنجمشک کف دریا از هر یک دو دانگ
زعفران یکدرم و چهار دانگ مشک نیم درم بکوبند
و نرم بپزند و باب بادیان بسایند و خشک کنند
و باز بسایند و بکار دارند عزیز دیگر بصر را قوت دهد

قلیمیا

قلیمیا زر توتیا صبر زرد توپال مس سوخته شادنج
عدسی از هر یک یکدرم فلفل دار فلفل نوشادر زعفران
از هر یک نیم درم برگ فرنجمشک سرطان بحری
یکدرم و نیم مشک دانگی بدستور جمع اورند اکسیری از برای
مورسرج و قرحه نافع بود سفیداب هشت درم قلیمیا نیم
صمغ عربی از هر کدام چهار درم نحاس محرق [illegible]
افیون از هر یک دو درم بلعاب بزرقطونا سرشند و
خشک کنند و باز بسایند و بکار برند ایضا از برای مور
سرج در وقتی که خوف از تو و براندگی مورسرج باشد
استعمال نمایند سرمه شادنج عدسی مغسول اقاقیا از
هر کدام سه درم صبر زرد یکدرم بسیار نرم سائیده
اندکی در چشم بپاشند نسخه دیگر از برای قروح
و کثرة مده و مورسرج سود دارد شادنج مغسول [illegible]
مروارید توپال مس سرنج مس سوخته قلیمیای ذهبی
از هر یک دو درم سرمه مرقشیثا کف دریا از هر یک

یکدرم احجار را بسوزانند و بشویند و باقی اجزا را
نرم صلایه کنند و باهم بیامیزند و باز صلایه کنند
و وقت احتیاج اندکی بچشم بپاشند ذرور زردی که در
مورسرج بکار برند سفیداب شسته سه درم قلیمیای نقره
دو درم و نیم صمغ عربی یکدرم و نیم انزروت نیم درم
مس سوخته نیم درم و دو حبه شادنج یکدرم افیون
نیم درم باسلیقون نسخه دیگر ظفره و ضعف باصره و انتشار
و نزول و خارش و اماس پلک را سود دارد زنجبیل
مامیران فلفل دار فلفل از هریک دو درم نمک هندی
نمک اندرانی نمک سرخ از هریک دو درم شادنج
کف دریا توتیای هندی مغسول حجر بصری سرمه اصفهانی
مارقیشا دهنج قلیمیای فضی قلیمیای ذهبی از هر نمک
پنجدرم شادنج هندی سه درم بقاعده معمول بسازند
کحل مبرد جلا دهد حدقه را قوت دهد و ضعف
باصره را سود دارد سرمه اقلیمیای فضی سفیداب

قلعی قشا پسته از هریک پنجدرم توتیای هندی سه درم
مامیران یکدرم و نیم بسایند تا مثل غبار شود و بدان
اکتحال نمایند کحل ماوی بصر را قوت دهد و دمعه را
سود دارد و سبل و جرب را نافع بود و چشم را تقویت کند
سرمه توتیای کرمانی توپال مس شنج محرق از هرکدام
ده درم مامیران سه درم بدستور ترتیب نمایند
کحل عنبری بیاض را جلا دهد و از برای تاریکی چشم و دمعه
سود دارد و چشم را قوت دهد و حفظ صحت
عین بکند اقلیمیای ذهبی توپال مس توتیای هندی
شادنج عدسی مغسول سرطان بحری سرمه اصفهانی
فلفل سفید و سیاه دار فلفل از هرکدام سه درم سنبل الطیب
قرنفل صبر سقوطری برگ فرنجمشک زعفران از هرکدام
یکمثقال نمک هندی نوشادر کف دریا از هرکدام
نیم درم مشک یکدانگ ادویه را هریک علیحده
بکوبند و نرم بیزند و باز باهم آمیخته خوب بسایند

کحل الدمعه دمعه را باز دارد توتیای شسته ده درم اسرب سوخته
شسته پوست هلیله زرد صبر زرد از هریک یکدرم
فلفل نیم درم مجموع را باهم خوب امیخته در وقت
احتیاج اکتحال نمایند ایضا خداوند مزاج گرم را
سود دارد شادنج مغسول توتیا مرقشیثا از هر
یک یکدرم مروارید نسفته از هرکدام نیم درم شیاف
مامیثا صبر زرد از هرکدام یکدانگ و نیم کحلی
که صاحب مزاج سرد و تر را سود دارد فلفل
نمک هندی از هرکدام یکدرم دار فلفل دو درم
کف دریا نیم درم سرمه سه وزن ایضا دمعه را
باز دارد و عضلهای چشم را قوت دهد توتیا هشت
درم سرمه یکدرم شادنج عدسی یکدرم و نیم قلیمیا
چهار دانگ باب هلیله زرد دو جزو آب غوره
و آب سماق از هریک یک جزو بپرورند
کحلی که اشک را چنان نافع بود و نگذارد که بریزد

و نیکو کند و انچه ریخته باشد برآرد استخوان خرما
سوخته سه درم سنبل رومی دو درم نرم بسایند ایضا
سرمه قلقطار زاج برابر هم نعل بسیر شد و بسوزانند
پس بسایند ایضا فلفل یکدرم سرمه بریان کرده
بار زیر سوخته مغسول زعفران از هریک یک
دانگ و نیم سنبل سه درم ایضا بچشم کودکان نیز توان کشید
سرمه ارزیز سوخته از هریک نیم درم توبال مس
زعفران گل سرخ مرمکی سنبل الطیب کندر دار فلفل
از هرکدام یکدانگ نیم استخوان خرما سه وزن
ادویه استخوان خرما را در سفال نو بسوزانند و همه
ادویه را بسیار نرم بکوبند و بپیزند و باهم
بیامیزند و اندکی روغن بلسان داخل کرده بسایند
و بکار برند درد و غرب پیش از انکه سر کند و پس
ازان سود دارد حلزون سوخته صبر زرد مرمکی
اجزا متساوی سوده بران موضع نهند ایضا ازموده

و مجرب است زرنیخ سرخ زاج اهک نوشادر
و زاریج شب یمانی اجزا مساوی ببول کودک
بسرشند و خشک کنند پس بسایند و بکار برند اگر
برگ سداب را باب انار ترش بسایند و فتیله کنند
و بدان فرو نهند صواب باشد و بهتر انست
که هر وقت که فتیله یا دارو دران خواهند نهاد
انرا بیفشارند تا هر چه اندروی باشد بیرون اید
و بعد ازان دارو دران گذارند **کحل** که اشفار را
برویاند و قوی کند دانهٔ خرما سوخته دود کندر
از هر کدام پنج درم سنبل سه درم حب بلسان
سه درم لاجورد مغسول ده درم همه را با هم خوب
سائیده با میل بر پلکهای چشم بکشند **کحلی** که نقصان
بصر را که از رطوبت بهم رسیده باشد مفید است
توتیا شسته بیست درم باب مرزنجوش تازه صاف
خمیر کنند که بگذارند تا خشک شود و باز نرم صلایه کنند

زنجبیل فلفل دار فلفل مامیران از هر کدام سه درم
نوشادر یکدرم باب بادیان تازه خمیر کرده خشک کنند
و با توتیا مذکور را بیخته اکتحال نمایند **قطور** از برای
اقسام ابتدا نافع بود انزروت سفید دو درم دانه به
مقشر بیست دانه زعفران نیم دانگ مامیران
دو دانگ جو مقشر بیست دانه حلبه مقشر پنج دانه کشنیز
خشک بیست دانه کثیرا یکدانگ در شیشه کنند و قدری آب
انجیر صاف در وی داخل کنند و سر شیشه را محکم کرده
در دیگ در میان آب بگذارند و آتش در ته دیگ
انقدر بجوشند که ادویه مذکور لعاب بدهد پس فرو گیرند
و در وقت ضرورت دو سه قطره در چشم چکانند
برود تسکین حرارت چشم بکند و بصر را تقویت دهد
سفیداب قلعی شسته پنج مثقال مرقشیشا صمغ عربی
شادنج هندی مروارید از هر کدام سه مثقال را بیخته
چهار مثقال مشک نیمدانگ کافور نیم دانگ

نرم سائیده در چشم کشند داروی بیاض سرگین
خطاف با شهد یا با عسل حل کرده بدان اکتحال نمایند
نفع عظیم دارد داروی نافع از برای اتساع زهره
بزغاله زهره کلنگ فلفل سفید از هر یک دو درم
زعفران زهره کرکس از هر یک یکدرم نطرون حریق
ابیض اشق از هر یک نیم درم ادویه را نرم صلایه
نموده با زهره خمیر کنند و در وقت احتیاج در
چشم کشند کحلی که چشم را سیاه کند و سفیده را
که از قرحه باشد بپوشد سرمه اصفهانی سه درم مروارید
یکدرم مشک و کافور از هر یک دانگی دو درم روغن
زیت دو درم زعفران یکدرم کحلی که در پرطها
که بر طبقه قرنیه بهم رسد نافعست توتیای پرورده
شادنج نشاسته شیاف مامیثا گل مختوم از هر یک
نیم درم مروارید دو دانگ بدستور بسازند و
در چشم کشند و هر شب سفیده و زرده تخم مرغ

بر پشت چشم نهند و شیر تازه اندر چکانند و آب
گشنیز تازه سودمند باشد داروی که بیاض را کم کند
تا سفید نماید مازوی سبز اقاقیا از هر کدام یکدرم قلقند
نیم درم با آب شقایق بسرشند و با آب شقایق
خمیر کنند تا چند کرت و آخر شیاف ساخته
در وقت ضرورت بچشم بکشند کحلی که حفظ
صحت چشم بکند و نگذارد که نوازل زود در چشم
بریزد سرمه را با آب بگر بشویند پس با آب
فطر نیز بشویند فطر را بترکی کیلک گویند ازین تر
بیست مثقال و از توتیا و قلیمیای که هم با این
طریق شسته باشند از هر یک دوازده درم و
از مرقشیثا شسته بیست مثقال و از مروارید نسوده از
هر یک دو مثقال و از شادنج و زعفران از هر کدام
یک مثقال و از کافور ده دانگ سنگهای را بسنگ
سماق با آب باران بگر بسایند و بشویند و او را

نرم ساییده داخل آن کنند و نیک بسایند و
صباح و شب بر اجفان بکشند **کحل** نافع از برای
احول سندروس صاف نرم ساییده در خرقه پیچیده فتیله
سازند و در چراغی با روغن گل سرخ که از روغن
کنجد گرفته باشند بگذارند و روشن کنند و طاس مس
پاک بر روی آن بگذارند تا دود آن بر آن طاس نشیند
و آن دود را جمع کنند و اندکی مشک و عنبر داخل نموده
بدان اکتحال نمایند **کحل دیگر** هم از برای حول سرمه اصفهانی
نرم صلایه کرده چهار مثقال سنبل الطیب کهربا سندروس
از هر یک یکدرم فندق هندی عددی نیم ساییده
بعرق برگ زیتون خمیر کرده اندکی مشک و عنبر نیز
اضافه نمایند و خشک کنند و وقت ضرورت
بدان اکتحال نمایند **کحل** نافع از برای اوجاع چشم که از
نزله بهم رسیده باشد برگ علیق تازه را بکوبند و آب آن را
گرفته صاف کنند و بر روی سنگ آنقدر بسایند

که غلیظ شود و هم وزن آن صمغ عربی در آب
حل کنند چنانکه مثل عسل شود پس با آب علیق بیا
میزند و هر روز بر هم زنند تا آنقدر غلیظ شود که
توان شیاف ساختن پس شیاف نموده نگاه دارند
کحل نافع از برای ریح سبل مجرب محمد زکریای رازی
پوست تخم مرغ در همان ساعت که جوجه از آن
بیرون می آید بردارند و با سرکه ده روز پیاپی
بجوشانند و بعد از آن سرکه را از آن صاف کنند
و پوست تخم مرغ را در ظرف شیشه یا سفال
در آفتاب بگذارند تا خشک شود پس نرم بسایند
و بدان اکتحال نمایند **کحلی** قوت بصر بدهد و چشم را
بصحت خود نگاه دارد و دموع که از چشم سیلان کند
باز دارد سرمه را در آب باران بیست و یک
شبان روز بخیسانند دوازده درم فرا گیرند
مرقشیشا هشت درم توتیا قلیمیا زر و نقره از هر یک ده درم

مروارید ناسفته دو درم مشک دو دانگ کافور
یکدانگ زعفران یکدرم سادج یکدرم مرمکی را
علیحده بکوبند و سرمه و مرقشیثا و قلیمیا و توتیا و مروارید را
بعد از شستن بطریقی که مذکور شد در سنگ سماق
باب چندروز بسایند انقدر که آبش خشک شود
بس سادج و زعفران را با نها در هاون کنند
و صلایه کنند بس مشک و کافور را داخل کنند
و در ظرف شیشه نگاه دارند و صباح و شب از ان
اکتحال کنند در اوقات صحت چشم را نگاه دارد
و قوت دهد **ذرور بیاض** از برای ازاله بیاض بی قرحه را
کف دریا کف شیشه سرکین ضب بوره ارمنی نبات
سفید اجزا متساوی بسیار نرم سایده مامیران
اگر تر کی از هرکدام ده درم در یک رطل آب که نود
مثقال بوده باشد جوشانیده تا از سه حصه یک حصه
بماند و صاف کنند و ادویه را باین اب معجون کنند و

در سایه خشک کنند و باز باین آب خمیر کنند
تا چهار پنج مرتبه بس خشک کرده نرم بسایند و در وقت
ضرورت اندکی در چشم بپاشند **معجون** از برای
بیاض نافع بود انزروت ده درم کف دریا پنجدرم
بوره ارمنی دو درم زنجبیل یکدرم نبات چهار درم ادویه را
نرم صلایه نموده با همه وزن ادویه عسل معجون سازند
و در وقت احتیاج باب حل کرده در چشم بچکانند
ایضا هم از جهة بیاض نافع بود زنجار چهار درم اشق دو درم
توتیا قلیمیای ذهب سفید مهره محرق از هرکدام یکدرم
مشک اب نیمدرم بدستور مذکور با عسل معجون سازند **معجون**
دیگر نافع از برای صلابت و لحم زاید و خشونت اجفان و گوشت
زاید که در دماغ بروید زاج سوخته [illegible] درم قلیمیای ذهبی
سوخته مغسول هشت درم مرمکی چهار درم زعفران
دو درم توتیا یکدرم و هم سنبل فلفل سفید از هرکدام یکدرم
بدستور ترکیب نمایند **قرا الطیعونی صغیر** از برای قروح که

باان مده بوده باشد نافع بود نشاسته صمغ عربی انزروت
به شیر خر پرورده نبات سفید نرم بسایند و در وقت
احتیاج بچشم بپاشند قراطیون از برای درد چشمی که از رطوبت
بوده باشد نافع بود شیاف مامیثا دو درم انزروت
پنج درم صبر سقوطری تخم گل زعفران از هر کدام نیم درم
افیون یکدانگ قرص سازند قراطیون دیگر از برای قروحی
که از خون باشد توتیا ده درم نبات سفید سه درم
صدف سوخته دو درم برود الرمان از برای حفظ صحت چشم
و جلای آن نظیر ندارد آب انار ترش آب انار شیرین
در وقتی که هنوز خوب نرسیده باشد بگیرند و صاف
کنند و هر کدام را جدا در شیشه کنند و سرش را ببندند و سه ماه
در آفتاب بگذارند و در هر ماه صاف کنند و بعد از
سه ماه هر دو را با هم مخلوط سازند و در هر نود مثقال
ازین هر دو آب صبر زرد و فلفل و دار فلفل و نوشادر و در بعضی
نسخه ها توتیا از هر یک یکدرم خوب سائیده داخل کنند

و نگاه دارند و در وقت احتیاج میل در آن فرو برده
در چشم بکشند معل طفره و تاریکی چشم و بیاض اسود
دارد سنگ مقناطیس زنگار اشق از هر یک چهار درم
زعفران دو درم عسل سه وزن بدستور سرشتند داروی
سرشته دیگر نرم تر از سابق قلقند یکدرم نوشادر صمغ عربی
یکدرم با آب بادیان سرشتند داروی که باد سبل را و سده بینی را
زایل کند کندش یکدرم مرمکی دو دانگ حضض دانگی و نیم
صبر یکدرم با آب مرزنجوش حبها سازند مثل عدس سه روز
یکهفته هر صباح یکحب را با شیر زنان و روغن بنفشه حل کنند
و در بینی چکانند معل دیگر بیاض را ببرد سرگین برتوک
عاقرقرحا انزروت زنگار انجیره بعضی قلیمیا با عسل کف گرفته
بسرشتند و بعد از بیرون آمدن از حمام بکار برند داروی دیگر
توتیا مغسول قلیمیا سرطان بحری صدف سوخته معفو از
هر کدام برابر هم مشک نیم دانگ معل بجهة ضیق حدقه
نافع بود و اشق دو مثقال زنگار چهار مثقال سرگین سوسمار

سه مثقال زعفران سه مثقال صمغ عربی یکمثقال با عسل سرشته
نسخهٔ دیگر اشق فلفل از هر یک سه درم روغن بلسان یکدرم زعفران
سه درم اشق را در آب بادیان حل کنند و با روغن
بلسان بیامیزند و با عسل سرشند شعل دیگر از برای ثقل
آب سکبینج دو درم حلتیت خربق سفید از هر کدام شش
درم عسل بقدر کفایت صفت آب بادیان از برای
تاریکی چشم بادیان تازه را بکوبند و آب آنرا بگیرند و صاف
نمایند و در دیگی پاکیزه بجوشانند تا ربعش برود و کف آنرا
بگیرند و بعد از آن فرو گیرند و بگذارند که ته نشین شود
پس صاف نموده مثل ربع آن عسل صاف داخل کنند کحل
که از ادوای کتاب گویند حفظ صحت چشم را نگاه دارد
و منع رطوبت بکنند و بصر را قوت دهد شیاف مامیثا هم
از هر یک یکدرم سرمه اصفهانی با آب باران پرورده
دو درم پوست هلیله زرد نیم درم عصارهٔ غوره یکدرم کافور
یکدانگ صلایه نمایند کحل الرمانین الکحل النقاشین من الدستور

ازبرای

از برای غشاوه و تاریکی چشم نافع بود و بصر را قوت
بسیار بدهد پوست هلیله کابلی نیم کوفته در آب انار
ترش و شیرین که خوب رسیده باشند بخیسانند و
سه روز بگذارند پس بیرون آورند و در سایه خشک کنند
در جایی که غبار بران ننشیند پس نرم بسایند و بپزند
مثل غبار و ده درم فرا گیرند سرمه اصفهانی توتیا
هندی توبال مس مجموع بدستوری که مذکور شد شسته
و تصویل نموده از هر یک سه درم دانه هلیله کابلی
سوخته یکمثقال حضض هندی صبر سقوطری مامیران از
هر کدام دو درم مجموع را خوب بسایند و باز بآب انار
مذکور ترتیب دهند و خشک کنند چنانکه گذشت
و بسایند تا مثل غبار شود و نگاه دارند صفت از برای
جرب تر سود دارد و نحاس محرق توبال آهن از هر کدام
هشت درم صبر سقوطری چهار درم ملح اندرانی بوره
ارمنی فلفل زنجبیل زاج مصری از هر کدام دو درم کف

خردل سفید از هر کدام یکدرم نرم ساییده با سرکه خمیر کنند
و در ظرف مسین که هنوز قلعی نکرده باشند بگذارند و در
آفتاب بنهند و از غبار نگه دارند تا خشک شود پس
نرم صلایه نموده نگاه دارند **کحل** نافع مجرب از برای
بیاض پوست تخم مرغ سفال چینی توتیای هندی سرمه
اصفهانی از هر کدام پنج درم سرطان بحری زنگاری
لذاع طباشیر سفید از هر کدام دو درم بعر الضب
یکدرم فلفل پنجدرم شکر سه درم شادنج مغسول سه درم
سنگ مسن که کارد بدان تیز میکنند قلقیشا سرد و تصول
کرده و شسته از یک دو درم بسیار نرم ساییده
و با میل در موضع بیاض بکشند نافعست و مجرب
کحلی که بسیار قوت دهد منسوبست به بطلمیوس
و جماعتی دیگر از اهل رصد توتیای هندی ده مثقال اقلیمیای
ذهبی شادنج هندی سرمه اصفهانی از هر کدام سه مثقال
سرطان بحری سوخته یکمثقال دار فلفل سه مثقال نرم

ساییده و نرم بیخته با آب بادیان و گلاب هفت
روز بپرورند پس با آب غوره و گلاب یکروز دیگر ترتیب
دهند و در تابستان یکدانگ کافور و در زمستان
یکحبه مشک داخل کرده نگاه دارند **برود فارسی کحل اکبر گویند**
حفظ صحت چشم بکند و رطوبت را ازایل سازد سر
شسته توتیای شسته اقلیمیای سوخته شسته از هر یک
پنجدرم مروارید ناسفته یکدرم ساذج هندی سنبل زعفران
از هر کدام یکدرم کافور دانگ نرم ساییده بکار برند
کحل جلا دهنده مجرب جلاء آثار که در چشم واقع شود
بدهد هر گاه بعد از تنقیه دماغ بکار برند از برای سبل و جرب
و بیاض عشاوه عین نافع بود و مجرب توتیای سبز
سرمه اصفهانی شادنج مغسول نحاس محرق از هر کدام
سه درم سرطان بحری کف دریا قلقیشا از هر کدام
یکدرم توبال مس توبال آهن زنگار عراقی نوشادر از
هر کدام نیم درم صدف بحری یک مثقال نمک اندرانی

نیم درم مرتکی یکدرم یکدرم مروارید ناسفته بسد مرجان
سرخ از هر کدام یکدرم انچه شستنی است بقاعده
مذکور تصویل کنند وانچه سایید نیست مثل غبار بسایند
وباهم امیخته بدان اکتحال نمایند کحل الزعفران ازبرای
تاریکی چشم وخارش وسلاق نافع بود زعفران دو درم دار
فلفل یکدرم فلفل سفید یکدانگ ونیم نشادر نیم درم [illegible]
ازبرای تاریکی چشم وضعف بصر وعشاوه ودمعه نافع بود
پوست هلیله زرد زنجبیل از هرکدام پنجدرم فلفل [illegible]
دو درم نشادر یکدرم شادنج مغسول ده درم نرم سایید
بدان اکتحال نمایند مقاله دوم در ذکر مراهم وادویه
قروح وانچه بدان تعلق دارد واین مقاله نیز مشتمل است بر پنج
فصل فصل اول در بیان انکه مراهم از چه قسم ادویه مرکب اند
وچگونگی ترکیب انها باید دانست که دوایی خشک که
بسیار نرم سایید با موم وروغن جمع اورند ومداوا
قروح وجراحات وبعضی اورام بدان کنند ازا

کحل [illegible]

مرهم گویند واین ادویه یا منبتات لحم اند ویا ملحمات
وملزقات ویا مدملات وخواتم ویا ادویه اکاله ومعفنات
لحم ویا منضجات ومحللات وملینات وغیر انها اما دوا
ای منبت
لحم انست که در جراحات وقروح گوشت برویاند
وخونی که در موضع جراحت واقع شود ازشان وی
ان باشد که تعدیل مزاج وقوام ان خون بکند تا ان
خون منعقد گردد وگوشت شود واین فعل از دوایی
حاصل میشود که با وی تجفیفی باشد بی لذع وسوزش
مثل مردارسنگ ودم الاخوین وسفیداب وزرد چوبه
وکلنار وقلیمیا ومانند ان واما دوای ملحم انست
که بسایند ا[illegible]
ان خونی که وارد جراحت شود ازا قوام وچسبندگی
بخشد تا جراحت زود باصلاح اید واین فعل از دوا
ناشی میشود که با وی لزوجه وغروبه وچسبندگی بود
باشد تا خون مذکور را این قوام تواند داد مثل انزروت
وصمغ وسماق وسندروس وکاغذ سوخته وکندر را ومنج

و مصطکی و مرقشیثا و مانند آن و اما دوای مدمل آنست
که رطوبتی که درمابین لبهای جراحت واقع شود در آن
رطوبت لزوجت و غروبت احداث کنند تا باعث
التصاق لبهای جراحت شود و این فعل از دوائی
صورت می باید که تجفیفی باعتدال داشته باشند تا تجفیف
رطوبت مذکور کرده قوام مطلوب حاصل کند مثل سر
و اقاقیا و بسد و مغره و شنجرف و صبر و توبال و امثال آن
و اما دوای خاتم آنست که در سطح ظاهر جراحت
خشکی احداث کند تا بسبب آن خشکی از آفات محفوظ
باشد یا آنکه جلد طبعی بروید و این فعل از دوائی بهم رسد که
تجفیف وی زیاده از دوائی مدمل باشد و با وی لذع
و حرارتی نبوده باشد مثل جلنار و گل سرخ و تخم گل و پوست
انار و مازو و قلقطار محرق و مانند آن و اما دوای
اکال آنست که تحلیل و تفریح آن مرتبه برسد که از جوهر
گوشت چیزی ناقص کنند مثل زنگار و نوشادر و زرنیخ و

و آهک آب ندیده و اشنان و اشق و توبال مس و
انزروت و مثل اینها و اما دوای منضج آنست که وزنانی
وی آن باشد که خلط را نضج بدهد و این اثر از دوا
حاصل میشود که سخونت باعتدال داشته باشد و با وی
قوة قابضه نیز باشد که خلط را نگاه دارد در محل خود
تا نضج بیابد مثل گندم خاییده و خبازی و برگ خطمی و
تخم کتان و پیاز پخته و انجیر و زفت و اما دوای محلل آنست
که ماده را از عضوی که در آن محتبس شده تبخیر کند جزءا
بعد جزء تا وی را بخار پراکنده سازد مثل بابونج و خطمی
و مصطکی و شبیح محرق و روغن زیت و اکلیل الملک
و اقحوان و زردچوبه و مانند اینها و اما دوای جاذب
آنست که رطوبات را موضعی که ملاقی آنست حرکت دهد
بسبب لطافتی که دارد و این اثر اگر در دوائی بکمال باشد
باعث آن شود که پیکان و خار و غیره که در عضوی فرو رفته
باشد از آنجا کنده شود و بهمین جهة میل کند مثل زراوند مدحرج

وطویل و اشق و برگ انجیر و پیاز نرگس و بیخ نی و غیران
و اما دوای جالی انست که رطوبات لزجه و جامده که
در عضوی بوده باشد از ان عضو حرکت دهد و دور سازد
مثل عسل و زراوند و زردچوبه و سقز و سکبینج و زفت و
غیران و مقطع انست که بسبب لطافتی داشته باشد نفوذ کند
میان خلط لزج و عضوی که خلط بدان چسپیده تا انکه از
عضو جدا سازد مانند خردل و اما دوای معفن انست
که افساد مزاج روح عضو و افساد مزاج رطوبتان عضو کند
مرتبه که صلاحیت جزئیه ان عضو نداشته باشد و فساد
ان مرتبه نباشد که آن عضو را بخورد و بسوزاند بلکه همچنان
رطوبت فاسد در انجا باقی ماند مثل زرنیخ سرخ و زرد و
ماقیا و ذراریح و سرگین کبوتر و فرفیون و غیران
و موسخ انست که مخالط رطوبات قروح شود
و انرا زیاده گرداند و نگذارد که خشک شود مثل
و از جمله دواهای مراهم دواهای است که ریش

متعفن

متعفن را باصلاح آورد مثل زراوند طویل و سعد و انزروت
و راسخت و سقز و زاج سرخ سوخته و پوست انار و
کندر و اشق و جاوشیر و ادویه سوختگی اتش است مثل
سفیده تخم مرغ و اهک شسته و خاو سرکه و برگ بارتنگ
و پوست درخت صنوبر و گل ارمنی و صندل
و سفیداب و مردارسنگ و سفال سفید نو و از جمله دواهای
مذکوره ادویه است که خون از جراحت باز دارد
مثل صبر و کندر و دم الاخوین و پشم خرگوشی و خانه
عنکبوت و غبار اسیا و انزروت و نشاسته و قلقطار
و جبس ها غیران و ادویه ملینه نیز از ان جمله است مانند
فانونج و بیخ خطمی و اشق و میعه و قنه و مقل و زوفا رطب
و روغنها و پیهها و غیران و بسیاری از ادویه مرهم است
که در اکثر این تاثیرات مشترکست و اکثر این اثار از ان
سر میزند با وجود انکه ضد یکدیگر باشند مثل سرب و
انزروت و راسخت و مردارسنگ که از جمله دواهای

اندکه گوشت در جراحات میرویانند و مع هذا گوشت
فاضل را نیز در قروح میخورد و همچنین سفیداب و مردار سنگ
و انزروت قروح تازه را استعمال میکنند و در ریشهای
متعفن نیز بکار میبرند و در دواهای ملحم نیز داخل است و افعال
و خصال هر یک از دواهای مرهم چون در فصل ادویه
مفرده معلوم میشود در اینجا احتیاج بذکر ندارد و چون
این مقدمات معلوم گردید و ظاهر شد که مراهم از چگونه ادویه
ترکیب می یابند بر کسی که صاحب فطنت سلیم و حدس
درست باشد از برای هر غرضی از اغراض از دواهای
که مناسب مقام است مرهمها میتواند ترتیب داد که در
وقت احتیاج بکار دارند و از مرهمهائی که درین رساله
مذکور است از برای بعضی مطالب بعضی از انها را برسبیل
مثال مذکور می نماید تا زیادتی بصیرت و قواعد ترکیب بهم رسد
فرضاً اگر مطلب کسی انبات لحم بوده باشد و خواهد که گوشت
در جراحات تازه برویاند و جراحات مندمل شود مرهم مناسب

این حال

این حال است چرا که مردار سنگ و سرکه که اجزاء این
مرهم اند فایده سرد و رویانیدن گوشت و التیام
قرحه و اگر مطلب تنقیه قرحه باشد از اوساخ و مواد متعفنه
و رویانیدن گوشت در قروح غایره کهنه مرهم حوارین
مناسب این مقام است و اگر غرض فنای گوشت یا فاسد
باشد مرهم زنگار و مرهم اخضر موافق است و اگر غرض
انفتاح باشد مرهم عسل و اگر غرض تحلیل باشد در مثل سلعه و خنازیر
و اورام صلبه مرهم و باسلیقون لایق حال است و
همین سایر مراهم نفع انها از ادویه که از ان ترکیب یافته اند
میتوان دانست و ادخال روغنها در مراهم از چند
وجه است یکی انکه هر یک از روغنها را نفعی در جراحات
و قروح هست مثل تبرید و تخفیف و تقویت در روغن گل سرخ
و تخفیف اقوی و قبض و تقویت در زیت انفاق و روغن
مورد و انفتاح و تحلیل و تلیین در روغن زیتون رسیده و در تحلیل
اقوی و تنقیه قروح در زیت کهنه و تبرید و ترطیب در

روغن بنفشه بادام و مانند اینها دیگر انکه که نسبت روغنها
بقای مراهم بر قروح طولی میدارد و دوامی در تاثیر
حاصل میکند و نفع بیشتر ظاهر میشود دوی انکه مقصدی از ادویه
بقروح برسد و این قرحه اقوی وجوه است که در اصول
التراکیب ذکر شده و منع اکالت و افساد ان ادویه
از جراحت مینمایند و نمیگذارند که ضرر برسد و دیگر
انکه روغنها حفظ قوت دواها میکنند و نمیگذارند
که زود ضایع شود و ادخال موم نیز بواسطه همین وجوه است
با فایده دیگر که استمساک اجزاء مرهم میکند و قوام صالحی
می بخشد که بر قروح قرار گیرد و نسبت مایعیت روغنها
سیلان نکند و وزن موم و روغن در مرهمها چنین مذکور کرده اند
که اگر زمستان باشد در هر ده درم روغن دو درم موم داخل کنند
و اگر تابستان باشد سه درم و ادخال شهاد در بعضی مراهم از
جلبات مذکوره است و در دمائی تمن و تحلیل و ادخال
امجاج بعضی مغزها یعنی مغز ساق گاو وغیره هم بواسطه

زیادتی

زیادتی تلین و تحلیل است و سفیده تخم مرغ از جهه زیادتی
تبرید و تلین و زرده تخم مرغ بواسطه تلین اینست مجمل از
احوال اجزاء مرهم که ذکر شد در باب همچنین اینموضع گنجا
بیش ذکر ندارد فاما طریق ساختن مراهم و کیفیت تدبیر
ادویه اینها چنانست که اول دواها خوب اختیار
نمایند و از اشیاء غریب و گرد و خاک وغیره پاکیزه
کنند و انچه از دوا ضایع و فاسد شده باشد ازان دور کنند
پس ازان اگر دوائیست که کوفته و بیخته میشود در هاون
پاکیزه بکوبند و اگر هاون سنگین باشد مثل سنگ سماق
که در کوفتن چیزی ازان داخل دوا نشود دیگر بهتر پس پارچه
تافته بیزند و باز یکمرتبه دیگر بکوبند و بیزند و باز در
هاون صلایه نمایند تا مثل غبار شود چرا که دواهای
مرهم خصوصا ادویه که صلابتی با انها باشد هر چند نرم باشد
منفعتی که ازان متوقع است بیشتر ظاهر است و نیز از
حیثیت درشتی بر جراحت اسیبی نمیرساند و سزاوار است

که هر یک را از ادویه جداگانه باین طریق بکوبند
و بپزند و بعد از ان بوزنی که مقرر شده بکشند
و مخلوط سازند و انچه صمغ باشد مثل جاوشیر و اشق و قنه
و راتینج و مقل و مانند ان در مایعی که مناسب غرض
مطلوب است از مرهم اگر در مرهم باشد مثل سرکه و اب
سداب تازه و اب کندنا و امثال ان بخیسانند تا حل شود
و در هاون خوب بر هم زنند و بسایند که چیزی حل ناشده
نماند و بعد از ان داخل کنند و اگر شئ مناسبی نبوده باشد
چندانکه ممکن است در هاون نرم کنند و بعد از ان در
روغنهای مرهم بر روی آتش انگر حل کنند و خواه
درین صورت و خواه در صورتی که در چیزی دیگر حل
کرده اند و بعد از ان داخل روغنها می کنند ملاحظه کنند
اگر بعد از حل شدن ثفل و دردی مانده که حل نشده از
پارچه دستاری بگذرانند و صاف کنند و بعد از ان دواهای
پخته را داخل کنند و درین هنگام که دردی اضافه

می ماند در وزن ان دوا که دردی از ان مانده بقدر ان
درد اضافه باید کرد تا کمی در وزن ان نشود و زفت را در روغنهای
مرهم حل می باید کرد پیش از انکه دواهای دیگر داخل
کرده باشند و اگر دردی داشته باشد از ان نیز صاف
می باید کرد و سقز را هم در روغنها حل می باید کرد
پیش از داخل کردن دواهای دیگر و طریق ترکیب انست
که موم و روغنها را گرم کنند و زفت را اول حل کنند و پس از ان صمغها را حل
کنند و اگر چنانکه زفت و صمغها را با اندک روغنی که موم
داخل نداشته باشد حل کنند و از پارچه دستاری بگذرانند
وصال نمایند و بعد از ان با موم گداخته و تمه روغنها
بیامیزند بهتر خواهد بود و سقز را نیز در وقتی که زفت را
داخل میکنند می باید داخل کرد حاصل که انچه حل کردنیست
و می باید که روغنها حرارتی داشته باشند که انها حل شوند
اول انها را داخل نموده حل کنند و اندک بگذارند که
حرارت روغنها کم شود پس از ان دواهای خشک که

گوفته اند و پخته داخل کنند و چند آنکه تواند برهم زنند
و بعضی ادویه که شستنی باشند در همه جا و در همه مراهم شستن
لازم نیست بلکه شستن در بعضی جاها منافی غرض مطلوب است
از جمله آهک را در مراهم آهک که از برای سوختگی آتش و غیره
بکار می برند مبالغه تمام در غسل می باید کرد و مکرر می باید
شست تا حدت و حرارت بالکلیه از آن جدا شود و همین
محض قوه مجففه که از برای خشک گردانیدن قروح
مطلوب است بماند و اگر در بعضی مرهمهای دیگر که بواسطه
افنای گوشت فاسد و قروح و زواید متعفنه فاسده استعمال
مینمایند ناشسته آن داخل می باید کرد بلکه آب آهک ندیده
آن که قوه اکاله از آن مفارقت نکرده باشد و همچنین سفیداب را
اگر در مرهم سفیداب و مرهم کافوری که بواسطه رویانیدن
گوشت در ریشها و جراحتهای گرم بکار می برند می
باید شستن تا حدت و حرارتی که از آتش کسب کرده
زایل شود و اگر در مرهمی که از جهت خوردن گوشت

فاسد استعمال می نماید احتیاج به شستن ندارد و همچنین
سایر ادویه دیگر که نفع آن مشترک باشد در رویانیدن
گوشت و در تحلیل و تنقیه قروح عفنه و خوردن گوشت
زاید درین جمله همین از برای رویانیدن گوشت آنهم
در قروح تازه شستن ضروری است و در سایر مواضع
دیگر لازم نیست مانند مردارسنگ که در مرهم داخل
می باید شست و اگر در مرهم دیاخلیون که از برای
تحلیل است نشویند میشود و طریق شستن مردارسنگ
سوای طریقی که عموما امثال آنرا می شویند چنانچه در شستن سفیداب
مذکور شده میشود آنست که مردارسنگ را بسیار
نرم صلایه کنند و با هم وزن آن نمک در ظرفی کنند
و آن قدر آب در آن ریزند که چهار انگشت بر روی آن
بایستد و هفت روز بگذارند و هر روز دو نوبت
برهم زنند و بعد از آن این آب را بریزند و آب دیگر
داخل کنند و باز بدستور هفت روز بگذارند و باز بریزند

همچنین تا چهل روز بگذرد و بهمین عنوان که گذشت پس
خشک کنند و قرص سازند و نگاه دارند و در کتاب استاد از
این جمیع در تدبیر مردارسنگ در هر مرهم که باشد قاعده
ذکر کرده و آن چنانست که مردارسنگ را چندان بسایند
که مثل غبار شود و بعد از آن با روغن زیتون آنقدر بپزند
که شروع در حل شدن کند پس خشک کنند و باز بروغن
مذکور طبخ نمایند آهسته آهسته تا حل شود و در اثنای طبخ هر گاه
که در وقت برهم زدن مشاهده شود که مردارسنگ
در ته نشسته دیگ را از روی آتش بردارند و لحظه بگذارند
و همان برهم میزده باشند و باز بر روی آتش لحظه بگذارند
تا خوب حل شود و اگر مردارسنگ را با آب در آفتاب چند روز
بسایند تا سفید شود و مثل غبار گردد و بعد از آن خشک نموده
داخل مرهم کنند زودتر طبخ می یابد و طریق شستن
موم در مرهمها اگر احتیاج شود چنان است که موم را
بگدازند و در آب ریزند چند مرتبه چنین کنند تا حدی

که دیگر در موم دردی و چرکنی نماند که داخل آب شود
و بمرتبه برسد که دیگر طعم موم نماند و طریق شستن زفت
و راتینج و روغن زیت نیز بهمین قاعده است و غسل
ادویه حجریه و امثال آن بزر توتیا و شادنج و خبث
نقره و قلیمیا و غیره چنانچه پیش ازین گذشت که در هاون
بسیار نرم می باید صلایه نمود و آب می باید داخل کردن
و حرکت دادن و آنچه نرم و غبار شده در ظرفی می باید
کرد و آنچه درشت است و هنوز خوب سائیده نشده
باز می باید صلایه کرد و آب داخل کردن و نرم حریرا
دران ظرف کرد دیگر چنین می باید کرد تا بحدی که دیگر مثل
غبار چیزی از آن دوا جدا نشود پس آنچه در ظرف کرده اند
می باید گذاشت تا دوای صلایه کرده در ته آب نشیند
و آب را از روی آن می باید ریخت و دوا را خشک
می باید کرد و پس از آن بار بسنگ سماق صلایه می
کرد تا خاطر خوب جمع شود و بعد از آن داخل مراهم گرد

وهمچنین در داروهای چشم اگر باین روش کنند که بعد از
تصویل بسنگ سماق بسایند بسیار بهتر است وفیتی ندارد
فصل دوم در ادویه مفرده که در قروح وجراحات
استعمال مینمایند چون در دانستن دواهای بسیط که از اهم
ازان ترکیب می یابند زیادتی بصیرت در حقیقت
حال مراهم میشود بنابرین لازم دید که علی سبیل الاجمال
ذکر این ادویه بکند وبعضی از دواهای مرهم ازین قبیل که است
در ادویه عین نیز داخل است و در مقالهٔ اول مذکور
شده غایتش انکه در انجا همین خصوصیت نفع ان
از برای امراض چشم کفته شده و نفع ان از برای
جراحات وقروح معلوم نشده بنابرین فایدهٔ ان را
که مناسب این مقام باشد درینجا ذکر کردن لازم است
وطرد اللباب در ذکر طبیب دوا وتیز خوب و بدان اگر
تکرار نی شود سهل است **حرف الالف اسفیداج** خاکستر قلعی یا سرب است
اگر بیشتر بسوزانند سرنج میشود سرد و خشک است

در دوم تلیین اورام بارده وصلابه میکند و در قروح
گوشت میرویاند وجراحت را هموار میکند و گوشت
فاسد بدر امیخورد و فانی میسازد **انک** نیکوترین وی انست
که سفید و سست بود و آب ندیده وی و انچه در سمان ساعت که
با استعمال مینمایند آب زده باشند در غایت گرمی است
و سوزاننده و اکال است قطع خون آمدن بکند و گوشت زاید
و فاسد را بخورد و انچه یکدو روز در میان آب گذاشته باشند
احراق و سوزندگی آن برطرف میشود و فی الجمله
اتحالی باقی می ماند و شسته وی معتدل است در گرمی
و سردی و خشک است مجفف بود بی لذع و جراحات را
معتدل میسازد و از برای سوختگی آتش نفع تمام رساند
اشق گرم است در دوم و خشک است در اول محلل
و مجفف بود بی لذع و تلیینی نیز با وی بود از برای جراحات
ردیه نافع بود و گوشت فاسد را بخورد و گوشت نیکو
برویاند و خنازیر و سلع و صلابات را مفید بود **اثمد**

سرمه سرد و خشک است اگر با پیه بز بر سوختگی آتش ضماد
نمایند نافع بود و جراحات تازه را سود دارد لیکن اثر
سیاهی در انجا بماند و ریش قضیب را و عضوی که مزاج
وی بخشکی گراید سود دارد و گوشت زاید را در قروح
بخورد و اندمال قرحه بکند **اقاقیا** سبز مایل بسیاهی
که سنگین و صلب باشد نیکوتر بود شسته وی سرد و
خشک است در دوم و ناشسته ان برودتش کمتر
و خشکیش بیشتر است قابض و مجفف بود خون آمدن را
باز دارد و قروح را خشک کند **ابنوس** سیاه باشد
و املس و انچه سیاه املس بران باشد بهتر بود گرم و خشکست
در دوم نشارهٔ ان بیشهارشت را خشک کند چون صلایه
نموده بران افشانند و زخم شمشیر و کارد را اگر خواهند
که خشک بند کند هیچ چیز بهتر از نشارهٔ ابنوس نیست
ابکاکیا خانه عنکبوت است چون بر جراحت گذارند
خون باز دارد و نگذارد که جراحت ورم کند و چون با سرکه

بر دمل نهند ماده را بر گرداند و نگذارد که بزرگ شود **اسفنج**
ابر مرده است گرم بود در اول خشک بود در دوم
چون بسرکه تر سازند و بر جراحات نهند مندمل سازد
و اگر با عسل طبخ نمایند اندمال قروحی که عمق داشته باشند
بکند و چون بسوزانند و خاکستر انرا بر جراحت تازه گذارند
در ساعت خشک بند کند و قروح را خشک کند و تخفیف
اورام بلغمی کند و خون آمدن را باز دارد **اقحوان** بابونهٔ گاو
گرم خشک است منضج و محلل بود اورام بارده را سود دارد
و از برای نواصیر و قروح رشت و جراحات عصب و عضل نافع
بود و خشک ریشه که بر روی جراحت بهم میرسد جدا سازد **آس**
مورد مرکب القوی است برودت وی غالب است
سرد بود در اول و خشک بود در دوم مجفف و قابض بود
خون آمدن باز دارد و تسکین ورمها بکند حمره و نمله و بثور
و قروح را سود دارد خصوصا قروحی که بر دست و پا
بهم رسد و تخم وی نیز این فایده دارد و سوختگی آتش را

مفید بود روغن وی مرهمی که از روغن وی سازند همین

منفعت بدهد **اکلیل الملک** وی نیز مرکب القوی بود

و غالب بروی خشکی و گرمی است و گویند که معتدل است

محلل و قابض و منضج بود ورمهای گرم و صلب را هردو نفع

دهد و قروحی که با رطوبت بود سود دارد خصوصاً با بعضی

مجففات دیگر **املج** شرب سرد و ترست در دوم

چون دو صفحه ازان را باهم بسایند با روغن گل سرخ

انچه ازان حل شود از برای ورمهای گرم و بواسیر نافع بود

و سرطان متقرح و غیر متقرح هردو را فایده دهد و

جراحات زشت و قروح معاصل را سودمند باشد و ورمهای

قضیب و زهار و بستان و اورام مقعد که با ریش باشد

نافع بود اگر زیر همین فایده دارد و چون بسوزانند و بشویند

بهتر باشد **ایرسا** بیخ سوسن اسمانگونی تسلب و خوشبوی

وی که فی الجمله تندی در طعم داشته باشد بهترست گرم

و خشک است در دوم منضج و جاذب و منقی بود چون

پرنند و بر اورام صلب و خنازیر ضماد نمایند نافع بود و ریشها

که با چرک باشد سود دارد و در نواصیر گوشت بر وباند

اگرچه ذرور نمایند و در قروح که استخوان ظاهر شده

باشد گوشت بر روی ان برویاند **افیون** سرد و خشک است

در چهارم ورمهای گرم را سود دارد و تجفیف قروح بکند

اشنان بهترین وی انست که از حوالی کوفه خیزد گرم و خشک است

در دوم تنقیه قروح از اخلاط فاسد و گوشت زاید بکند

محرق و اکال بود **انزروت** گرم است در دوم و خشک است

در اول منضج ورمها بود و محلل و مدمل و ملحم جراحات تازه باشد

و گوشت مرده را فانی سازد و بالجمله در مراهم قروح

نفع تمام دارد **حرف الباء بابونج** گرم و خشک است در

اول ملطف و محلل بود و فی الجمله جذبی دارد و ورمهای گرم را

ساکن گرداند از جهت ارخا و تحلیل و صلابتها اندک را

نرم سازد **بقم** گرم و خشک است در دوم گوشت

در جراحت برویاند و قطع خون از هر عضو که باشد بکند

وریشهارا خشک گرداند بیض تخم مرغ از برای قروح
مقعد و عانه نافعست و سفیدی وی از برای سوختگی آتش
سود دارد هرگاه پاره پشمی بدان تر کرده بچکانند منع
تقرح بکند بستان افروز با برگ وی قبضی هست جراحات
و قروح را مندمل سازد بقلة الحمقا خرفه سرد و تر است در
دوم چون بر ورمهای گرم و حمره ضماد نمایند نافع بود و منع
فساد آن بکند بلوط سرد است در اول و خشک است
در دوم از برای ابتدای ورمهای گرم فایده دهد و با پیه
و یا پیه خوک صلابات را نرم کند و بلوطه از برای قلاع
و سعی آن و سعی قروح ساعیه مفید است چون برگ ازا
بسوزانند و بر جراحات پاشند باصلاح آورد پوش
دربندی سرد و خشک اورام و بثور حاره را سود دارد
بردی گیاهیست که در مصر از آن کاغذ میسازند سرد و خشک است
خون را از جراحت باز دارد و جراحات تازه را زود
خشک کند و اگر بسرکه بخیسانند و خشک کنند و بر ناصور

و جمیع قروح ساعیه و جراحات پاشند نفع دهد بنگ
سرد است در اول و خشک است تا سوم تخفیف تمام بکند
و خون رفتن از جراحات باز دارد و ریشها را نافع بود و گوشت زاید
بخورد حرف التاء توتیا سرد است در اول و خشک است در دوم
تجفیفی بی لذع دارد و مغسول وی افضل است از مجففات
دیگر از برای اکثر ریشها حتی قروح سرطانی نافع بود و گوشت
برویاند و مرهمی از وی که بجهة ریش قضیب و مقعد و خصیه
سازند بسیار مفید است و یک نوع توتیای هندی هست
که آن در غایت حدت و حرارت است و فایده آن اینست
که گوشت زیادتی را از جراحات بخورد و طریق شستن
وی در مقاله اول مذکور گشت توبال مس و آهن و غیر آن
که نافع باشند چون بچکوچ می کوبند ریزه های که از آن
جدا می شود از آن توبال میگویند توبال آهن از توبالها
اقوی است از برای ریشهای بد نافع بود و توبال مس
گرم است خشک در سوم گوشت زیادتی را بخورد و مغسول

وی جراحات را اندمل سازد **تخم کتان** معتدل است
منضج ریشها و ورمها بود خواه ورم گرم باشد و خواه
سرد اندرونی و بیرونی چون بسوزانند و بر ریش مقعد
افشانند خشک گرداند **برنس** با قلا مصری خوانند انچه سفید
و فربه و بزرگ باشد بهتر بود گرم است در اول و گویند
در دوم خشک است ریشهای زشت و قروح که با رطوبت
بود خاصه در سر و جرب حتی جرب جهارپایان و آکله
و بهق و برص و دانها و اثرها که در بدن پیدا شود جمله را سود دارد
خنازیر و اورام صلب را با عسل و سرکه نافع بود و با آرد جو
بر ورم گرم طلا کنند مفید باشد چون در سرکه بجوشانند
نار فارسی را نافع بود و آرد ان با آرد جو تسکین درد جراحت کند
تنوب درختست که قطران و زفت بری ازان گیرند و تخم
وی را اقضم قریش گویند تخم و برگ وی با پیه آردگ و مرداسنگ
و کندر قروح را نافع بود و با روغن مورد و موم جون
مرهم نمایند جمیع قروح را که گرم باشد و تازه باشد

فایده دهد پوست و برگ این درخت را چون بر جراحت
تازه بپاشند موافق بود و منع فساد ان بکند و ورمهائی
گرم را سود دارد برگ درخت سیب و پوستان
نیز قروح را اندمل سازد **تین** انجیر گرم و تر است
در اول لطیف و منضج و محلل بود چون ورمهای
صلب ضماد کنند بتحلیل برد و دمل را نضج دهد و نا
رسیده وی چون با عسل بر ریشی که رطوبت ازان روانه
بود کنند نافع بود و آبی که خاکستر چوب درخت انجیر
دران حل کرده باشند تنقیه قروح عفنه کهنه بکند و دا خل
ادویه اکاله است چون با قلقند بر قروح بد که در ساق
بهم رسد مرهم ساخته طلا نمایند فایده مند بود **توت**
شامی شاه توت سیر دماید تری بود چون خشک کرده
بر ریشهای زشت بپاشند نافع بود و همچنین آب وی
خشک کرده این فایده بدهد **حرف الجیم جاوشیر** نیکوی وی آنست
که ظاهر ان بلون زعفران و لون باطن سفید باشد و در آب

حل شود و لون آب را سفید گرداند و بطعم تلخ بود و آنچه سیاه
رنگ بود مغشوش بود گرم و خشک است تا سیوم از برای
قروح خبیث فایده دهد و با عسل قروح مزمنه را سود دهد
تا من و جالی بود **جلنار** سرد و خشک است در دوم جراحات
و قروح کهنه را مندمل سازد و سحجی که در ظاهر اعضا بهم رسد بر آن
بپاشند فایده دهد **جدوار** گرم و خشک است در سیوم
ریشهای پلید کهن را چون قدری از وی بر آن بپاشند
گوشت مرده را بخورد و جراحت را با صلاح آورد و
در ابتدای خنازیر طلا کردن بغایت نافع بود
خطیانا رومی وی اگر بسرخی مایل باشد و صلب بود بهتر است
گرم بود در سیوم خشک بود در دوم جراحات و قروح
متاکله را پاک سازد خصوصا عصاره وی **جعده** گرم است
در دوم خشک است در سیوم تازه وی جراحات
تازه را مندمل سازد و خشک آن قروح خبیث بد را
سود دارد چنین که پنیر باشد وی نیز این فایده دارد که

کهنه آن از برای قروح بد مفید است و تازه آن از
برای جراحات تازه **حرف الحاء حلبه** گرم است در آخر اول
و خشک است در اول و با وی رطوبتی فضلی هست منضج و ملین
بود آرد وی ورمهای بلغمی صلب بیرونی و اندرونی را
بتحلیل برد و دمل را نرم کند و با روغن گل سوختگی آتش را
نافع بود **حسک** سرد و خشک است و گویند گرم و خشک است
در اول قروح عفنه که در گوشت باشد چون با عسل بنهند
نفع کند و منع حدوث ورمهای گرم بکند **حضض** یکی وی
از برای اورام بهتر است از هندی معتدل بود در حرارت
و برودت و خشک بود در دوم هر دو قسم وی از
برای قروح خبیثه مفید است و شقاق مقعد و سحج و ریشهای
دهن را بغایت سود دارد و خون آمدن را باز دارد و از برای
ورمهای خو و نمله فایده دهد **حجر النار** سنگ آتش سفید و سیاه
و سرخ و ملمع باشد سرد و خشک بود چون بسایند و بر خنازیر
متقرح بپاشند خشک کند و پاک گرداند و همچنین بر هر ریشی

که دشوار به شود و هر دمّلی که باشد بر هر عضو که بود بحال
صحت باز دارد **حنا** سرد است در اول و خشک است
در دوم و گویند گرم است باعتدال جوشانیده ان بجهة
ورم های گرم و سوختگی اتش و ریش دهن مفید است
حرف الخا خطمی سفید تازه وی بهتر بود سرد و تر است
و گویند گرم است باعتدال و تخم وی انچه رسیده و سیاه
باشد نیکو بود و در طبیعت موافق بود با خطمی منضج و محلل
و ملین و مفرخی باشد و رهها را نرم کند و ورم پس گوش
و بیخ ران و خنازیر و دملها را سود دارد و ورم پستان
و مقعد را هرگاه که از گرمی باشد نافع بود **خبازی**
نان کلاغ گویند سرد و تر است در اول بری وی الطف
و ابیس بود از بستانی چون با نمک بخایند و بر
نواصیر گذارند نفع دهد و از برای ابتدا و تزاید اورام حارّه
و از برای نمله و حمره نافع بود و برگ بری وی با زیتون
از برای سوختگی اتش سود دارد و چون بجوشانند و بر دمل

دورهای که احتیاج بشگافتن داشته باشد بگشاید و ماده را
بیرون اورد و بر قروح سر با بول ضماد نمایند بسیار
فایده دهد **خزف** لطیف ترین وی خزف سرطان بحری
بود مرهمی که از سفال بسازند در اندمال بسیار قوی باشد
و جراحت را زود باصلاح اورد و جرب را جلا دهد و موم
روغن وی خنازیر را فایده دهد **خبث الفضه** ثقل نقره سبز رنگ
تنک بهتر بود قابض و مجفف و جاذب بود قروح
و جرب و سعفه را نافع بود و در مراهم قطع خون امدن
از نواصیر و بواسیر بکنند **خصی الکلب** گرم و تر بود و قروح را
پاک کند و ریشهای بد را که با ان تاکل باشد مندمل
سازد و نمله را از انتشار باز دارد و اورام بلغمی را تحلیل دهد
خراطین کرمیست سرخ که در زمین نمناک یافت میشود
گرم و خشک بود چون بکوبند و بر جراحت عصب ضماد
نمایند و سه روز بگذارند بغایت سودمند بود و گویند که
در ساعت فایده دهد **خردل** ترکان قیچی گویند گرم و خشک بود

تا چهارم از برای جرب و قوبا بغایت سودمند بود گویند
اگر کسی قوبا داشته باشد که بهیچ چیز زایل نگردد بحمام رود
و بعد از آن موضع را بخرقه بمالد چندانکه خون آلود گردد و بعد از آن
خردل کوفته بران بمالد زرداب بسیار از آن بیرون آید
و صحت یابد و ورمهای مزمنه و خنازیر را بتحلیل بردن
با کبریت ضماد نمایند **حرف الدال دهن** روغن ماده مرهمها است روغن
گل سرخ مایل بسردی است و با وی قبضی هست و روغن
نیلوفر نیز سرد است و قبض وی بیش از قبض روغن
گل است و روغن بنفشه سرد است و در وی قبض اصلا نیست
و روغن کنجد معتدل است و تر و روغن زیتون رسیده
گرم و تر است در اول و هرچند بماند گرمتر گردد و شسته وی
معتدل بود و روغن زیتون نارسیده که آن را زیت
انفاق گویند سرد و خشک است در اول و روغن
بابونه گرم است باعتدال و روغن نرگس و سوسن و زنبق
و خیری و شبت و روغن خروع و بان همه گرم اند گل

روغنها ماده مراهم اند و ملین و محلل لیکن در بعضی مرهمها
که بجهت جراحات و قروحی که از حرارت باشد می سازند
از روغنهای سردی باید ساخت و آنچه از برای غیر آن
ترتیب میدهند از دیگر روغنها بسازند و روغن مورد خصوصا
از برای قروح فایده تمام دارد بواسطه قبضی که با اوست
و روغن خروع از برای بثور غلیظ و جرب مفید است
و روغن زیتون تقویت اعضا بکند و روغن زیتون
نارسیده از برای قروح تر و خشک و گری نافع بود و چرک
قروح را پاک کند دُرد روغن زیت از برای جرب
و اورام مفید است و در مدملات قروح که در اندمال آن
یا بهم رسید داخل است **دبق** کشمش کاولیان گویند
گرم و خشک است در سوم تحلیل اورام بارده بکند و قروح
کهنه و جراحتهای بد را نرم گرداند و چون با کندر ساییده
و بر ریشهای کهنه نهند زایل کند تازه وی که مایل بسبزی باشد
بهتر بود **دم الاخوین** سرد و خشک است در دوم و بعضی

گویند مایل بحرارت است از برای جراحات و قروح تازه
نافعست و الزاق آن می‌نماید و منع خون آمدن بکند دلب
خیار است پوست و باروی سرد است در اول و خشک است
تا سوم خاکستر آن بر جراحات که چرک بسیار دارد بپاشند
نافع بود و قوبا را سود دارد پوست وی را چون بجوشانند از
برای سوختگی آتش موافق است و برگ آن از برای ورمهای
بلغمی فایده دهد حرف الراء راتینج صمغ درخت کاج است یکنوع
آن سایل بود که خشک نشود و یک نوع دیگر بعد از آنکه بآتش
پخته باشند خشک شود و نوع دیگر در اصل خشک بود آنچه
سفید باشد که بزردی زند و بوی درخت کاج بادی
بود بهتر باشد طبیعت آن گرم و خشک است مجفف
و محلل بود ریشها را باصلاح آورد با جلنار و زرد چوبه
و امثال آن و در قروح گوشت برویاند لیکن مهیج الم
باشد باید که باعتدال بکار برند رماد خاکستر است خاکستر
پوست کدو جمیع ریشها را در هر عضوی که باشد نافع بود و خشک کند

خاصه ریش قضیب و خون از جراحت باز دارد و خاکستر
دانه خرما از برای ریشهای بد نافع بود خاکستر پوست
خارپشت از برای قروحی که چرک داشته باشد نافع بود
و گوشت زاید را بخورد رمان دانه انار چون با عسل بر قروح
زشت طلا کنند نافع بود و پوست انار جراحات را سود دارد
خصوصا که بسوزانند و با جلنار طلا نمایند یا ذرور سازند
حرف الزاء زراوند مدحرج نیکوتر وی آنست که بلون زعفران باشد
و بغایت فربه بود و زراوند طویل نیز آنچه زرد باشد و سطبر
بهتر بود و طبیعت سرد و گرم و خشک است در سیوم و گویند
زراوند مدحرج در دوم گرمست در قروح گوشت برویاند و بکند
و ریشهای بد متعفن را که با رطوبت باشد پاک کند و باصلاح
آورند و جذب پیکان و غیره از بدن بکنند و زراوند مدحرج
جراحتی که از سوختگی آتش بود و شقاقی که از برودت بهم
رسد سود دارد و جراحتهای بد و قوبا را نگذارد که زیاده
شود زنگار گرم و خشک است در چهارم تند و اکال و خورنده

بود گوشت نرم و صلب سرخ باشد فانی سپازد و جرب
و بهق و برص را سود دارد و در اکثر مرهمها استعمال کنند جهة
ریشها پلید که در بدن بود و قروحی که پر چرک باشد پاک کند
و جلا دهنده بود **زفت** گرم و تر است منضج و ملین و محلل بود
تر وی در مرهمها بسیار استعمال می کنند تسکین اورام صلبه
نماید چون با آرد جو بر خنازیر ضماد نمایند سود دهد و زفت
در قروح گوشت برویاند و ملین و محلل جراحات بود و در ریشهای
خاصه را از رطوبت پاک گرداند **زنجفر** شنجرف گرم
و خشک است و گویند معتدل بود و بعضی گویند سرد و خشک است
سبر دو رم گرم بود و در وی تحلیلی هست خاصیت وی با شادنج
باهم موافق است جراحات را مندمل سازد و در قروح گوشت
برویاند و از برای سوختگی آتش فایده دهد **زرجوبه** گرم و خشک است
در دوم و بعضی گویند در سیوم مجفف و جالی بود اگر بکوبند و
بر ریشها بپاشند خشک گرداند و در مرهمها نافع بود **زرنیخ**
چند نوعست بهترین ان زرد بود صفحها بر روی یکدیگر باشد و براق بود

و بوی کبریت ازان اید گرم و خشک است در سیوم در ریشها
گوشت زاید را بخورد و با پیه بر جراحت نهند سود دارد و
جرب و سعفه تر را نافع بود و اگر در موم و روغن کنند خارش
زرنیخ سرخ جهة ریش و آکله بینی و دهن نافع بود و طریق
بریان کردن وی اگر احتیاج شود چنان است که در دو تنگ
گلین نو کنند و بر سر آتش نهند و دایم حرکت دهند تا آن
زمان که لون آن متغیر شود و بریان گردد و بعضی چنین
ذکر کرده اند که زرنیخ را خورد کنند مانند نخود و در میان
کوزه نو کنند و سر آن را بگل حکمت بگیرند و در سرش
سوراخی بگذارند که بخار ازان بیرون آید و کوزه را
در آتش بگذارند و مادام که بخاری که ازان مرتفع
میشود سیاه است هنوز سوخته نشده و همین که سفید شد
سوخته است **زیبق** بهترین وی انست که بغایت
جهنده بود و مستعمل نکرده باشند و علامت آن انست
که اگر در کرباس پاره کنند و بفشارند تا بیرون رود

ولون کرباس سیاه شده باشد استعمال کرده باشند
طبیعت وی گویند گرم ومحرق است وگویند سرد وتر است
در دوم کشته ان از برای جرب وقروح ردیه با روغن
گل سرخ بمالند نافع بود **زبل** سرگین است سرگین
گاو از برای جراحات حاره فایده دهد و سرگین
وگوسفند با سرکه و روغن گل سرخ و موم از برای
سوختگی اتش نافع بود و سرگین کبوتر محلل بود با سرکه
خنازیر را سود دارد و با عسل وتخم کتان از برای خشک
ریشه نار فارسی نافع بود و ورمها را منفجر سازد و با روغن
زیت سوختگی اتش را مفید بود و سرگین کبوتر قوبا را زایل
کند سرگین سگ از برای قروح کهنه نافع بود **زبده** مسکه
گرم و تر است در اول منضج ومحلل بود از برای جراحت
عصب فایده دهد وتنقیه بکند وگوشت برویاند **زر**
السمین سراله مرکب است از گرمی و سردی و سردی
وی غالب بود بعضی گویند که سرد است در درجه اول

وبعضی گویند در درجه سوم وخشک است در درجه سوم قطع خون
رفتن از هر عضو که باشد بکند اشامیدن و عضو را بدان
شستن چون لته یا پشم یا عیران بدان تر کنند و بر جراحات
گذارند منع ورم بکند و ریشها که در بدن بهم رسد از جمله جرب
وجمره ونمله و سوختگی اتش وقوبا و بواسیر وداخس
چون با بعضی ادویه موافق این زخمها استعمال کنند
بغایت نافع بود و ریشها پلید متعفن خورنده را چون دایم
بسرکه بشویند زایل کند **سقز** سفیدی که بزردی زند
بهتر بود گرم وخشک است گوشت برویاند و جراحت را
خشک کند و در مرهمها تنقیه جراحات بکند و چرک را
پاک سازد و از برای جرب متقرح و بلغمی تر نافع بود و خارش
قروح را سود دارد و ورمها را نضج دهد **سکبینج** نیکوترین
وی انست که بیرون آن سفیدی زند ولون اندرون
بسرخی گراید و در آب حل شود و اصفهانی وی بهتر بود گرم
وخشک است در سوم وگویند خشک بود در دوم فایده وی

وجاوشیر نزدیک بهم است سرنج سرد وخشک است
در مراهم گوشت برویاند واز گوشت مرده پاک
گرداند وخون رفتن از اعضا باز دارد وسوختگی آتش را
فایده دهد سداب گرم وخشک است محلل قوی بود
ضموغ را در مراهم چون باب سداب حل کنند قروح را
از چرک وگوشت فاسد پاک کند وبا روغن وعسل قوبا را نافع بود
وسداب با سرکه وسفیداب نمله وجمره را نافع بود سعد
کوفی مستحکم خوشبوی که تندی در طعم داشته باشد
بهتر است گرم خشک است جراحاتی که دیر به شود وقروح
متآکله را نفع رساند سرخس گرم خشک است در دوم جراحات را
مندمل سازد سرو گرم است در اول خشک است در
دوم وبعضی گویند که سرد است برگ تازهٔ وی وبار آن
از برای جراحت تازه که در اعضای صلب بهم رسد نفع کند
ونمله وجمره را با آرد جو سود دارد سپرستی گرم وخشک است
تا چهارم جراحات بد وعظم را مندمل سازد سورنجان آنچه ظاهر

وباطن

وباطن آن سفید باشد نیکوست گرم وخشک بود در
دوم از جهت ریشهای کهن نفع تمام دارد سوسن
گرم وخشک است در دوم بیخ این از برای سوختگی آب
گرم مفید است وهمچنین برگ وی چون بجوشانند جراحات
را مندمل سازد وبهتر آنست که با روغن گل سرخ مرهم
سازند عصاره ایرسا با سرکه ودیگر ادویه مناسب مرکب
ترکیب کنند از برای قروح مزمنه وجرب تر وسعفه
نفع دهد سقمونیا بهترین وی آنست که ازرق باشد
وزود از هم پاشد ودر آب حل شود وآب را سفید کند
چون با روغن زیت وعسل بجوشانند وبر اورام عظیم ضماد کنند
تحلیل برد وبا سرکه بر جرب نیز طلا نمایند نافع بود
سندروس گرم وخشک است در دوم چون بدان دود کنند
نواصیر را خشک کند حرف الشین شادنج ناشسته وی گرم بود
در اول خشک بود در دوم وشسته وی سرد است در اول
دوم وخشک است تا سوم ودر وی تجفیف وقبضی باشد

خون آمدن از اعضا باز دارد و چون بر گوشت زاید بخورد
بگدازاند **شب** از کوه فرو چکد و بفسرد مانند یخ اقسام آن
بسیار است و یمانی آن که سفید بر زردی مایل بود بهتر است
گرم و خشک است و گویند سرد و خشک است با درد
سرکه منع خون آمدن بکند از هر جا که باشد و با ماء العسل جرب
ریش شده را نافع بود و با نار و درد شراب بر قروحی
که دیر به شود و آکله را نافع بود و با مثل آن نمک چون بیامیزند
ریشهای بد را سود دارد و سوختگی آتش را نافع بود
[illegible] سیاه و دانه ... گرم و خشک است در سیم ... با سرکه ... [illegible]
شبرم شیر تیز سیاه گرم و خشک است در سوم چون با سرکه بر ورم
بلغمی و جرب که ریش باشد بمالند نافع بود **شجرة البق** سرد و
خشک است در اول قروح تازه را مندمل سازد چون
با سرکه بر جرب ریش شده طلا نمایند به سازد پوست
درخت مذکور چون بر جراحت به بجند باصلاح آرد
و مندمل سازد همچنین شکوفه و برگ وی جراحات را
نافع بود و چیزی که مثل آرد از و میریزد منع سعی و زیادتی قروح

خبیث

خبیث بد می کند **شلجم** دانهای سیاه تنک که با گندم
می روید گرم است در اول چون بر قروح و قوبا طلا کنند
و بپاشند نافع بود و با تخم کتان تحلیل اورام و خنازیر
بکند و چون با سرگین کبوتر و تخم کتان ضماد نمایند خنازیر را
منفجر سازد **شقایق** گرم است در دوم و تر است
و خشک وی از برای قرحها که چرک داشته باشند نافع
چرک را پاک کند و قرحه را زود مندمل سازد و از بری
قوبا و جرب تازه نافع بود **حرف الصاد صابون** گرم و خشک بود
تا چهارم مقرح بود ورمهای بلغمی که دشوار نضج یابد چون
بر آن نهند تنها یا با دوای موافق نضج دهد چون در میان
خرقه پشمی گذارند و قوبا و خراز ابدان بشویند زایل گرداند
و چون با روغن گل سرخ بجوشانند و بر ریش سر کودکان
طلا کنند پیاپی چند نوبت خشک گرداند و چون بر آن
طلا کنند ریشی که آنرا شهدیه گویند و هفت روز بگذارند
و بعد از آن با آب گرم بشویند هیچ دوا بهتر از آن نبود و اگر

باغسل آن نمک بیامیزند و در حمام بمالند حکه و جرب ریش شده
را نافع بود صبر گرم و خشک است در دوم مجفف بود
بی لذع و لهذا جراحات بدرا ایذا نمی‌رساند از برای
ریشهای که دیر مندمل شوند نافع بود خصوصا هرگاه در بینی
و دهن و حوالی مقعد و ذکر باشد صوف بپارسی پشم خوانند
گرم و خشک بود سوخته وی در سوم خشک باشد مجفف
بوده باشد و طریق سوختن وی چنان است که پشم را
پاک بشویند و شانه کنند و در دیگ سفالی نهند و بر
سر آتش گذارند و طبقی بر سر آن نهند که سوراخ داشته
باشد تا آن زمان که سوخته گردد و پشم ناسوخته که چرکن
بود چون با سرکه و زیت تر کنند و بر جراحتهای چرکن
گذارند در ابتدای آن موافق بود و سوخته وی
از برای قروح نافع بود و گوشت برویاند و موی
سوخته تخفیف قروحی که چرک داشته باشد بکند صموغ
صمغ سماق جراحتها را نافع بود صمغ امرود ریشها را نافع بود

صمغ سرو مجموع ریشها خصوصا ریش سر را چون با گلنار
بران بپاشانند زایل کند صمغ الو جراحتها را با صلاح آورد
و با سرکه قوبا را نافع بود صمغ البلاط گویند معدنی بود و مصنوعی
و آنچه مصنوعی بود که ترکیب کرده باشند از صبر و مرمکی
و خون سیاوشان و سقز و انزروت و صمغ عربی از هر
یک جزو بسد و زاج از هر یک نیم جزو کوفته و بیخته با آب
صمغ عربی بسرشند و بر دیواری که بگچ سفید کرده
باشند بزنند و بگذارند تا خشک شود و هر چند که کهنه شود
بهتر بود و گویند که صمغ البلاط چیزی است که از رخام
و سنگ می سازند و در کتاب غرایب العجایب گفته است گورا
که در جزیره طاووس قصر قدیم خرابی هست و بکنار دریا
هرگاه که کشتی بآن موضع میرسد اهل کشتی بیرون
می آیند و سنگها بفلاخن و امثال آن بدیوار قصر می اندازند
تا آنکه چیزی از آن دیوار ساقط شود و آنچه می افتد از آن صمغ البلاط
می گویند و منفعت وی آنست که تخفیف جراحتها کند

ومنع خون و ریم مینماید و ریشهارا باصلاح می آورد
و در علاج استخوان شکسته نیز بکار می برند طلا کردن و
خوردن هر دو فایده میدهد **صدف** سرد و خشک است
چون بسوزانند و بشویند و پس ازان با سرکه و عسل یا شراب
بر جراحتهای متعفن خبیث و جراحت عصب نهند
نافع بود خصوصا با مر مکی و کندر و غبار آسیا و صدف
سوخته از برای قروح نافع بود از چرک پاک کند و مندمل
سازد و از برای سوختگی آتش فایده دهد و مثل ابک است
بعد از شستن بکار باید برد و جرب را نافع بود **صنوبر**
پوست درخت کاج و برگ ان چون بکوبند و بر جراحتها
که خون ازان آید ضماد کنند نافع بود و سایر جراحتها را
مفید باشد و اگر بر سوختگی آتش و آب گرم پاشند منفعت
رساند و وی معتدل بود در حرارت و برودت گویند گرم است
در دوم و خشک است در سوم مجفف و قابض و مندمل بود
حرف الطاء طین مختوم انچه بوی شبیت کند خوب است و بر زبان

بجسد و خون که از دهن آید حبس کند معتدل بود خون
رفتن باز دارد و از برای جراحات که رطوبت داشته باشد
و جراحاتی که دیر به شود سود دارد و سوختگی آتش را
بگذارد که آبله زند و اگر آبله زده باشد به کند و از برای
اورام گرم در ابتدا نفع کند **طین ارمنی** سرد است
در اول خشک است در دوم فایده وی مثل فایده گل
مختوم است و انچه خوشبوی و بسیار سرخ باشد که بر زبان
جسد خوبست و گل مغره نیز همین خاصیت دارد **طلق**
بپارسی زر ورق گویند انچه تنک و براق باشد بهتر بود
در کتب مذکور است که اقسام آن یمانی و هندی و اندلسی
و یمانی را بهتر دانسته اند سرد بود در اول خشک بود در
دوم قابض بود و مجفف با آب بارتنگ خون را به بندد
و از برای ریشهای که بر بدن مجذومان بهم رسد نافع بود
و زایل گرداند و استعمال آن وقتی میشود که وی را حل کنند
و طریق حل کردن چنان است که در کیسه مثقالی کنند با سنگی

چند خورد و در آب نیم گرم اندازند و باهستگی می جنبانند
تا حل شود و از خرقه بیرون آید بعد ازان آب از روی
آن بریزند و در آفتاب نهند تا خشک شود و بعضی پیش
ازان که با اسپنگها در گیرند با قلامی جوشانند و بعد ازان
این عمل می کنند و تحقیق آنست که این عمل را حلب میگویند
نه حل و این طلق را طلق محلوب میگویند نه طلق محلول حرف
العین عسل گرم و خشک است در دوم جلا دهنده و
محلل رطوبات بود و منع عفونت و فساد گوشت بکند
قروح را از چرک پاک کند و چون بپزند تا غلیظ شود جراحات
تازه را مندمل سازد و با شیت قوبا را فایده دهد
عصارة لحیة التیس سرد و خشک است مجفف و قابض بود
جراحات تازه را مندمل سازد و قروح کهنه را
نیز فایده دهد و قروح مقعد را فایده دهد عنب
الثعلب از برای ورمها و جوشش ها گرم در ظاهر بدن
یا در باطن اگر آب آن را بجوشند نفع تمام بدهد و آن

با سفیداب و روغن گل سرخ بر جمره و نمله طلا نمایند
فایده دهد علیق سرد و خشک است بجهة قروح سر
نافع بود و جراحات را مندمل سازد و برگ آن بر نمله ضماد
نمایند منع سعی آن بکند و بر جمره و سایر اورام حاره
ضماد کردن نافع بود عصا الراعی سرخ مرد گویند سرد
و خشک است در دوم و گویند تر است جراحات
تازه را مندمل سازد و بر اورام و سوی جمره و نمله طلا
کردن نافع بود عفص مازو سرد و خشک است چون
با سرکه بر قوبا طلا کنند زایل گرداند و اگر بر گوشت
زاید بپاشند فایده کند عدس قریب باعتدال است
چون با سرکه بپزند و بر قروحی که عفونت داشته باشند بگذارند
نافع بود و خنازیر و ورم صلب را به تحلیل برد حرف
الفا فجل ترب گرم و تر است چون با عسل ضماد نمایند قلع
قروح خبیثه بکند تخم وی با سرکه قلع قرحه غایره و قوبا بکند
فراسیون گرم و خشک است در سوم عصاره آن با عسل

پیا میزند و بر جراحات متعفنه خبیثه ضماد نمایند بصلاح آورد و
بر دمل نارسیده و خنازیر ضماد کنند تحلیل برد
فیلاسوس بخور مریم است بیخ وی را تنها یا با سرکه
یا با عسل جراحات را به کند و چون بجوشانند و آب از آن
بر قروح سر ریزند نافع بود و عصاره وی اورام
صلب و خنازیر را تحلیل برد **حرف القاف قطران** گرم و
خشک است در چهارم گوشت که مترهل شده باشد
مستحکم گرداند و جرب را نفع تمام بدهد حتی جرب حیوانات
قنه یک نوع وی بسفیدی زند و سبک بود و دانه
دانه و نوع دیگر زرد باشد و صاف مانند عسل و این
نوع بهتر بود گرم است در سوم و خشک است
در دوم و گویند تر است ملین و محلل بود و خنازیر را
نفع دهد در مراهم بسیار استعمال میکنند شیخ الرئیس
گوید گوشت را فاسد میگرداند و رازی گوید گوشت
برویاند بنا بر گفته شیخ در جراحاتی که گوشت زیادتی

با جرب باشد و محتاج بجلا باشد استعمال توان کرد و بنا
قول رازی در مراهم اثبات لحم توان بکار داشت
قلیمیا بعضی گویند که هر چیزی که گداخته شود خبث
آن قلیمیاست و مشهور آنست که قلیمیا عملی و دود زر
و نقره و مس و ثفل آنست و معدنی نیز باشد و گویند
در جزیره قبرس در آب قلیمیای یابند و آن بهتر است
از همه طبیعت وی مایل باعتدال بود در گرمی و سردی و
خشک بود در وجلای و تخفیفی باشد جرب را و ریشهای
که با رطوبت باشد نافع بود و جرب از جراحتها پاک کند
و گوشت زاید را بخورد و قروح بد را مندمل
سازد **قلی** نیکوتر آن بود که از اشنان گیرند
گرم است در چهارم و خشک است محرق و اکال و
زیاده از نمک جرب را نافع بود و گوشت زاید را بخورد
و بر سعفه و قوبا طلا کردن نافع بود **قسط شیرین** بود و تلخ و
عربی که آن را بحری گویند گرم و خشک است در سوم

چون سحق کرده بر ریشهای برافشانند خشک کند
وبازیت نطوخ کردن فالج واسترخا وعرق النسا را
سود دارد ونافع بود از برای هر عضوی که محتاج بگرمی
باشد وجذب خلط از عمق بدن بکند **قلقطار** زاج
زرد معتدل ترین زاجات است گرم وخشک بود در سوم
حاد وقابض است ومحرق سوخته وی بخفیف ان
بیشتر باشد ولذع کمتر گوشت زاید را بخورد **قلقند**
وان زاج سبز بود وی نیز مثل قلقطار محرق واکال ومجفف
وقابض بود وگوشت زیادتی بخورد وگویند حرارت
وپوست وی زیاده است ودر درجه چهارم میرسد
قلقدیس زاج سفید از همه زاجات اقوی است
گرم وخشک بود در چهارم منفعت همه نزدیک بهم است
وصفت سوختن وشستن در مقاله اول معلوم شد
قنبیل گویند که از جمله منها وشب نهاست که از اسمان
بزمین می افتد در بادیه مس وگویند تخم ست برگ باشند سرد

وخشک بود وگویند گرم وخشک است مجفف قویست
نشف رطوبت ریشها بکند وبثرها وجوششها که
بر سر وروی اطفال بهم میرسد که ان را سعفه گویند
چون بروغن گل چرب کنند وقنبیل بران نشانند
خشک گرداند **قیشور** سنگ سفید که پایها را بدان می سایند
گرم وخشک است ریشهای عمیق را بر گرداند وگوشت
برویاند وگوشت زیادتی بخورد واولی ان بود که سوخته
استعمال نماید وسوختن وی چنان بود که در شب اتش گنند
تا گرم شود وبیرون اورند ودر شراب بیحالی اندازند
پس دیگر بار گرم کنند ودر اب اندازند پس گرم کنند
وبگذارند تا سرد شود **قطن** پنبه را چون بسوزانند
نهند خون ... **قیمولیا** نوعی از رخام است مانند صفایح
رخام سفید وبراق وخوشبوی سرد وخشک بود از برای
سوختگی اتش نافع بود خاصه که باب وسرکه طلای
نمایند وبرورمها گرم طلا کردن مفید است وجراحتها

که دشوار به شود چون بسوزانند و بشویند و طلا نمایند
نافع بود و خون از جراحات باز دارد **قفر الیهود**
ایست سیاه رنگ که از بعضی جبال ترشح کند و خشک شود
و بهیات مشابه مومیایی بود الا آنکه وی در آب حل شود
و مومیایی در روغن و گرم و خشک است در سوم
خنازیر را نضج دهد و قوبا را نافع بود و در جراحات
منع تورم بکند و در مرهمها گوشت برویاند **قیطوریون**
گرم و خشک است تا سوم جراحات تازه را خشک
کند و قروح کهنه را باصلاح آورد و در مرهمها بواصیر را
مندمل سازد و قروحی که عمق داشته باشد و جراحات
خبیثه را نافع بود و چون ناصور را از قیطوریون پر کنند
باصلاح آورد **حرف الکاف کندر** آنچه سفید و حب است
بهتر بود و خالص وی را از مغشوش بدان فرق کنند که
کندر در آتش افروخته شود و غیر آن چنین نباشد گرم است
در دوم خشک است در اول مجفف بود بی لذع جراحات

و قروح را بزودی مندمل سازد خصوصا که جراحات تازه
باشد و قروح خبیثه را نیز باصلاح آورد و از برای قوبا
با پسه قاز طلا نمایند سود دهد و ترکیدن اعضا که
که بسبب برودت باشد و قروحی که از سوختگی آتش بهم
رسیده باشد مفید بود **کافور** بهترین وی قیصوری است
سرد و خشک بود در سوم از برای ورمهای گرم در
هر جا که باشد نفع تمام دارد و در مرهمهای جراحات
که با حرارت باشد واجب میکند و نفع میرساند و منع
تورم میکند **کاغذ مصری** آنکه از گیاه بردی میسازند بهتر است
سوخته وی سعفه را نافع بود و منع خون آمدن بکند و ریشها
پاک کند **کزمازک** بار درخت گز سرد و خشک است
صلایه کرده با خاکستر آن را بر سوختگی آتش و قروح
رطبه که دیر به شود بپاشند فایده دهد و گوشت زاید را
بخورد **کمون** زیره گرم و خشک است و جراحات را
مندمل سازد **کبریت** گرم و خشک است در چهارم

از برای جرب متقرح مفید است و قوبا را جلا دهد خصوصاً
با سقز خاصه با سرکه و نطرون کرسنه کاودانه گرم
و خشک است در دوم تلیین صلابات قروح و اورام
بکند و با عسل تنقیه قروح نماید و سعفه را سود دهد کمافیطوس
و کمادریوس هر دو گرم و خشک اند با عسل تنقیه قروح عفنه
مزمنه میکنند و اندمال می نمایند حرف اللام لادن گرم
و خشک است در دوم ریشها را که دیر خشک شود
مندمل سازد لبلاب معتدل است ملین و محلل و قابض بود
تازه وی از برای جراحات عظیم نافع بود و مندمل
سازد و بر سوختگی آتش ضماد کردن فایده دهد خصوصاً
با موم و روغن لسان الحمل علف بارتنگ سرد و خشک است
از برای اکثر جراحات و قروح تازه و کهنه خصوصاً
قروح مزمنه را فایده بسیار دارد و جمره و سوختگی آتش
و ورمهای گرم و شری و خنازیر را سود دارد لحیة التیس
سرد مایل باعتدال است و خشک بود برگ و گل وی

خشک کرده جراحات را مندمل سازد و قروح کهنه را
فایده دهد لوز بادام معتدل است مایل برطوبت
و بادام تلخ گرم و خشک است در دوم با عسل قروح
ساعیه و نمله و با سرکه بر قوبا چون طلا کنند نافع بود
و بادام تلخ درین باب ابلغ است حرف المیم موم
معتدل بود و هر چند سفیدتر و پاک تر باشد حرارت
وی کمتر بود و ماده جمیع مراهم است خواه مرهم گرم
باشد و خواه مرهم سرد لیکن در جراحات گرم موم
کافوری استعمال مینمایند تلیین صلابات بکند و یا وی
نضج و تحلیلی فی الجمله هست در قروح چرک آورد و تلیین
خشک ریشه که بر روی جراحت می بندد بکند و موم
سیاه که آن را بعربی وسخ الکوایر گویند تلیین و تحلیل آن بیشتر بود و
خار و سوزن و غیره که در بدن فرو رفته باشد بظاهر
بدن جذب کند مرتک گرم و خشک است در اول درجه
سوم و گویند گرم بود در دوم قروح را مندمل سازد

حتی در ریشهای که از روی استخوان گوشت رفته
باشد روی آن را بپوشاند و جراحات را با صلاح آورد
در منع عفونت تا بحدی است که گویند میت را از تغیر
نگاه دارد و از برای ورمهای بلغمی نافع بود و قوبا را سود
دارد **مقل ازرق** نیکوترین وی آنست که صافی بود
و در طعم تلخ بود و زود حل شود و بد بو نباشد گرم است
در آخر درجه اول ملین و محلل بود خون بسته را حل کند و
اورام صلب را تحلیل برد و خنازیر را سود دارد و وی از
برای بواسیر نافع بود خوردن و بخور کردن و استعمال وی از
جمله فایده دهد خون بواسیر را حبس کند **ملح** نمک گرم
و خشک است توته و گوشت زاید را بخورد و از برای
جرب و قوبا متقرح با زیت و سرکه در نزدیک آتش
مالیدن فایده دهد خصوصاً سر کاو که بلغمی باشد و با روغن
زیت بر سوختگی آتش بمالند منع تنفط کند **مازریون**
گرم و خشک است در چهارم محلل و اکال بود از برای

قوبا و جرب و ریشها که با جرک باشد چون با عسل طلا نمایند
نافع بود **مرداسنگ** زرد براق که بسرخی زند نیکوتر بود
طبع وی مایل بسردی باشد قابض و مجفف بود در
جراحتها گوشت برویاند **قرشینا** گرم است در دوم
و خشک است در سوم محلل بود و قطع خون بکند و در ریشها
گوشت برویاند و اورام صلب را نضج دهد **مقناطیس**
سنگ آهن رباست آنچه سیاه مایل بسرخی باشد که
جذب آهن بکند بهتر بود گرم و خشک است بغایت
هر جراحتی که از تیغ زهردار بهم رسد چون بران
بپاشند بغایت سودمند بود و بحال صحت باز آورد
و جذب پیکان و غیره از بدن بکند اگر بر آن موضع بگذارند
مصطکی گرم و خشک است در دوم عصاره برگ
وی یا جوشانیده آن از برای قروح سایر اعضا نافع است
و چون بر قروح ریزند گوشت برویاند و از برای
استخوان شکسته نافع بود و روغن درخت وی

از برای جرب بسیار سود دارد **حرف النون نحاس محرق**
راسخت گویند گرم وخشک است درسوم ریشها که
در بدن باشد پاک کند وبصلاح آورد وگوشت زاید را
بخورد ومغسول وی مدمل جراحات بود **نیل** گرم است
دراول وخشک است در دوم منع خون رفتن بکند وجراحات
بدرا که در اعضای صلب باشد سود دهد وورم بلغمی
نرم را فرو نشاند ودر ابتدای هر ورم که باشد
نفع کند ودر نمله وخره بارد چو استعمال نمایند فایده دهد
جراحات حاره را در ابدان صلبه مندمل سازد وتری
ان از برای قروح عفنه کهنه نفع تمام دارد ونیل
سوختگی آتش را سود دارد وجراحات عصب را نافع بود
وخار وغیره را از بدن جذب کند ونیل عصاره الطمم است
بستانی وبری هر دو می باشد وتخفیف بستانی خالی
از حدت ولذع است **نشاره** تراشه چوبی که ارضه
انرا خورده باشد جراحات را مندمل سازد خصوصا

اگر از درختی باشد که با آن قبضی وپوستی باشد واگر
مثل آن انیسون اضافه کنند وبا شراب جمع سازند
وبسوزانند وصلایه کنند وبر نمله پاشند نفع کند
نرگس بیخ وی از برای جراحتها نافع بود وخشک
سازد والزاق جراحتها بکند حتی قطع وی را واز برای
اورام عصب نافع بود وبا کرسنه وعسل معجون کرده
دبیلات ودملهای بزرگ که دیر سر کند منفجر سازد
وجرک از جراحات وقروح پاک کند **حرف الها هیوفاریقون**
گرم وخشک است جراحات بزرگ را وقروح زشت را
مندمل سازد وچون بکوبند وبر قروح که
متعفن باشد پاشند نفع کند برگ وی از برای
سوختگی آتش نافع بود **هوجوه** سرد است در
اول وخشک است در دوم وگویند گرم وخشک است
تحلیل خنازیر بکند سرگاه با پیه طلا نمایند وبا موم چون
مرهم سازند وبر قروح بگذارند همه قرحها را نفع رساند

و از برای سوختگی آتش مفید بود بهترین وی آنست
که برگ بسیار باریک اصل داشته باشد و رنگش سرخ بود چنانکه
چون دست بران گذارند دست را رنگ کند و خشن و
پر زدار باشد و پخش بکند کی انگشت بود حرف الواو ورد
گل سرخ مرکب القوی است و سردی و خشکی بروی
غالب است قابض و مقوی و مجفف بود در تجفیف قروح
بکند و سحجی که در ران و کنج بغل بهم رسد نافع بود و در قروح
که عمقی داشته باشد گوشت برویاند فصل سوم
در ذکر مرهمها مرهم سفیداب مرهم ابیض نیز گویند از
برای سوختگی آتش و قروح و جراحتهای صفراوی
و از برای نمله و طنجیه و امثال آن از جوششهای گرم
که زرداب میداده باشد نافع بود و گوشت برویاند
و در تابستان و صاحب مزاج گرم بسیار مفید است
موم کافوری تخم و روغن گل سرخ خالص چهار جزو
موم را در روغن بگدازند و سفیداب قلعی شسته اندکی

داخل کنند نهایتش بقدر سدس پس روغن و موم و در هاون
چندان بر هم زنند تا خوب مرهم شود و بعد ازان که اندکی
گرمی روغن نشیند مرتبه مرتبه سفیده تخم مرغ داخل
میکرده باشند و بر هم زنند و انقدار که سفیده تخم برد
داخل کنند و بعضی درین مرهم اندکی کافور نیز داخل
کنند و درین صورت مرهم کافوری کافوری می نامند
و در بعضی نسخها عوض روغن گل سرخ روغن بنفشه
بادام داخل میکنند خصوصا در مرهم کافوری و نیز
درین صورت اقوی خواهد بود و بعضی عوض روغن
گل سرخ روغن مورد کرده اند و درینوقت تجفیف
و گوشت رویانیدنش بیشتر خواهد بود و طریق شستن
سفیداب آنست که سفیداب نرم پاکیزه را با آب
حل کنند و پس ازان آب بران بریزند و بر هم زنند
و انچه غبار و حریر است در ظرفی دیگر ریزند و انچه در
و در ته ظرف مانده دور اندازند و انچه در ظرف دوم

ریخته اند آنرا بگذارند تا سفیداب خوب در ته آب بنشیند
پس آب آنرا باهستگی از روی آن بریزند و سفیداب
نرم که در ته نشسته در سایه خشک کنند و در مرهم داخل کنند
و اگر مکرر بهمین طریق بشویند بهتر **نسخه دیگر** مردارسنگ
پنج مثقال بسیار نرم بسایند و با سرکه در هاون بعد از آن
صلایه کنند تا حل شود و روغن گل سرخ داخل کنند
و برهم زنند تا غلیظ شود و برآید و مثل مرهم گردد پس
پنج مثقال سفیداب قلعی و اندکی کافور داخل کنند و صلایه
نمایند تا خوب مرهم شود و مردارسنگ را نیز پیش از آنکه
بسرکه حل کرده باشند بطریقی که سفیداب را میشویند
بشویند و مرهم سازند **ایضا** مرهم سفیداب از برای
قروح که با حرارت باشد مردارسنگ چهل و دو
مثقال سفیداب خبث نقره هر یک چهل و پنج مثقال موم
سیصد مثقال روغن گل سرخ سیصد مثقال موم را در
روغن گل بگدازند و ادویه را نرم صلایه نموده و شسته

داخل کنند و مرهم سازند **مرهم ابیض** دیگر سفیداب قلعی
شسته هفت مثقال موم سفید ده مثقال مردارسنگ شش مثقال
خبث نقره کثیرا از هر یک دو مثقال روغن گل سرخ سی مثقال
چنانچه قاعده ساختن مرهم سفیداب است و ذکر مرهم
نمایند و سفیده تخم مرغ نیز داخل کنند **مرهمی** که گوشت
برویاند و قروح را خشک گرداند خبث نقره
پنج مثقال قلیمیا نقره سفیداب مردارسنگ توتیا
توتیا از هر یک پنجمثقال خبث الحدید ده مثقال قیمولیا گل
قبرسی زردچوبه از هر کدام ده مثقال روغن گل سرخ
بقدر احتیاج **مرهم آهک** اکله و سوختگی آتش را سودمند بود
و قروح را خشک کند آهک سفید پاک بمقدار آب
بران ریزند که بر روی آن بایستد و برهم زنند دو ساعت
بحومی بگذارند و بعد از آن آب را از روی آن بریزند
و آب دیگر داخل کنند و همچنین تا هفت مرتبه آب تازه
داخل کنند و پس از دو ساعت بریزند و در مرتبه آخر آب را

باآهک برهم زنند و در ظرفی دیگر آنچه نرم و غبار است
بریزند و درین ظرف بگذارند تا آهک خوب در ته آب
بنشیند و آب را از روی آن بریزند و آهک را خشک نموده
با روغن گل سرخ آن مقدار که روغن را ببرد و بخود
جذب کند چندان برهم زنند که خوب مرهم شود و اگر آهک
شسته مذکور را در سنگ سماق نرم بسایند و بعد از آن
مرهم کنند بهتر خواهد بود و در بعضی نسخه‌ها اندکی موم کافوری
نیز داخل کرده اند و بدین طریق مرهم میسازند که موم و روغن را
اول میگدازند و برهم میزنند تا آمیخته میشود و بعد از آن
آهک مذکور را داخل میکنند و با پر مرغ بر سوختگی آتش
و روغن و امثال آن طلا میکنند مرهم جهت سوختگی آتش
مجرب است آهک را در خرقه ببندند و در ظرفی که آب
پاک در آن باشد حرکت دهند تا هر چه آهک پاک باشد
از خرقه بیرون رود و ثفل نماند پس آن ظرف را بگذارند
تا آهک در ته ظرف بنشیند و آب را از روی آن بریزند

و روغن زیت داخل کرده برهم زنند و مرهم بسازند
و اولی آنست که بعد ازین عمل چند مرتبه دیگر بشویند که
حدت مطلقا در وی نماند و زیت اتفاق داخل کنند که بمقام
انسب است و در مرهم آهک اول نیز اگر بهمین طریق پیش از
شستنها یا بعد از آن آهک را از پارچه لته بگذرانند بهتر خواهد بود
نسخه مرهم آهک که با بعضی ادویه دیگر ترکیب نموده اند
آهکی که دو مرتبه شسته باشند سی مثقال قیمولیا شسته
بیست مثقال گل رومی ده مثقال سفیداب شسته هشت
مثقال توتیا هشت مثقال مردارسنگ هفت مثقال
اقلیمیا نقره پنج مثقال گل سرخ با پنج آن که برگ گل
بر آن متصل است هشت مثقال دم الاخوین شش مثقال
عصاره لسان الحمل هشت مثقال عصاره عصا الراعی هشت
مثقال دواها را بسیار نرم صلایه کرده و بپخته با روغن گل
سرخ و موم بقدر احتیاج مرهم سازند و دواها را شستنی بود را
بشویند و مرهم نمایند مرهم دیگر از برای سوختگی آتش

اهک شسته موم سفید روغن گل سرخ مساوی یکدیگر
با سفیده تخم مرغ مرهم سازند ایضاً مردار سنگ خبث
نقره سفیداب قیمولیا اهک شسته روغن گل سرخ سفیده
تخم مرغ بدستور مرهم سازند مرهم اهک نسخه دیگر از برای
سوختگی آتش اهک شسته چهار مثقال تخم جغندر تخم کلم موم
از هریک سه مثقال روغن گل سرخ شش مثقال مرهم خل گوشت
برویاند و قروح را خشک کند و حرارت قروح را منع کند
مردار سنگ هفت مثقال بسیار نرم صلایه کرده با روغن
زیت و سرکه از هریک بیست و هشت مثقال در هاون چندان
برهم زنند و صلایه کنند تا مرهم شود و اگر خواهند که
تخفیف مرهم زیاده باشد چهار دانگ زردچوبه بسیار
نرم صلایه نموده اضافه نمایند مرهم مجفف مدمل
جراحات را خشک گرداند و نزدیک به مرهم خل مذکور است
مردار سنگ شسته ده مثقال خبث نقره قیمولیا خبث
الحدید ده مثقال دم الاخوین پنج مثقال با روغن گل سرخ

و سرکه بدستور مرهم سازند مرهم دیگر مثل سابق مردار سنگ
سفیداب خبث نقره قلیمیا ذهب و فضه از کدام دو
مثقال دم الاخوین گل ارمنی زردچوبه انزروت صبر زرد
از هر کدام نیم درم موم و روغن گل سرخ مقدار حاجت
مرهم سنجرف از برای جراحتی که با آن حرارت و سوزش
باشد نافع بود و گوشت برویاند و در تابستان بکار
توان داشت سنجرف بیست مثقال مردار سنگ ده مثقال
نرم صلایه نمایند و اندکی سرکه داخل کنند و برهم زنند
پس قدری روغن زیتون داخل کنند و برهم زنند و همچنین
یکمرتبه سرکه و یکمرتبه روغن زیت اضافه میکنند و صلایه مینمایند
تا برآید و مرهم شود پس ده مثقال موم و بیست مثقال روغن
گل سرخ داخل کنند و در تابستان در اصل اگر روغن زیت کنند
و عوض روغن گل کنند بهتر خواهد بود و در زمستان روغن زیت کنند
و اگر عوض سنجرف سرخ کنند میتواند بود و اگر هر دو را باهم بکنند
نیز میشود نسخه دیگر از برای ورمها که دیر نضج پذیرد و خنازیر و سرطان

را نافع بود مردارسنگ پنج درم کندر ده درم اشق موم سفید
از هر یک ده درم سقز شش درم شنجرف هشت مثقال موم را
در روغن زیت بگدازند و ادویه را کوفته و نرم بیخته ان را
مرهم نمایند و در قانون قصه بوزن مردارسنگ واقع شده
و موم بیست و یک مثقال و روغن زیت بقدر احتیاج **مرهم**
هوجوه این مرهم را بچند طریق می سازند یکی انکه هوجوه را
باب می جوشانند و صاف می کنند و بعد ازان ازین
اب برابران روغن زیت یا روغن کنجد می کنند یا روغن
گل سرخ [illegible] ام که در وقت کنجد و موم بقدر ربع
روغن چندان می جوشانند که اب برود و روغن
بماند و اگر موم را بعد ازانکه روغن [illegible] و [illegible] تحلیل رفته باشد
داخل کنند می [illegible] بود و طریق دیگر انکه هوجوه را
نرم می کوبند و می بیزند و با موم و روغن مذکور مرهم
می سازند و طریق دیگر انکه هوجوه را همچنین ناکوفته انقدر
در روغن و موم میجوشانند تا قوت و رنگ هوجوه داخل

روغن بشود و بعد ازان بیرون آورند و همچنان در پنج
مثقال روغن و پانزده مثقال موم پنج مثقال هوجوه بلکه بیشتر
می توان داخل کرد و طریق دیگر انکه هوجوه را با بعضی
ادویه دیگر که مناسب مقام باشد ضم کرده مرهم مینمایند
مثل این مرهم کندر انزروت راتینج اشق سقز از هر
کدام دو مثقال هوجوه پنج مثقال اجزا را نرم صلایه
نموده با موم ده مثقال و روغن زیت چهل مثقال بدستور
مرهم سازند و بر ریشها که کهنه شده باشد و با ریم بود
و دیر باصلاح اید بکار برند و اگر جراحتی یا ریشی باشد
که تازه بود و با حرارت باشد با مثل توتیا و سفیداب
و مردارسنگ [illegible] آن ترکیب میکنند
بحسب صلاح وقت ازین قانون که مذکور شد باید که
معالج طریقی اختیار کند و بعمل اورد **مرهم باسلیقون** گوشت
در قروح غایره برویاند و قروحی را که در مواضع عصبانی
باشد باصلاح اورد و بجهت جراحات که با آن حرارت

ادوی

نباشد موافق بود و در صلابتها و ورمهای سخت تلیین
و تحلیل کند و قروحی که احتیاج به تحلیل داشته باشد
فایده رساند زفت را تینج از هر کدام پنج مثقال موم سفید
ده مثقال روغن زیت شصت مثقال و در بعضی نسخه ها سی مثقال
موم را در روغن زیت بگدازند و راتینج را صلایه نمود
و زفت را در آن حل کنند و بر هم زنند تا مرهم شود
و بعضی این ادویه را باهم کرده چندان می کوبند که
خوب مرهم میشود و این مرهم باسلیقون صغیر است
و چون چهار مثقال قند اضافه نمایند باسلیقون کبیر
نامیده اند و صغیر را مرهم زفت و ضماد الاربعه گویند و بعضی
پیه خوک اضافه میکنند و درین صورت در تحلیل قوی
خواهد بود **باسلیقون کبیر** نسخه قانون موم نود مثقال زفت بخاد
و شش مثقال ترکی راتینج سقز از هر کدام بیست و هشت مثقال
روغن زیت چهار صد و چهل مثقال **مرهم داخلیون** خنازیر را
به تحلیل برد و از برای جمیع اورام صلب نافع بود مردار سنگ

هفت مثقال سپیدار نرم صلایه کنند و با هژده مثقال و نیم
روغن زیتون در پاتیلی کنند و باتش آهسته مردار سنگ را در
روغن مذکور حل کنند و بجوشانند تا فی الجمله غلظت بهم رساند
و رنگش بگردد پس لعاب حلبه و لعاب تخم خطمی و لعاب تخم مرو
از هر کدام چهارده مثقال داخل کنند و آهسته آهسته
میجوشانند و هم میزنند تا از وجه غلظت بهم رساند و مرهم
گردد و بعضی لعابها را اندکی میجوشانند و پس از آن داخل
میکنند **مرهم رسل** و مرهم حوارین نیز خوانند جراحات
کهنه و قروح خبیثه مزمنه را که دیر مانده باشد
نافع بود و بواسیر را پاک کند و بقایای ماده خنازیر را به تحلیل
برد و از برای گزیده سگ دیوانه نفع میکند موم سفید را
تنج زراوند طویل کندر سفید از هر یک شش مثقال
مردار سنگ نه مثقال جاوشیر زنگار اشق از هر کدام
چهار مثقال سکبینج و قنه از هر کدام سه مثقال انچه صمغ است
در سرکه حل کنند و بقیه ادویه را نرم صلایه نمایند موم را

در نود مثقال روغن زیت بگذارند و همه ادویه را داخل
کرده در هاون چندان بر هم زنند تا خوب مرهم شود **مرهم**
حوارین نسخه قانون چنین ذکر کرده اند که این مرهم
دوازده دوا است منسوب به دوازده حواری از این جهت
حوارین وی را نام کرده اند جراحات را از گوشت فاسد و چرک
پاک کند و مندمل سازد و بواسیر و خنازیر صعب را سود
دارد موم سفید راتینج از هر کدام بیست و هشت درم جاوشیر
زنگار را از هر یک بیست و چهار درم زراوند طویل کندر از
هر کدام شش درم مر مکی قنه از هر کدام چهار درم مقل
ازرق شش درم مردار سنگ نه درم مقل را با صمغهای دیگر
با سرکه حل کنند و ادویه دیگر را [illegible] صلایه نموده در
تابستان با صد و هشتاد مثقال و در زمستان با دویست و
هفتاد مثقال روغن زیت مرهم سازند **مرهم نخلی** از برای
جراحتهای تازه و ریشها که دیر باصلاح آیند و از برای
طاعون نافع بود پیه گوساله پاکیزه که نمک نرسیده باشد بگدازند

و صاف نمایند و صد و هشتاد مثقال از آن فراگیرند و دویست و
هفتاد مثقال روغن زیت قلقدیس بیست و هشت مثقال
مردار سنگ و قلقدیس را نرم بسایند و روغن زیت را
داخل کنند و خوب بر هم زنند و پیه را بر روی آتش بگدازند
و مردار سنگ و قلقدیس با روغن زیت صلایه کرده را
در آن ریزند و با آتش آهسته طبخ نمایند و بچوب نخل تازه که
پوستش را جدا کرده باشند بر هم زنند و هر گاه که چوب
روی بخشکی نهد چوب دیگر عوض کنند و از این چوب پارها
ریزه علیحده در آن انداخته چندان بجوشانند تا قریب بانعقاد
شود و در قانون همین مرهم است که بنام مرهم قلقدیس مذکور
کرده و مقدار [illegible] سنگ [illegible] آورده و در بعضی کتب
پیه خوک مذکور است و گفته اند که تسکین درد نقرس و مفاصل کند
و ورمها را خاصه ورمهای خون بلغمی را نافع بود و ریشهای پستان
و خصیه و اورام مقعد را فایده دهد و شکستگی استخوان
و کوفت عضو را مفید بود و تسکین الم قطع بکند **مرهم**

بارزدی در جراحات گوشت برویاند و پاک گرداند و خشک
سازد و از برای زخم شمشیر و سایر جراحات بزرگ منفعت
رساند مردارسنگ چهل و پنج مثقال زیت انفاق نود مثقال
دم الاخوین بیخ سوسن انزروت اشق زراوند از هر کدام شش
درم مردارسنگ را علیحده نرم بسایند و با روغن زیت
در پاتیلی کنند و با آتش آهسته بجوشانند تا مردارسنگ حل شود
پس از آتش فرو گیرند و اشق را که با چهارده مثقال سرکه
حل کرده باشند داخل کنند بعد از آنکه اندکی سرد شده باشد
پس باز بر روی آتش بگذارند و بقیه ادویه را نرم صلایه
نموده و بیخته داخل کنند و بر هم زنند تا مرهم شود مرهم
اخضر گوشت فاسد و مرده [illegible] زاید را فانی
سازد و اشق را در سرکه حل کنند و نیک بر هم زنند و قدری
زنگار اضافه کنند و مرهم نمایند قروح خبیث بد و جراحات
کهنه را مندمل سازد و تخفیف رطوبات در قروحی که رطوبت
داشته باشد بکند و گوشت زاید را بخورد موم سپید و مثقال

اشق هفت مثقال زنگار پاکیزه چهارده مثقال اشق را در آب
سداب حل کنند و صمغ صنوبر و موم را در روغن
زیت بگذارند و اشق را داخل کنند و زنگار نرم صلایه
نموده اضافه نمایند و بر هم زنند تا مرهم شود ایضاً مرهم
زنگار نسخه قانون زنگار دو درم موم صمغ صنوبر از هر یک
پنج درم روغن زیت بقدر احتیاج درین نسخه صمغ صنوبر
واقع است و هم راتینج هم در قانون بنظر رسیده و هم در کتاب
دیگر و عجب ظاهر مکرر مینماید چرا که راتینج صمغ صنوبر است
دیگر آنکه مراد از یکی صمغ صنوبر کبار باشد و از دیگری صغار
[illegible] قروح کهنه را پاک کند از چرک و گوشت فاسد را
بخورد [illegible] هشت مثقال سرکه کهنه چهارده مثقال
[illegible] بجوشانند آنقدر که سرکه برود و قوام عسل بماند و
زنگار چهار مثقال نرم صلایه نموده داخل کنند مرهم اسود گوشت
فاسد را بخورد و گوشت صالح را برویاند و از برای اکثر
زخمها نافع بود موم صاف زفت صاف سقز روغن زیت

اجزا مساوی یکدیکر موم را در روغن زیت بکدازند و سفیدرو زفت را
دران حل کرده مرهم سازند **مرهم شادنج** از برای قروح روده
و مقعده و شقاق ان نافع بود و تخفیف قروح ان بی اذیتی
بکند روغن بنفشه روغن کل سرخ از هر کدام هفت مثقال
موم سفید پنج مثقال موم را در روغنها بکدازند و سفیداب
قلعی شسته و سرنج شسته و کل ارمنی از هر کدام دو مثقال عصاره
لحیة التیس یکمثقال و دو دانک افیون دو دانک نرم صلایه نموده
دران داخل کنند و نیک برهم زنند تا مرهم شود و
طریق شستن سرنج نیز مثل شستن سفیداب [illegible] که پیش
ازین مذکور شد **مرهم عسل** دملها را منفجر سازد عسل را صاف
نموده بقوام اورند و مثل ان انزروت [illegible] حل کرده مرهم نمایند
مرهم زنجفر از برای خنازیر و سرطان و اورام خبیثه
نافع بود مردارسنک قلقند از هر یک پنج درم کندر
از هر یک ده درم سقز شش درم صمغ چهل مثقال
زنجفر هشت درم روغن زیت بقدر کفایت **مرهم مقل** از برای

شقاق مقعده و بواسیر نافع بود مقل ازرق را بلعاب
تخم کتان حل کنند و با موم سفید و روغن کنجد و پیه قاز
و مغز ساق کاو تازه و روغن کاو و کوهان شتر تازه بی
نمک مساوی از هر کدام ده مثقال مرهم سازند پیه قاز
و مغز ساق کاو و کوهان شتر را بکدازند و صاف نمایند و
روغنها دیکر و موم را کداخته داخل کنند و بعد ازان مقل را
که حل کرده اند داخل کنند و چندان برهم زنند که خوب
مرهم شود و اکر اندکی وزن موم را بیشتر کنند کنجایش دارد
و مغز ساق کاو را اکر نکداخته در اخر داخل کنند میتواند
بود [illegible] مقدار از موم و روغنها تا پانزده مثقال مقل داخل میتوان
کرد **مرهم [illegible]** از برای جرب و حکه نافع است [illegible] پوست
هلیله زرد مردارسنک سفیداب اجزا برابر یکدیکر
با روغن بنفشه و روغن کل سرخ بقدر احتیاج مرهم
سازند **مرهم توتیا** مجفف و مدمل بود و قروح را خشک کند
توتیا شسته سفیداب شسته مردارسنک شسته

از هر کدام ده مثقال با سرکه و روغن گل سرخ از هر کدام
چهل مثقال ترتیب کرده باتش آهسته طبخ نمایند تا بقوام آید
مرهم فرفیون از برای جراحتهای عصب نافع بود زیت
انفاق ده مثقال موم زرد ده مثقال و نیم فرفیون یک مثقال
موم را در روغن بگدازند و فرفیون را داخل نموده مرهم
سازند مرهم قلعی گوشت برویاند و قروح را خشک کند
و از برای سلعه نافع بود خبث قلعی سغر روغن زیت اول
خبث قلعی را در روغن زیتون حل کنند بعد ازان سغر را
داخل کنند و بر هم زنند تا مرهم شود مرهم عرق [illegible]
رشته بگذارند باسانی بیرون آورد موم سی مثقال مردار سنگ
سه مثقال خاکستر نی سه مثقال ایک جهار دانگ موم را در
روغن شیر بجنت بگذارند و ادویه را بدان مرهم [illegible]
مرهمی که از برای رویانیدن گوشت بسیار خوب است
مردار سنگ هفت مثقال بسیار نرم سائیده با پیه و
یک مثقال روغن زیتون بجوشانند و بر هم زنند تا حل شود

بعد ازان از زروستنج سوسن آسمانگونی از هر کدام دو درم
نرم سائیده داخل کنند و بر هم زنند ایضا مجفف قوی
بود و در ریشها که چرک و زرداب بسیار داشته باشد
استعمال کنند گندم آرد جو توتیای کرمانی اجزا مساوی هم
بسیار نرم سائیده با عسل کف گرفته ترکیب کنند مرهم
نافع از برای سرطان متقرح و سرطانی که ریش
نشده باشد و خوف آن باشد که ریش شود و تسکین حدت
وی بکند سفیداب سرب توتیای شسته هر دو برابر
باروغن گل سرخ و با آب خرفه و آب تازه عنب الثعلب
با آب خیار یا آب کدو یا لعاب بزرقطونا هر کدام که حاضر باشد
مرهم سازند ایضا از برای سرطان بی نظیر است
[illegible] از سرب را با هم بسایند با روغن گل سرخ و آب
کشنیز تازه و آنچه ازان حل شود بر سرطان طلا نمایند نافع
بود مرهم کتان از برای انجام جراحات و انبات لحم بسیار
خوب است پارچه کتان پاکیزه شسته آنقدر بکوبند

که مثل غبار شود و با روغن زیت انفاق با روغن مورد ترکیب
کرده مرهم نمایند و پیش از آنکه کتان را داخل کنند مقدار
فندقی قنه با روغن مذکور در ظرف آهنی بکنند و بر روی آتش
بگذارند تا قنه حل شود پس کتان کوفته را داخل نمایند مرهمی
که ورمهای صلب و دملهای بزرگ را منفجر سازد و قایم مقام
نشتر باشد در شکافتن ورم مرمکی هفت مثقال مردارسنگ
چهارده مثقال قنه دو درم نمک نفطی یکدرم بوره ارمنی نیم
درم روغن خیری مست و یکمثقال قلقند پس چهار مثقال و نیم
جاوشیر دو درم اشنان فارسی پنجدرم پوست بیخ کبر
روغن شیره از هر یک چهار درم روغن ز[illegible] هفت مثقال
زهره گاو چهار مثقال نیم اندکی موم با روغنها بگدازند پس سایر
ادویه را نرم سایند تا آن مرهم نمایند ایضا بعد از آنکه دمل
نضج یافته باشد اندکی در موضعی که بر آمدگی ورم بیشتر باشد
بگذارند منفجر سازند آهک آب ندیده با پیه مرهم نمایند
ایضا دبق را با آب صابون مرهم سازند مرهمی که ورم را

نضج دهد و جرک خراج را که آن ورم بزرگ است بیرون
آورد و پاک کند مغز پنبه دانه تخم کتان و کسب آن برابر هم با
شیر تازه بسرشند مرهم نافع از برای ریشها که جرکن و پر جرک
باشد انزروت صلایه نموده با عسل بسرشند مرهم جالینوس
مرهم خل و مرهم لازوق نیز گویند جراحات را اندمال
سازد و ریشهای کهنه بد را نافع بود و قروحی که عمقی داشته باشد
بهم می آورد مردارسنگ یک رطل و نیم نرم سائیده
با دو رطل روغن زیت و سه رطل سرکه با هم بیامیزند و برهم
زنند تا [illegible]هم شود پس در پاتیلی کنند و بر روی آتش
انگر بگذارند و همیشه برهم زنند تا وقتی که برسند و علامت
رسیدن [illegible]ت که رنگش بگردد و بسیار رنگ شود
و قوام بهم رسانند مرهم جاذب جذب خار و پیکان و غیره
بکند و اورام و دملها را نضج کند و در قروح غلیظه گوشت
برویاند موم سفید از هر کدام سه رطل راتینج ربع رطل زیت کهنه
یک رطل مجموع را بر روی آتش انگر بگذارند و حل کنند

وچهارده مثقال بورهٔ ارمنی صلایه نموده اضافه کنند و
مرهم سازند **مرهم نمک** تخفیف قروحی که با رطوبت و فساد باشد
بکند و ریشهای کهنه و سعفه و ثالیل را سود دارد و مرداسنگ را
نرم بسایند و در نود و پنج مثقال روغن زیت باهستگی بجوشانند
و موم را بعد از ان داخل کنند و نمک هندی ده درم
صمغ صنوبر مویزج بورهٔ ارمنی زنجبیل کبریت زرد از هر
کدام سه درم این ادویه را ببر که حل کنند و مجموع را
باهم مرهم نمایند **مرهم قراسیون** ازبرای جراحات کهنه
نافع بود زیت انفاق ده درم موم دو درم [illegible] قراسیون را
نرم صلایه کرده داخل نمایند **مرهم** نافع ازبرای شقاق [illegible]
اوجاع بچه مرغ زردهٔ تخم مرغ از هر کدام هفت مثقال
موم سفید پیت و یکمثقال سفیداب قلعی چهارده مثقال مرداسنگ
باآب پاک پرورده شسته شش درم سفیدهٔ یکعدد و تخم مرغ
بدستور مرهم سازند **موم روغن** مرهم سفید یکجزو روغن گل سرخ
سه جزو باهم مخلوط سازند و باب کاسنی بپرورند

موم روغن دیگر در امراض حاره ازبرای حرارت جگر و دل
و معده بر ین اعضا طلا کنند موم سفید پیت و یک مثقال
روغن گل سرخ روغن بنفشه از هر کدام چهارده مثقال
موم را در روغن بگدازند و با گلاب و آب خرفهٔ تازه و کشنیز تازه
و کاسنی و سرکه بپرورند و بر روی خرقه از کتان بگذارند
و بر عضو نهند **ایضا** ازبرای سوزش و حرارت سینه خواه
با تب باشد و خواه بی تب موم سفید شسته صاف
کرده در روغن گل سرخ بگدازند و باب کدو و خیار
و خرفه [illegible] برهم زنند تا خوب مخلوط شوند پس خرقه
بدان ترکرده بر روی یخ سرد کنند و بگدازند **ایضا**
ازبرای ذات الصدر نافع بود بعد از انکه مرض روبا
تخفیف نهاده باشد بکار برند موم سفید شسته ده مثقال
در روغن بنفشه بگدازند و آب کدو و آب برگ پنیدو و آب
برگ خبازی انقدر که [illegible] داخل کنند و برهم زنند تا
مخلوط شود **مرهم شموم** ازبرای تعقد عصب و صلابت

ان سود دارد و نرم کند پیه مرغ خانگی پیه شتر مرغ پیه کرده بز
دنبه مغز ساق گاو پیه اردک موم روغن شیره همه را برهم
بگدازند و صاف کنند و استعمال نمایند مرهم نافع از برای
هر جراحتی که اطبا از علاج ان عاجز آمده باشند زود وی
باصلاح آورد سیزده درم خاکستر صنوبر هفت درم توبال
آهن پنج درم توبال مس پنج درم مرکی دو درم جاد شیر
دو درم زراوند کندر از هرکدام هفت درم اشق پنج درم
اشق و جاد شیر را در سرکه حل کنند و ادویه دیگر نرم صلایه
نموده بآن مخلوط سازند و بر جراحت که ناصور
شده باشد بگذارند فایده تمام برساند در اصل نسخه
در هر جا که بنظر رسید موم و روغن بود و اگر بقدر احتیاج
روغن زیت و موم داخل کنند گنجایش دارد دیگر مرهم
از حکمای قدیمست تالیف فیلقریوس حکیم رومی مرهم احمر
از برای هر جراحتی که بوده باشد از جراحتهای کهنه نفع تمام
دارد روغن زیت صد و هشتاد مثقال سرکه مثل آن

مردار سنگ صد و بیست مثقال مس سوخته ده درم زنگار
هشت درم قلقطار قلقند توبال پس از هرکدام هشت درم
سرکه و روغن زیت را باهم بجوشانند تا سرکه برود و روغن
بماند پس از آتش فرو گیرند و مردار سنگ و سایر ادویه را
داخل کنند و باز بر روی آتش نرم بگذارند و طبخ نمایند
تا سرخ و غلیظ شود مرهم نافع از برای قروحی که رطوبت
بسیار داشته باشد مردار سنگ با سرکه صلایه کرده
شش درم با بیست مثقال روغن زیت باتش اخگر بجوشانند
تا حل شود پس راتینج گلنار فارسی پیرزه زردچوبه دم
الاخوین سنج شب یمانی قلیمیا فضه از هرکدام یک درم بسیار
نرم سائیده داخل کنند و مرهم سازند ایضا گوشت
در قروح برویاند و زود باصلاح آورد مردار سنگ
نرم سائیده هفت مثقال با بیست و یک مثقال روغن زیت
بجوشانند تا حل شود پس کندر با زردچوبه انزروت دم
الاخوین زفت از هرکدام دو درم داخل کنند و مرهم سازند

و در ریشهای که با حرارت نباشد استعمال نمایند مرهم
مقل نسخهٔ دیگر از برای شقاق مقعد و بواسیر نافع بود
مقل پیاز پخته مغز دانهٔ زرد آلو تلخ مغز ساق گاو روغن گاو
کوهان شتر تازه بی نمک زرده تخم مرغ میعه سایله اجزا
مساوی بدستور مرهم سازند مرهم از برای بواسیر که باد در
بابی درد سود دارد زردچوبه ده درم مردارسنگ ده درم
نرم بسایند و با روغن گل سرخ و موم مرهم سازند
مرهم نافع از برای گزیدن آدمی و میمون و سگ پیه گداخته
موم قنه از هر کدام پنج درم زیت عسل از هر کدام بیست
درم مرهم سازند و جای زخم بدان طلا نمایند مرهم
از برای گزیده سگ و شیر و پارس و توبال اس قنه زنجار
پنج سوسن آسمانگونی از هر کدام یکجزو خبث زنتره دو جزو
قنه را در روغن زیت و موم حل کنند و سایر ادویه را اضافه
نموده مرهم سازند مرهم نافع از برای برص اگر کهنه نشده
باشد زرنیخ سرخ زرنیخ زرد شیطرج ایک زراوند اجزا

برابر کوفته و بیخته با بول صبیان در آفتاب بپرورند تا پنج روز
و هر روز تازه کنند و بر هم زنند و بر موضع برص طلا
نمایند بعد از آنکه موضع را به بول صبیان شسته باشند و اگر
از بول کراهیت کنند عوض سرکه بکنند مرهم مقل نسخهٔ دیگر
برای بواسیر موم روغن شیرخشت پیه قاز مغز ساق گاو
کوهان شتر تازه قفر الیهود اجزا مساوی با لعاب تخم کتان
مقل را و قفر الیهود را حل نموده با روغنها مرهم نمایند
مرهم قفر از برای گزیده سگ و مار و عقرب و سایر هوام
و جرب و حکه سوداوی و قوبا بسیار نافع بود موم یک
رطل قفر الیهود یک رطل صمغ صنوبر یک رطل دقاق کندر
نیم رطل سفیداب قلقند از هر یک بیست و هشت مثقال
جاوشیر یازده مثقال سرکه رطل و نیم روغن زیت رطل و نیم
موم و قفر و صمغ صنوبر را در روغن زیت حل کنند بر روی
آتش انگشت و فرو گیرند و بهم زنند که گرمی روغن بنشیند و قلقند را
صلایه کرده با قدری سرکه داخل کرده آهسته آهسته

حرکت دهند در ظرف وانعی بر روی آتش نرم پس فرو
گیرند و سفیداب و کندر داخل کنند و در هاون برهم زنند
تا مرهم شود مرهم خوانه از برای اورام و قروح سفیداب
روغن گل سرخ روغن بنفشه از هر کدام یکجزو و موم سفید نیم جزو
حضض هندی ربع جزو و موم را در روغن بگدازند و حضض را
نرم بسایند و داخل کنند و برهم زنند تا مرهم شود مرهم
نافع از برای آکله و قروح خبیثه کرسنه پیچ سوسن آسمانگونی
از هر کدام سه درم انزروت صبر سقوطری از هر کدام سه درم
شادنج عدسی یک مثقال دم الاخوین یک مثقال نرم صلایه
نموده با روغن زیت و موم مرهم سازند مرهم اخضر
نسخه دیگر اشق هفت مثقال در سرکه بخیسانند و خوب حل کنند
و دو مثقال زنجار صلایه کرده اضافه نمایند مرهم
نافع از برای قروح متآکله مازو سبز اشق برابر هم با موم
و روغن بقدر ضرورت مرهم نمایند مرهم نافع از برای
سعفه و زراوند طویل زاج جلنار اقاقیا از هر کدام پنج مثقال

بسیار نرم بسایند با روغن گل سرخ چهل مثقال
و سرکه ده مثقال مرهم سازند مرهم نافع از برای جراحتی که در سر
واقع شده باشد و از استخوان بگذشته باشد موم صاف
سه مثقال در ده مثقال روغن گل سرخ بگدازند و صبر زرد
مرمکی اقاقیا دم الاخوین از هر یک یکدرم صلایه کرده
داخل نمایند و خوب برهم زنند تا مرهم شود مرهم
نافع از برای چرکی که از گوش آید شب محرق مرمکی
مساوی با عسل بسرشند و فتیله بدان آلوده کرده در
گوش گذارند مرهمی که دمل را منفجر سازد خمیرمایه سه جزو
بوره ارمنی نمک هندی جاوشیر سرگین کبوتر سر خروس
از هر کدام یکجزو نرم بسایند با روغن زیت مرهم سازند
مرهم از برای شقاق مقعد سوده دارد مردار سنگ هفت
مثقال خبث نقره ده مثقال و نیم ارزیز سوخته هفت
مثقال قلیمیای نقره هفت مثقال کوفته و نرم بیخته با روغن
گل سرخ پنجاه مثقال و مغز ساق گاو تازه ده مثقال هم

سازند **ایضا** سفیداب قلعی شش درم مردارسنگ دو درم
خبث نقره کثیرا از هر کدام یکدرم و نیم سائیده با سفیده تخم
مرغ بسرشند روغن گل سرخ ده درم موم پاک شش درم
مغز ساق گاو تازه پنج درم موم و مغز ساق گاو را در روغن
گل سرخ بگدازند و با دواهای که با سفیده تخم مرغ سرشته اند
مرهم نمایند **ایضا** موم زرد چهار درم روغن گل سرخ بیست درم
سفیداب قلعی پنجدرم مردارسنگ چهار درم نشاسته کثیرا
از هر کدام دو درم افیون دو درم و نیم کافور یکدانگ موم را
در روغن گل سرخ بگدازند و ادویه را بدان مرهم نمایند
مرهم عدس از برای ورم گرم که در خصیه و نواحی آن بهم رسد فایده
دهد عدس مقشر پوست انار خوب جوشانیده و آب غلیظ
آنرا با روغن گل سرخ آمیخته طلا نمایند و اگر جرم [illegible] از
طبخ نرم بکوبند و روغن گل داخل نموده مرهم نمایند هم نافع بود
مرهم از برای جرب خنا چهارده مثقال کشنیز مورد از هر یک
چهارده مثقال خبث نقره هفت مثقال مردارسنگ دم الاخوین

جلنار از هر کدام هفت مثقال کندش سه مثقال و نیم قنبیل ده
مثقال و نیم با روغن گل سرخ بقدر احتیاج و سرکه ربع روغن
مرهم سازند **ایضا** زردچوبه قنبیل پنج سوسن آسمانگونی از
هر کدام چهار درم کبریت دو درم کندش خاک جیوه مردارسنگ
خبث نقره از هر کدام دو درم بادام تلخ سوخته سه درم با سرکه
و روغن گل سرخ مرهم سازند **مرهمی** که قروح را مندمل
سازد مردارسنگ پنج مثقال با روغن مورد بیست مثقال و سرکه
ده مثقال بدستور سابق مرهم سازند و سرنج و زنگار آهن و زردچوبه
و قلیمیا از هر یک یکدرم اضافه نمایند **مرهم** از برای جراحت عصب
تالیف جالینوس موم شش درم روغن زیت نه درم زاج
دو دانگ و نیم قلقطار سه دانگ توبال مس دو درم کندر یکدرم
و نیم قنه یکدرم بدستور مرهم سازند **مرهم احمر** نسخه دیگر مردارسنگ
سه درم با سرکه پنجدرم و روغن مورد ده مثقال حل کرده جلنار را سخت
قلیمیا از هر کدام یکدرم داخل کنند و مرهم سازند **مرهم قردمانا**
از برای دردهای کهنه که در معده و جگر و سپرز بهم رسد

وصلابات اعضای مذکوره نافع بود فرد مانا سنبل حماما فلفل
دارفلفل قسط سلیخه کندر عاقرقرحا بادام تلخ اشق مصطکی
مرمکی میعه سایله حب بلسان دراوند طویل و مدحرج سعد کوفی اکلیل
الملک لادن قرنفل از هرکدام هشت درم زعفران چهار درم
ایرسا روغن بلسان پیه گاو پیه قاز از هرکدام ده درم صمغ
بادام تلخ ده درم موم و روغن ناردین بقدر ضرورت
موم و پیه را در روغن مذکور بگدازند و ادویه را نرم صلایه
کرده داخل کنند و مرهم سازند مرهم از برای اندمال
قروح مجرب است ماميران زرجوبه قنه اشق انزروت
صمغ دم الاخوین از هر یک یک مثقال مرداسنگ
هفت مثقال روغن شیره و روغن زیت از هرکدام
چهارده مثقال موم را در روغن بگدازند در دیگ سفالی نو
و ادویه را بدان سرشته مرهم سازند مرهم قروح از برای
درد معده و نار فارسی نافع تخم حنظل کندش اشنان
کبریت از هرکدام سه درم مرکات اشاف ماميثا از هر

کدام شش درم سفیداب قرمز از هرکدام دوازده درم
زیبق دو درم زفت ده درم با روغن زیت بدستور
مرهم سازند مرهم کی قایم مقام داغ است عضو را بسوزاند
قلقطار مشوی ده درم آهک آب ندیده دو درم میعه سایله
دو درم باهم جمع آورند فصل چهارم در ذکر بعضی
از نسخ مراهم و اطلیه مرض آتشک آنچه تجربه مردم است و در
ذکر مرهم راحت که مجرب والد مغفور این حقیر است
و در طریق ساختن و دستور مالیدن و منافع آن اما تجربه
مردم دیگر آنست که والد حقیر از مولانا عماد الدین محمود
جد خود نقل نموده اند که در آن زمان در میان اطبا این
اطلیه شایع بوده مرهم نافع جهت نار فرنگی رسنج
مرداسنج سفیداب از هرکدام ده درم درد شراب انگور
از هرکدام پنج درم زیبق ده درم بزرقطونا سه درم مرداسنگ
کندر مصطکی از هرکدام ده درم سقز سرکه تند از هر یک پانزده
درم روغن گل سرخ روغن مورد روغن خوش روغن

اقلیمیا زاج سفید سوخته سداب از هر کدام ده درم آب لیمو
ده درم زنجار را با سفیداب صلایه کنند و راتینج و مقل
و مصطکی را با سرکه بسایند تا حل شود و زنگار و سفیداب را
با آن ممزوج کنند بعد از آن زیبق را کشته داخل کنند و بزر
قطونا را لعاب گرفته داخل کنند و باقی ادویه را از هم صلایه
نموده اضافه نمایند و بهاون بکوبند تا باهم خوب
آمیخته شود و بدن را بدان طلا کنند اگر تابستان باشد
چهار بار می مالند ازین مرهم و در زمانی که هوا سرد باشد
شش بار و اگر در زمستان باشد و هوا بغایت سرد باشد
تا ده مرتبه می توان مالید **طلای دیگر** کندر مصطکی زیبق از هر یک
ده درم پیه بز بقدر کفایت **طلای** دیگر زیبق ده درم
فرفیون انزروت قنه جاوشیر کندر مصطکی صبر کثیرا
مرصاف از هر یک پنجدرم پیه بز پیه خوک مناصفه بقدر کفایت
مرهم دیگر منقول از غیر مشار الیه زنجار سه درم برگ حنا
دو درم بوره ارمنی سه درم بادام تلخ سوخته ده درم

زیبق سه درم روغن گل سرخ سی درم **ایضا** سورنجان
سفید پنجدرم خطمی صندل سفید از هر یک دو درم حنا پنجدرم
مرصاف مقل ازرق از هر یک دو درم اشق ده درم
روغن زیت روغن گل سرخ روغن بابونه از هر یک
ده درم **مرهم دیگر** زیبق ده درم فرفیون انزروت
قنه جاوشیر کندر از هر یکی ده درم مقل ازرق مصطکی از هر یک
سه درم مرصاف میعه سایلی توتیای کرمانی مردارسنگ
مغسول سورنجان مصری از هر یک دو مثقال روغن
گل سرخ روغن زیت روغن قسط از هر یک ده درم
پیه گرده بز بقدر حاجت **مرهم دیگر** زیبق ده درم جاوشیر
سه درم مرصاف مقل ازرق از هر یک سه درم حنا پنجدرم
مصطکی دو درم سورنجان مصری یک مثقال روغن زیت
روغن قسط روغن گل سرخ پیه گرده بقدر حاجت
طلای دیگر زیبق ده مثقال آب لیمو صابون از هر یک شش
مثقال انزروت ده مثقال صبر مردارسنگ از هر یک

پنج مثقال زاج سوده تله فرفین از هر یک دو مثقال کندر
ده مثقال مصطکی شش مثقال جند بیدستر سه مثقال
روغن فرفیون پیه کرده بر چهل مثقال زیبق را با صابون
و آب لیمو بکشند و ادویه را بکوبند و نرم بیزند و
ممزوج سازند و بهاون بکوبند تا سفید رنگ شود
طلای دیگر که مجرب عامه است کندر مصطکی از هر کدام سه
مثقال صبر سیاه سه مثقال حلبه سه مثقال اقلیمیا شوره بارود
از هر کدام سه مثقال حناء ده مثقال سیماب ده مثقال زنگار
دو مثقال روغن نفط روغن گاو از هر یک شانزده مثقال پیه
بیست مثقال بدستور مرهم سازند و والد حقیر گوید که ابله
هرگاه منفتح شود و قرحه ناصور باشد این مرهم مفید است
مرهم دیگر مامیران چینی ده درم مومیایی معدنی سعد سایله
کندر از هر یک سه درم توتیای کرمانی برگ خشخاش کثیرا
مصطکی بوره ارمنی صبر زرد زنجار از هر کدام پنج درم
سورنجان سنجرف مردار سنگ از هر یک سه درم

پیه قاوندی زاج سفید از هر یک دو درم زیبق هفت درم
پیه بز سیاه ده درم پنج بنفشه پوست نارنج از هر یک
سه درم روغن گل سرخ آب لیمو از هر یک سی درم
مغز قلم گاو روغن زیت از هر یک بیست درم موم کافوری
ده درم روغنها نسبت با دویه بسیار کم است
اگر از وزن ادویه کم کنند یا بعضی روغنها را زیاده کنند
بهتر خواهد بود و چنین معلوم شود که از برای آتشکیست که
قرحه باشد و بر اصل قرحه می نهند و بر سایر بدن می مالند
طلای دیگر جهة باد این مرض اصل السوس مردار سنگ از هر
کدام ده درم زیبق ده مثقال روغن زیت شانزده مثقال است
بعضی از نسخها که مردم تجربه کرده اند و والد حقیر این قسم اطلیه را
مستحسن نداشته اند و در رساله که در باب مرض آتشک
تصنیف کرده اند چنین فرموده اند که این طریق التطلیه
با این مراهم حقیر بعمل نیاورده و نخواسته که کسی نیز
بعمل آورد و سوء عاقبت طلاها که مردم از آن متوهم می باشند

بواسطه استعمال اینچنین دواهاست بسیار بوده که بفساد کنند
موادی شده و استسقا عارض پیدا شده و هلاک ساخته یا باسهال
منجر شده و هلاک ساخته و اینکه حصبه و سرسام احداث نموده
خود بسیار بوده و بسیاری بدق هلاک شده اند همه بواسطه
عدم احتیاط در وزن ادویه این مرهمهاست خصوصا در زیادتی
وزن زیبق و بواسطه طلا کردن بر اعضاویه که موجب فساد میگردد
واما انچه مجرب ان غفران پناه است مرهمیست که در میان
خواص و عوام شهرت تمام دارد و از بس که نفع آن
از برای اکثر انواع این مرض عظیم است ظهور تمام یافته
و فی الواقع از جهة عدم تخلف نفع ان از برای این مرض
میتوان گفت که از مقوله اعجاز باشد و از هیچ دوای
این مقدار اثر نفع ظاهر نشده که از مرهم مذکور بفضل الله
و تنها نه از برای آتشک فایده مند است و بس بلکه
اکثر قروح که کهنه شده باشند و ناسور گشته و فساد
تام بهم رسانیده بغیر از مرهم مذکور هیچ دوای علاج

ان نمی کند و همچنین درد اوجاع مفاصل مزمن که بسر حد ان
رسیده باشد که مریض زمین گیر گردد و اورام صلب
و دردهای سخت و اقسام داء الثعلب و رعشهای استخوان
و اکثر اعلال عصبی و انواع بادهای آتشک و مانند اینها
نفع مرهم مذکور بتجربه زیاده از حد معلوم گشته و
قرینه ندارد **مرهم راحت** ونسخه ان نیست جدوار خطائی
زرنباد جند بیدستر مصطکی کندر زراوند طویل و مدحرج
حب الغار عاقرقرحا مغاث زفت رامنج جاوشیر
قنه حلتیت مقل ازرق اشق سکبینج مرصاف
از هر یک ده مثقال سورنجان مصری قسط بحری برگ حنا
از هر یک سه مثقال سیماب چهار مثقال صابون رقی روغن
بابونه شیرازی روغن گل سرخ روغن زیت روغن
زنبق روغن نرگس روغن خیری موم زرد پیه گرده بز از
هرکدام ده مثقال آب لیمو یا سرکه تند بقدر احتیاج
و اگر مرض بسیار قوی باشد و بدن قابل و توانا بود مقدار

زیبق را زیاده می توان کرد تا شش مثقال و تصرفات
دیگر نیز در ادویه این مرهم همیشه می فرموده اند و بعضی
دواها زیاده و بعضی کم نموده اند و دیگر تصرفات بحسب
بعضی اغراض مثل اینکه اگر در جوششها و قروح آتشک
خاصه جوشش گرم استعمال می کردند سفیداب توتیا سنجر
مردار سنگ از هر کدام دو مثقال اضافه می نمودند و بعضی
از صموغ مثل حلتیت و عاقرقرحا و حب الغار و جند را می
انداختند و روغن زیت اتفاق می کردند بلکه
اکتفا بر روغن زیت و روغن گل مینمودند و در اوجاع مفاصل
سفیداب و غیره نمی کردند و سورنجان و قسط و مغاث
و بوزیدان البته می کردند و در صاحب مزاج سرد
صموغ و حب الغار و غیره را بالتمام داخل میکردند و چیزی
نمی انداختند و روغن زیت را کهنه می کردند
و در داء الثعلب لادن و مانند آن اضافه مینمودند
و در عوض بعضی روغنها روغن مورد می کردند و امثال این

تصرفها همیشه واقع میشد که این رساله پیش ازین گنجایش
ذکر ندارد و اما طریق ساختن این مرهم آنست که مبالغه
تمام در کشتن زیبق بکنند که اصلا اثری از وی مرئی نشود
و وی را بالی سرکه و حنا و دو سه مثقال پیه در ظرف آهنی
که درشت باشد یا ظرف سفالی کنند و اول سرکه تند را
داخل کنند و با انگشت بر ظرف مذکور می مالیده باشند تا
وقتی که کشته شود و هر گاه که در اثنای بر هم زدن مدا
وتش کم شود اندکی سرکه داخل می کرده باشند یا آب
دهن آدمی که چیزی نخورده باشد و بر هم می زنند تا خوب
خاطر جمع شود پس بگذارند تا روز دیگر و باز درین روز نیز همان
دستور بسایند و همچنین روز سیم نیز برین قاعده عمل کنند
چرا که اکثر اوقات آنست که بعضی اجزای صغیره آن که
مرئی نمیشود مجتمع میشود روز دیگر ظاهر می گردد و نفع کمتر
صورت می یابد حاصل که در کشتن جیوه اهتمام تمام بورزند
پس صمغها را آنقدر که ممکن باشد در آب نرم کنند پس سرکه

خوب حل کنند و اجزای باقیه را نرم بکوبند و بسیار نرم
ببیزند و هر یک جدا بعد از بیختن بوزن مذکور بکشند و جدوار را
بعد از تجربه بر روی سنگ بگلاب بسایند و صابون را نیز تراشند
یا بکوبند و با موم و پیه گداخته در روغنهای صاف نموده بر روی آتش
بگذارند و اول مرتبه مردار سنگ و شنجرف را داخل کنند و حل سازند پس
زفت را که گداخته از پارچه لته گذرانده داخل کنند و بعد از آن صمغها را
داخل کنند و برهم زنند تا حل شود فاما بعد از آنکه روغنها را از آتش
برداشته باشند داخل نمایند و برهم زنند تا خوب حل شود
پس ادویه بیخته را داخل سازند و بعد از آن جدوار را و زیبق
مقتول را پس از همه وقتی که سرد شده باشد و در هاون بزرگ
چندان برهم زنند که خوب مرهم شود و اما طریق مالیدن
این مرهم چنانست که بعد از چند روز که از ساختن وی
گذشته باشد و تخمیر یافته باشد یکمرتبه دیگر خوب برهم زنند تا
جمیع اجزای وی باهم خوب ترکیب بیابند و بعد از آن
بسه حصه کنند و یک حصه را روز اول بمالند و پنج روز بگذارند

و در روز ششم دوم حصه را بمالند و حصه سوم روز یازدهم
و روز شانزدهم بحمام روند و هر حصه را که می مالند ابتدا از
گو پس سر کرده مهرهای گردن و جمیع مهرهای پشت را
تا نشستنگاه بعرض چهار انگشت بمالند و دوره بند سر
دوش و بند مرفق و بند سر دست را از هر دو دست باز
به پهنای چهار انگشت بمالند و همچنین دور مفصل ورک
و بند زانو و بند قدم از هر دو پا بعرض چهار انگشت
بمالند و نوعی کنند که یک حصه روغن با عضای مذکوره
بالسویه رسد و بعضی جا گنده و بعضی جا تنک نبوده باشد
و اندک روغنی بر بندهای انگشتان بمالند و دستی
که اندک چربی داشته باشد همین بعرض یک انگشت
از میان دو ابرو تا گو پس گردن چرب کنند بشرط آنکه هیچ
جرم روغن نداشته باشد و همین محض چربی باشد و اگر
عضوی از اعضا که درد بسیار داشته باشد و نزدیک
با عضای رئیسه نبوده باشد اندکی بمالند نفع کند و دیگر

بهیچ عضوی نرسانند و درین مدت رختهای پنبه دار بپوشند
و از هوا خود را نگاه دارند و بسیار گرم هم نپوشند و لحاف
بسیار بر خود نپیچند از ند بحیثیتی که بکرب و اضطراب در آورد
بلکه بقاعده خود را نگاه دارند و میان را همیشه بسته دارند
و چاقشوری دایم در پا داشته باشند و آب بخود نرسانند
و به تیمم نماز بگذارند و نقره در دهن نگاه دارند و اکثر اوقات
با سرکه بگلاب و آب گشنیز تازه مضمضه و غرغره بکنند و
غذایی که موافق مرض باشد از شوربا و نخود آب و امثال آن
بخورند و از لبنیات و ترشیها و سبزیها و غذاهای غلیظ
احتراز کنند و شربت اگر میل شود از نبات و گلاب و عرق
بید مشک و تخم بالنگو و تخم شربتی بیاشامند و اگر احتیاج
در روغن دوم دانها تمام ریخته شود و دردها بالکلیه برطرف شود
احتیاج مالیدن روغن سوم نیست و پنج روز صبر کنند و بحمام
روند و اگر درین اثنا که مدت روغن است دهن یا حلق خوش
کند یا عارضه در بدن بهم رسد که مناسب روغن مالیدن نبوده

باشد مانند تب و اسهال و غیر اینها می باید که در همان روز
بحمام روند و خود را بشویند که موجب خطر و تعب نشود
و اگر احتیاج بمالیدن روغن سوم بوده باشد از اهم
بدستور بمالند و چنانچه مذکور شد روز شانزدهم بحمام
روند و بدن را اول بصابون بشویند و بعد از آن با گل خطمی
و بنفشه و سبوس بشویند و در جاهایی که روغن می مالند
اگر پارچه دستاری دوره آن بپیچند که روغن را در
همانجا نگاه دارد و نگذارد که بریزد بهتر خواهد بود بشرط آنکه
بسیار محکم نه پیچند که موضع جوشش نکند و اگر خواهند که مدت
روغن زودتر منقضی شود در نه روز نیز می توان قرار داد
که یک حصه را روز اول و حصه دوم را روز چهار و حصه سوم را
روز هفتم بهمان قاعده که مذکور شد بمالند و در روز
دهم بحمام روند و خود را بشویند و این طریق تطلیه این مرض را
بالواحه زایل میکند هرچند که کهنه باشد و اگر بسیار قوی
باشد و مدتی مدید بر و گذشته باشد شاید که بتکرار طلا

احتیاج افتد و اگر مکرر کنند چنان کنند که میان دو طلا زیاده
از یکماه بگذرد و اگر جای از اعضا درد کند ازین مرهم بمالند
زود برطرف شود باذن الله تعالی

فصل پنجم

در ذکر مجملی
از قواعد علاج جراحات و قروح چون این مقاله در ذکر
مرهمها است و مراهم از برای معالجه قروح و جراحات
بخاطر شکسته رسید که مجملی مفید درین باب مذکور سازد
تا باعث زیادتی بصارت معالجتی گردد جراحت در
اصطلاح تفرق اتصالی را گویند که در گوشت واقع شود
هنوز چرک نیامده باشد و قرحه تفرق اتصالی بود هم در
گوشت که چرک می داده باشد اعم از انکه ابتدا
جراحت باشد و چرک اید یا ورم بوده باشد و منفجر شود
و قرحه هرگاه دیر بماند و غور بهم رساند و کنار بالا کنده شود
و صلابت پیدا کند و درد ساکن شود و چرک نضج
برطرف شود و زرداب متعفن ازان بیرون اید
صورت ناصور می نامند اما قانون علاج جراحات

انست که اگر جراحت اندکی باشد و به بستن تنها قعر ان
و لبهای ان فراهم اید درین صورت هیچ احتیاج
بعلاج دیگر سوای ان ندارد که از دو طرف ان چیزی
که از پارچه لته یا پنبه کهنه موافق وضع و مقدار جراحت
می سازند و انرا رفاده می گویند بگذارند و به پارچه کرباسی
که جراحت و شکستگیها را بدان می پیچند و انرا رباط می نامند
به بندند و ملاحظه از غذاهای غلیظ و امتلا از طعام و شراب
بکنند و نگذارند که در جراحت چیزی واقع شود مثل
موی یا روغنی یا غیر ان چرا که اینها مانع التیام میشوند بمجرد
همی قدر تدبر ان قسم جراحتی نهایتش بسه روز می کشد
که به میشود بی انکه احتیاج بدوایی بشود و بسیاری
مردم دانسته یا نادانسته بعد این عمل می کنند
و مرهمها می گذارند و غذاهای غلیظ می دهند که باعث ورم میشود
جراحت تازه می گردد و روغنها و مدتی مدید می کشد
باشد که عضو نیز مشرف بر تعفن شود خصوصا در تابستان

وموجب فساد گردد واگر جراحت بزرگ باشد وعمقی
داشته باشد ومجرد ربط بهم نیاید درین هنگام
احتیاج به دواهایی که گوشت برویاند از مراهم وذرورات
دارد درخور مزاج ووقت احتیاج آنچه ضرورت
واقعی باشد بگذارند ونوعی نمایند که در جراحت وحوالی
ان ورمی حادث نشود بآنکه عضو را سخت نه بندند وحرکت
ندهند وحوالی انرا ساعت بساعت طلاهای بارد بمالند
وپارچه لته باب وسرکه ترکرده درجایی که جراحت بهم رسیده
اندکی بالاتر ازان بگذارند خصوصاً هرگاه که درد وحرارت
بوده باشد که این تدبیرات منع انصباب مواد
ازان عضو می کنند واگر از موضع جراحت خون کمتر بیرون
آمده باشد درین وقت بسیار است که موجب ورم
میشود بنابرین اگر در وقت گنجد فصد از عضوی که
مقابل عضو مجروح باشد لازم شود فصد باید کرد تا
ماده کم شود وازان عضو بطرف دیگر منجذب شود واگر احـ

عمقی داشته باشد ودهنش تنگ باشد درین صورت
اندیشه باید که مبادا مرهمی بگذارند که دهن جراحت را بهم آورد
وغورش باقی باشد چراکه اگر چنین شود چرک بسیار دراندرون
جمع می شود وکیسه می کند واحتیاج پیدا می کند که باز از
همانجا یا جای دیگر بشگافند وچرک را بیرون آورند وجراحت
زیاده شود وگاه باشد که عضو را تمام فاسد کند وقرحهای
بد بهم رسد پس لازم است که در چنین جایی همیشه در دهن
جراحت پنبه وفتیله بگذارند وبروغن چرب سازند تا زود
بهم نیاید ومرتبه مرتبه از غور جراحت گوشت برویید تا بدهن
جراحت برسد وازین جهت است که جاهلان بآنچه مذکور شد
عمل نکرده علیل را در مخاطره می اندازند واگر جراحت بزرگ باشد
ودهنش فراخ باشد باز اگر به بستن لبهایش وقعرش بهم
می آید اولی بستن است واگر به بستن خوب بهم نیاید درین
وقت احتیاج بدوختن وبخیه زدن میشود چند بخیه که ضرور
باشد باید زد ودوختنها اگر در جراحتی احتیاج میشود

که در عرض بدن واقع شود و اگر در طول باشد بیشتر انست
که بر فاده و رباط بهم می آید و طریق بستن جراحت چنانست
که رباط را بعنوانی بر جراحت به پیچند که استحکام و سختی
ان در غور جراحت بیشتر و در دهن جراحت نرم تر باشد
و عضو مجروح را بشکل شکلی سازند که دهن جراحت در اسفل
واقع شود که اگر زرد ابی بهم رسد از دهن جراحت بیرون اید
و اگر ممکن نباشد که دهن جراحت را در اسفل کنند هر روز
ملاحظه کنند اگر جراحت رو به بهبود دارد و چرک کم میشود و غور بیش
ناقص می گردد و چرک در اندرون جراحت جمع نمیشود بهمان
تدبیر که دارند از دست ندهند تا به شود و اگر چنانچه چرک
جمع میشود و در جراحت که دست گذارند و فرو برند چرک
از دهنش بیرون اید این علامت انست که کیسه کرده شرط
انست که از اسفل جراحت از جایی که نزدیک نهایت غور
جراحت باشد بشکافند تا ممری از برای چرک بهم رسد
و مجتمع نشود که باعث فساد گردد و غذای علیل در ابتدا اهر خنید

که لطیف تر باشد بهم رسیده در موضع جراحت نریزد و موجب ورم
نگردد و اگر در بدن خون زیادتی باشد فصد نیز ضرورت است
و همچنین در اخلاط دیگر اگر غلبه بوده باشد موافق تنقیه آن احتیاج
میشود باید که معالج صاحب حدس باشد باین قوانین عارف
عارف باشد تا خطای واقع نشود انیست مجملی از قانون
علاج جراحت و طریق شکافتن خراج و دملها که نضج یافته باشد
و بخودی خود منفجر نشود چنانست که از اسفل آن ورم بشکافند
از جایی که پوستش تنک تر و برامده تر باشد از انجا
بشکافند و اگر ورم در عضوی از بدن واقع شود که مستوی
و هموار است و شکن ندارد شکاف از انوعی کنند که
طول آن با طول بدن موافق باشد نه با عرض چرا که درین وقت
چرک بهتر برون می اید و اگر در موضعیست که شکن دارد
شکاف را در شکن قرار دهند و اما وقت شکافتن اگر ورم
در جائی واقع شده است که نزدیک مفصل است
و یا گوشتی ندارد بسیار نگذارند زود تر بشکافند تا چرک

باستخوان منتهی نشود و استخوان منکشف نگردد و روابط
مفاصل فاسد نشود و اگر ورم در اعضاء لحمیه است که گوشت
بسیار دارد درین محل اگر اشطار بکشند که خوب نضج یابد
بهتر است چرا که اگر در شگافتن ان استعجال کنند مدت
سیلان مده متمادی میشود و زرداب [illegible] فاسد بهم
میرساند و لبهای جراحت صلب میشود و دیر باصلاح
می آید و اگر خراج و ورم بسیار بزرگ باشد سزاوار انست
که یکبار نوعی نکشند که چرک آن بیرون این بواسطه انکه
درین حال گاه باشد که علیل را تاب تحلیل زیادتی نباشد
دیرکه شدن قروح بوده باشد و باعث غشی
نشود بلکه اندک اندک چرک را دفع کنند بیان اسباب دیر
باصلاح امدن قروح و دوای معالجات ان سبب انکه قرحه
دیر به شود یا ازجه انست که در بدن خون کم است
یا انکه خون فاسد است یا انکه در جراحت یا لبهای
ان گوشت صلبی یا گوشت فاسدی بهم رسیده که مانع

روییدن گوشت صالح میشود یا استخوان شکسته در
انجا واقع است و ان استخوان مانع التیام میشود
یا انکه در جراحت چرک بسیار بهم میرسد و نمی گذارد
که به شود یا انکه داروها و مرهمهایی که بدان علاج می کنند
موافقت به قرحه ندارد یا انکه نفس قرحه زرداب
و عفونت دارد و بدین سبب ملتحم نمیشود پس اگر
دیر به شدن قرحه بواسطه کمی خون باشد و علامتش انست
که در حوالی جراحت سرخی نمی باشد و اثر ورمی در ان
ظاهر نمیشود و جراحت خشک و لاغر می باشد و بدن
نیز ضعیف و کم خون می باشد و علاجش انست که هر روز
چند نوبت باب گرم موضع جراحت و حوالی انرا کمادها
بندد تا سرخی بهم رساند و بدین واسطه خون بسوی ان
منجذب شود و غذاهایی که مولد خون باشد بخورند و مرهم
اسود بر جراحت بگذارند و حوالی انرا بروغن بمالند که
مالندگی نیز خون را جذب می کند و اگر بسبب زیادتی

952

خون باشد علامتش انست که لون وسحنه تغیر کند ورت
و بدی میکند و علاجش فصد است اکر وقت تقاضا کند
و اسهال خلط فاسد و بعد ازان علاج قرحه و اکر دیر به
شدن قرحه بواسطه کوشت صلب باشد که در لب جراحت بهم
رسیده علاجش انست که ازا حک کنند و بتراشند ان قدر
که خون بیرون اید و جراحت تازه شود پس علاج کنند و اکر
ان کوشت غلیظ باشد همکی انچه غلیظ و صلب است ببر
و اکر کوشت صلب در تمام قرحه باشد غور و لبهای ان تمام
خشک و بی نداوة باشد و درین هنکام نیز چیری در دا
قرحه کنند و خشک کنند تا خون بیرون اید و اکر از برای
خشک نمودن احتیاج بشکافتن شود بشکافند و خشک
و اکر بهیچ وجه خشک ممکن نباشد دوای حاد تند بکذارند
و پس ازان روغن بکذارند تا کوشت فاسد ساقط شود
و بعد ازان علاج قرحه بکنند و اکر بسبب استخوان فاسد
که قرحه باصلاح نیاید و علامتش انست که قرحه کاهی مند